

سیر تحول سیاست آمریکا

کتاب دوم

اکتبر سورپرایز

قسمت ششم

چکیده کتاب گاری سیک تحت عنوان

«اکتبر سورپرایز»

«اکتبر سورپرایز»

کتاب گاری سیک، مسئول ایران در شورای امنیت آمریکا در زمان کارتر، ۱۱ فصل و یک حاصل سخن دارد. در مقدمه و مؤخره، مؤلف شرح می‌کند چگونه از ناباوری کامل به باور رسیده است. باور به وقوع سازش پنهانی میان گردانندگان فعالیتهای انتخاباتی ریگان - بوش در انتخابات ۱۹۸۰ با کسانی در ایران که "قهرمانان" افتضاحهای "اکتبر سورپرایز" و "ایران گیت" شدند. در مدخل می‌پرسد:

«پرسش اساسی که باید پاسخی برای آن بیابیم، کدام است؟. باید مسائل بنیادی زیر را حل کرد تا پاسخ پرسش اساسی بدست آید»:

* از کجا و در چه زمان ماجرا سرآغاز گرفت؟. تماسهای نامشروع جمهوری خواهان، در نوامبر ۱۹۷۹، با فشار به دستگاه کارتر برای راه دادن شاه به آمریکا آغاز گرفت.

* چرا جمهوری خواهان تن به خطر این کار غیرقانونی دادند؟ شاید هرگز پاسخ دست اولی به این پرسش نیابیم. قدر مسلم اینست که «کیسی» و دیگران تصور کرده اند کارتر ممکن است از گروهگانش در انتخابات بهره جوید، پس کوشیده اند، از راه معامله ای پنهانی، از گروهگانش، در انتخابات ریاست جمهوری، بزبان کارتر و بسود ریگان - بوش، بهره برداری کنند.

* دیدارهای اصلی کجا و چه زمان روی داده اند؟ بنا بر منابع متعدد، دیدارهای اصلی که در آنها «کیسی» نیز حضور یافته است، در ژوئیه و اوت ۱۹۸۰، در مادرید روی داد و به توافق انجامیده اند. و سپس، در اکتبر، در پاریس توافق قطعی بعمل آمده است. در این دیدارها، فروشندگان اسلحه و عناصر امریکائی و اسرائیلی شرکت داشته اند.

* طبیعت توافق چه بوده است؟ جوهر توافق این بوده است که ایران، گروگانهای امریکائی را به کارتر ندهد و به ریگان بدهد. در عوض، دستگاه ریگان به ایران اسلحه بدهد و به دولت آقای خمینی، سوده‌های سیاسی برساند.

* آیا دستگاه کارتر از این تماسها آگاه می شد؟ نه. امروز که در رویدادهای گذشته نظر کنی، می بینی اموری واقع شده اند اما آن زمان، مقامات کاخ سفید نه آگاه می شدند و نه باور می کردند که بخشی از قدرت بر سر زندگی ۵۲ گروگان، به معامله مهمی مشغول است.

* آیا دو طرف به تعهد خود عمل کردند؟ پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، اسرائیل شروع به دادن اسلحه به ایران کرده بود. بعد از موافقتنامه با دستگاه کارتر که برای ایران سخت زیانمند بود، ایران، بهنگام ادای سوگند ریگان، گروگان ها را آزاد کرد. بعد از آن، جریان اسلحه بسوی ایران، شدت گرفت.

* آیا ایرانیها مشابه این موافقتنامه یا بهتر از آن را با حکومت کارتر می توانستند امضاء کنند؟ اگر هدف آنها گرفتن اسلحه بود، نه. کارتر آماده بود دارائیهای توقیف شده ایران را آزاد کند و تجهیزات نظامی را که در دوره شاه خریداری شده بود، به ایران تحویل بدهد. اما آماده نبود از نو، رابطه ای بر اساس تقاضای اسلحه از سوی ایران و تحویل آنها از جانب امریکا، با ایران برقرار کند و یا با خرید اسلحه امریکائی از اسرائیل، موافقت کند. از این نظر، ایران حق داشت انتظار سود بیشتری از رابطه با حکومت ریگان داشته باشد.

توضیح: «و امروز، آشکار است که حکومت ریگان و بوش، بمقداری اسلحه در اختیار ایران می گذاشتند که بتواند به جنگ ادامه بدهد. از اواسط سال ۱۹۸۲ تا تابستان ۱۹۸۴، سیاست آقای خمینی، واکنش احساس فریب است. گروگانگیری و عملیات انتحاری در لبنان و فعالیتهای تروریستی در کشورهای غربی و ... پی آمدهای احساس فریب بودند. از تابستان ۱۹۸۴ تا از پرده بیرون افتادن افتضاح ایران گیت، سیاست ایران گیتی ها واکنش احساس شکست است.

بدینقرار بدون سازش پنهانی با جماعت ریگان و بوش، ایران نه زیان مادی می کرد و نه درگیر جنگ ۸ ساله می ماند. بهر رو، نویسنده کتاب، در فصلهای ۱۱ گانه و حاصل سخن، به حل مسائل و یافتن پاسخ پرسشهایی می پردازد که در مدخل آورده است. از حل مسائل و یافتن پاسخها برای پرسشها، به پاسخ پرسش اساسی رسیده است:»

انتخاباتی در قید گروگانها

نویسنده پس از شرح چگونگی اشغال سفارت امریکا در ایران در ۴ نوامبر ۱۹۷۹، به سرگذشت انتخابات ریاست جمهوری در امریکا می پردازد. گرفتاریهای کارتر، از جمله، انتخابات مقدماتی حزب دمکرات را که کندی به رقابت با او برخاسته بود، خاطر نشان می کند. آنگاه در چند و چون تدارک فعالیتهای انتخاباتی ریگان و بوش وارد می شود:

جمهوریخواهان، برای دفاع از خود در برابر امکان آزاد شدن گروگانها پیش از انتخابات، استراتژی سنجیده ای فراهم آورده بودند. استراتژی دو قسمت داشت: جاسوسی و ضد اطلاعات.

نخست، اداره کنندگان فعالیتهای انتخاباتی ریگان، دستگاه جاسوسی گسترده ای از کار آزمودگان، بوجود آوردند. در تمامی مقامهای کلیدی حکومت امریکا نفوذ کردند. به یمن این دستگاه، درباره گروگانها، هر سخنی بر زبان می آمد و هر عملی روی می داد، بلادرنگ ستاد انتخاباتی ریگان و بوش از آن آگاه می شد. به گفته، روبرت نویمان Robert Neumann، سفیر سابق امریکا در عربستان و یکی از مشاوران ریگان در سیاست خارجی در جریان انتخابات ریاست جمهوری، تدارک این سازمان جاسوسی بیش از آنچه انتظار می رفت، آسان شد. بخصوص در شورای ملی امنیت و سیا. کارتر در جاهای خطرناک، برای خود دشمنها تراشیده بود.

کارتر، فردای یکی از بدترین افتضاحهای تاریخ دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی امریکا، به ریاست جمهوری رسید و ناگزیر به پاکسازی آن قیام کرد. دریادار استنفیلد ترنر Stanfield Turner رئیس که کارتر بر سیا گماشته بود، با قلب سرد و دست

مصمم یک فن سالار، پاکسازی را به انجام برد. وی از ۱۲۰۰ عضو دایره عملیات مخفی، بیش از ۸۰۰ تن را بیرون ریخت. بسیاری از این افراد، که تجربه سالها عملیات مخفی و اسباب چینیهای انتخاباتی در پرده را داشتند، ناگهان خود را بیکار یافتند. عصبانی و تلخکام شدند و بسیاری از آنها، داوطلبانه، بسود ریگان وارد فعالیتهای انتخاباتی شدند. بخصوص که بوش، رئیس سابق سیا، نیز نامزد معاونت ریاست جمهوری بود ...

....

مرکز عملیات در آرلینگتون بود. این مرکز، تحت سرپرستی استفان هالپر Stefan A. Halper، تمام شبانه روز در تعقیب و مراقبت طرح هائی بود که حکومت کارتر برای آزاد کردن گروگانها، می ریخت. این شخص از فعالان ستاد انتخاباتی بوش بود. افسران تعقیب و مراقبت، افراد سابق سیا بودند که برای بوش کار می کردند.

در وزارت دفاع، سیاست های نظامی حکومت کارتر، موافقان اندک شماری داشتند. بسیاری از افسران ارشد و مقامات غیرنظامی، مخالفت خود را با کارتر و موافقت خود را با حکومتی جمهوری خواه پنهان نمی کردند. در بعضی موارد، علاقمندیهای سیاسی بسیار مؤثرتر از رأی بود که در روز انتخابات می دادند. برای مثال، شخصی با هویت نامعین، با ریچارد آلن تماس گرفته تا به او درباره طرح دومین عملیات نجات گروگانها اطلاعات بدهد. بنا بر قول آلن، این شخص او را در باغی در واشنگتن دیده و او را نسبت به این طرحها، توجیه کرده است. به یمن این توجیه، آلن که هیچ مقامی نداشت، درباره طرح دومین عملیات، اطلاعاتی بیشتر از بسیاری از مقامات کاخ سفید و وزارتخارجہ پیدا می کرد.

...

در ۱۸ اوت، ۴ روز بعد از آنکه حزب دمکرات کارتر را نامزد ریاست جمهوری کرد، جک آندرسون Jack Anderson، نخستین مقاله از یک رشته مقاله ها درباره طرح حکومت کارتر برای تصرف ایران با یک نیروی نظامی بزرگ، منتشر کرد. آندرسون نوشت: « تاریخ عملیات نظامی اواسط اکتبر، دو سه هفته ای پیش از انتخابات ریاست جمهوری معین گشته است. چرا که مشاوران کاخ سفید تصور کرده اند محبوبیت کارتر را افزایش می دهد و موجب انتخاب شدنش می شود...»

ادعاهای آندرسون دروغ بودند. نقشه ای برای تصرف ایران در ماه اکتبر و یا هر تاریخ دیگری، طرح نشده بود. اما شرحی که از عملیات می داد، با طرح دومین عملیات نجات گروگانها، می خواند.

بنا بر قول جک آندرسون و دال وان آتا Dale van Atta، مدارک طرح اشغال ایران از دو منبع به آنها رسیده اند: یک منبع، یک عضو ستاد مشترک نیروهای مسلح امریکا و منبع دوم، یک عضو شورای امنیت ملی در حکومت کارتر بوده اند. بدینسان، این نوشته پرده از واقعیتی برداشت که پوشیده بود: مقامات شورای امنیت ملی که مخالف کارتر بودند، از درون حکومت در کارش خرابکاری می کردند و به پیروزی ریگان کمک می رساندند.

فرماندهان نیروی مانور عملیات نگران بودند که مقاله های آندرسون مقامات ایرانی را بر آن دارد که تدابیر دفاعی اتخاذ کنند. زمان انتشار داستان حساس بود. دو هفته بعد از انتشار آن، ژنرال سکورد Secord آماده اقدام بدانهایند.

در واقع دانشجویان ایرانی، از نوشته های آندرسون اتخاذ سند کردند. آنها در ۲۵ اوت ۱۹۸۰، بیانیه ای منتشر ساختند و تهدید کردند که اقدام امریکا بهرگونه عمل نظامی، آنها را بر آن خواهد داشت که گروگانها را بکشند. "مهاجمان" و جاسوسان یکجا به جهنم فرستاده خواهند شد. و نیز آنها اظهار کردند که گروگانها را به محلهای سری منتقل کرده اند. بلوف می زدند. گروگانها را، این هنگام، در زندان کمیته گردآورده بودند و تا ۲ ماه بعد از این تاریخ هیچگونه تدبیر امنیتی جدیدی اتخاذ نکردند. یا مطمئن بودند عملیات روی نخواهد داد و یا به داستان آندرسون، باور نکرده بودند.

دیگران، بخصوص جمهوریخواهانی که در ستاد انتخاباتی و یا حول و حوش آن فعالیت می کردند، اینطور وانمود می کردند که داستان آندرسون را بسیار جدی می گیرند. در اظهارات ۲۰ اوت خود، ریگان اظهار نگرانی کرد که مبادا پرزیدنت کارتر، برای اینکه نشان بدهد قدرت امریکا کاهش نپذیرفته است، دست به اقدامات بی باکانه ای بزند».

منبع سومی نیز نقشه های دومین عملیات نجات را به ریگانیان داده بود. R. Weiss، مشاور ریگان در انتخابات ریاست جمهوری (معاون وزارتخانه و سفیر در باهاماس که بازنشسته شده بود)، " من را از نقشه های عملیات دوم نجات گروگانها آگاه کرد".

...

آلکساندر هیگ، فرمانده سابق نیروهای ناتو در اروپا و ژنرال بازنشسته، توماس مورر Thomas Moorer، رئیس سابق ستاد مشترک، که تماسهای عالی با ادارات ستاد ارتش و وزارت دفاع داشتند و می توانستند از هر آنچه روی می دهد، اطلاع پیدا کنند، در انتخابات، هر دو از مشاوران ریگان - بوش در سیاست خارجی بودند.

دریادار روبرت گاریک Robert Garrick نیز یک گروه برای کسب اطلاعات بوجود آورده بود. او چگونگی آغاز شدن فعالیتهای خود را تعریف می کند: " روزی، واشنگتن پست را نگاه می کردم. در آن عکسی از پشته ای بزرگ پوشیده در چادری سیاه در پایگاه هوایی MAC GUIRE در نیوجرسی دیدم. در زیر آن توضیح داده شده بود که اینها تجهیزاتی هستند که باید به مقصد ایران بازمی گردند و بدستور پرزیدنت کارتر توقیف شده اند. گاریک به این فکر افتاد که پس، حرکت هواپیماها به این پایگاه، بمعنای آن است که مبادله اسلحه با گروگانها در حال انجام است. وی کسی را که خانه اش نزدیک پایگاه بود، بر آن داشت که همه روز پایگاه را از لحاظ آمد و رفتهای هواپیماها، زیر نظر بگیرد. هر روز گاریک به او تلفن می کرد و می پرسید آیا حرکتی مشاهده کرده است؟ و نیز با گروهی از افسران بازنشسته تماس گرفت و از آنها خواست مراقب سه پایگاه هوایی دیگر بشوند: آندروس Andreus نزدیک واشنگتن و نورتون Norton، نزدیک سان برناردینو در کالیفرنیا و مارچ March نزدیک ریورساید کالیفرنیا. کوششهای گاریک بیهوده بود: هیچ هواپیمائی به مگ گیر نرفت و کسی به تجهیزات توقیف شده دست نزد. گاریک در ۱۹۹۰ گفت: « هرگز از جایشان تکان نخوردند، هنوز هم ممکن است آنجا باشند». حتی در کاخ سفید نیز، کسانی بودند که برای شکست دادن کارتر و جانشین کردن رونالد ریگان کار می کردند. اینان با استفاده از کد اسامی و کانالهای مخفی اطلاعاتی، از مباحثاتی که در کاخ سفید و در مقامات شورای امنیت ملی درباره گروگانها و دیگر مسائل سیاسی بعمل می آمدند، اطلاع حاصل می کردند. یکی از این منابع، کتابچه گزارشهای کارتر را دزدید و از آن رونوشتی برداشت. با استفاده از این کتابچه بود که ستاد انتخاباتی ریگان، مناظره تلویزیونی ریگان را با کارتر در ۲۸ اکتبر، آماده کرد.

بسیاری از این فعالیتهای غیرقانونی بودند. دزدیدن کتابچه گزارشهای کارتر، پیش از انجام شدن مناظره دو نامزد ریاست جمهوری، بیقین غیرقانونی بود. کسب اطلاع از طرح دومین عملیات نجات گروگانها و انتشار آن، تخلف آشکار از مقررات مربوط به امنیت ملی بود. وقتی ژنرال ریچارد سکورد آگاه شد که طرح از طریق آلن، درز پیدا کرده است، گفت: « اگر راست باشد، یکی از فاحش ترین تجاوزها از مقررات مربوط به امنیت عملیات است که در تمام مدت خدمت خود، مانند آن را ندیده بودم». ...

جزء دوم استراتژی جمهورخواه ها، ضد اطلاعات بود. از اوایل اکتبر، از این تا آن ساحل آمریکا، گزارشهایی منتشر می شدند که تجهیزات نظامی را برای فرستادن به ایران جور می کنند و یا در راه خاورمیانه اند تا در آخرین لحظه، با گروگانها مبادله شوند. تمامی این گزارشها، یک خمیر مایه داشتند: خمیر مایه دروغ.

حتی دریادار گاریک، بعدها تصدیق کرد که شبکه ای از افسران بازنشسته که بوجود آورده بود، هیچ پروازی به سوی ایران را ندیدند. با وجود این، تلویزیون WLS در شیکاگو از اواسط اکتبر، شروع به پخش خبر کرد که " بنا بر خلبانان احتیاط، ۵ کشتی آمریکائی از قطعات یدکی بار شده و به ایران گسیل گشته اند و در روزهای آینده به ایران خواهند رسید ... هدف از تمامی دروغ ها که ساخته و پرداخته و از قول منابع موثق پخش می شدند، این بود که توجه عمومی را شش دانگ جلب مسئله گروگانها کنند تا هم حکومت کارتر نتواند با حل مسئله، " اکتبر سورپرایزی " بوجود بیاورد و انتخابات ریاست جمهوری را ببرد و هم امیدهای کاذب را برانگیزد تا در پی آن، یأس پدید آید و چهره کارتر خراب شود. در آن روزها، نزد بسیاری از آمریکائیان، و بخصوص نزد خانواده های گروگانها، با گزارش دروغ، روزی امید ایجاد می شد و فردا واقعیت آن را به یأس بر می گرداند. جمهورخواه ها تنها بخاطر امتیاز تاکتیکی، با استفاده از ضد اطلاعات با عواطف عمومی ماهرانه اما با بی آزر می بازی می کردند.

این گزارشهای دروغ در خارج از مرزها ناشنیده و نادیده نمی ماندند. داستانها درباره معامله اسلحه با گروگان آتقدر تکرار و با سماجت تصدیق می شدند که آیت الله محمد حسین بهشتی در تهران نگران شد که مبادا توده عوام باور کند که مقامات ایرانی با شیطان بزرگ در حال معامله اند. کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و اعلان کرد که ایران از آمریکا، هیچ سلاحی دریافت نکرده است.

اظهار بهشتی از نظر فنی راست بود. با آنکه گفتگوها انجام می شدند اما واشنگتن هیچگونه سلاحی را به ایران نفرستاده بود. همانطور که خواهیم دید، اسرائیل شروع به ارسال سلاح به ایران کرد. این کار، به خواست ستاد انتخاباتی ریگان و بوش و بدون اطلاع و موافقت حکومت کارتر انجام شد.

توضیح: «آقای بهشتی فرمانده کل قوا نبود. برخلاف قانون اساسی به ریاست دیوان کشور منصوب شده بود. او چرا نباید نگران سازش با "شیطان بزرگ" شده باشد و او چرا باید بگوید ایران از آمریکا اسلحه دریافت نکرده است؟ و چرا از نظر فنی راست بگوید و در واقع دروغ؟ زیرا آن زمان لاستیک هواپیما و برخی قطعات یدکی وارد می شدند. می گفتند از کره جنوبی و تایوان و از تاجران اسلحه اروپائی خریداری شده اند. آنطور که در این کتاب می خوانید، در پی سازش پنهانی با ریگان، این تجهیزات از اسرائیل خریداری می شدند. نگرانی آقای بهشتی از این بود که رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا می دانست که حکومت کارتر به ایران اسلحه تحویل نمی دهد و می پرسید: گزارشها که در آمریکا انتشار پیدا می کنند حاکی از آنند که آمریکا به ایران اسلحه می دهد. سخنی که مطلقاً دروغ باشد، نمی توان ساخت و گفت لاستیک و پاره ای قطعات یدکی نیز وارد می شوند. پس یک امریکائی باید با آن موافقت کرده باشد. این امریکا حکومت کارتر نیست و این اسلحه را حکومت ایران از حکومت امریکا نمی خرد. واسطه هائی می خرند که آقای بهشتی و دیگر همکاران او در حزب جمهوری اسلامی که آقای بهشتی و دیگر همکاران او در حزب جمهوری اسلامی به خارج روانه کرده اند. پس شما آقای بهشتی و شما آقای رفسنجانی و شما آقای ... بگوئید با کدام امریکا، امریکای ریگان یا امریکای کارتر، مشغول معامله اید؟ شهید نواب صفوی، خطاب به این دو به صراحت نوشت: از سازشهای پنهانی شما آگاهیم و ... بدینخاطر بود که آقای بهشتی کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و گفت ایران از آمریکا هیچ سلاحی دریافت نکرده است.»

ضد اطلاعاتی که ستاد انتخاباتی ریگان می ساخت و می پراکند، کار گفتگوها بر سر گروگانها را که مشکل بود، بفرنج می ساخت. در اواسط اکتبر ۱۹۸۰، نخست وزیر ایران، محمدعلی رجائی به سازمان ملل متحد در نیویورک آمد. شایعه ها فراوان پخش شدند که وی برای امضای موافقت نامه مبادله اسلحه با گروگان به نیویورک آمده است. نتیجه این شایعه پراکنی ها این شد که حکومت کارتر نتواند از اندک اقبالی که پدید آمده بود، در حل مشکل استفاده کند.

... و ایجاد کمیته "اکتبر سورپرایز" در ستاد انتخاباتی ریگان و بوش، بنفسه، این معنی را می داد که حل مشکل گروگانها در روزهای پیش از انتخابات، پیشاپیش، در ذهن مردم آمریکا، معامله ای آبرو بر باور شود که کارتر، بخاطر انتخاب دوباره به ریاست جمهوری، با بی آزر می بعمل آورده است.

اولین تماسهای ریگان - بوش

در واقع، کوششهای گوناگونی برای کسب اطلاع درباره چند و چون کار گروگانها، در جریان انتخابات مقدماتی بعمل آمده بودند. در اوائل سال ۱۹۸۰، رونالد ریگان و جورج بوش سخت در رقابت با یکدیگر بودند. تا مگر در کنفوانسیون حزب جمهوریخواه از یکدیگر پیشی بجویند. این بود که هر یک می کوشید منابع اطلاعات خود را بیشتر کند. جمشید هاشمی، واسطه ایرانی که کیسی بعدها به او نزدیک شد، بیاد می آورد که نخستین ملاقات را با برادرش سیروس هاشمی، دونالد گرگ، در محل بانک برادرش، واقع در تلاقی خیابان پنجم با خیابان ۵۷ مانهاتان، در بهار ۱۹۸۰ بعمل آورد. سیروس، گرگ را بعنوان "شخصی که در کاخ سفید کار می کند" به برادرش جمشید معرفی کرد. آن زمان، دونالد گرگ، افسر قدیمی سیا، در مسائل شرق دور بسیار مجرب بود، عضو شورای امنیت ملی شده بود و در کاخ سفید مسئول هماهنگ کردن فعالیتهای اطلاعاتی و شرق آسیا بود. مقام حساس هماهنگ کننده کارهای اطلاعات، بنا بر سنت برعهده یک افسر اطلاعات گذاشته می شد. او مسئول رابطه میان کاخ سفید و تمامی سازمانهای اطلاعاتی بود. از دید کاخ سفید گرگ یک افسر حرفه ای لایق بود. در دستگاه کارتر، از روابط قدیمی او با یکی از نامزدهای ریاست جمهوری حزب جمهوریخواه، یعنی جرج بوش، کسی خبر نداشت.

در ضیافت شامی در توکیو، در دسامبر ۱۹۶۷، بود که گرگ، بوش را برای نخستین بار دید. بوش نماینده تکزاس در کنگره آمریکا بود. در ۷۵-۱۹۷۴، بوش رئیس هیأت نمایندگی آمریکا در جمهوری خلق چین بود و گرگ رئیس ایستگاه سیا در سنول پایتخت کره جنوبی بود. گرگ به پکن می رفت تا بوش را توجیه کند. وقتی در سال ۱۹۷۶، بوش رئیس سیا شد، گرگ رابطه سیا با کمیته، PIKE کنگره بود که به تخلف سیا رسیدگی می کرد.

وی تا پایان کار حکومت کارتر در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، در شورای امنیت ملی ماند. در اوت ۱۹۸۲، از سیا بازنشسته شد و در مقام مشاور امنیتی بوش، به دفتر او پیوست. در ۱۹۸۹، در دفتر کار سیروس هاشمی در نیویورک چه می کرده است؟ وی مسئولیتی نداشت که میان حکومت آمریکا و سیروس هاشمی تماس برقرار کند. در آن زمان در شورای امنیت ملی، مسئول امور ایران، من بودم و گرگ همکار من در این شورا بود. تا آنجا که من می دانم، وی هیچگونه مسئولیتی در امور ایران نداشت. ممکن است که وی از تماسهای موجود میان حکومت آمریکا و برادران هاشمی مطلع بوده است. اما تمامی عاملان اصلی این تماسها تکذیب می کنند که گرگ کمترین دخالتی در این امر یافته باشد. جمشید هاشمی می گوید، آن روز، او و برادرش با گرگ در رستوران شازان SHAZAN در نزدیکی محل بانک سیروس نهار خورده اند و در باره تماسهای گوناگونی که میان برادرها و حکومت آمریکا وجود داشتند، گفتگو کردند. (گرگ در مه ۱۹۹۱ اظهار کرد که وی کمتر اطلاعی درباره ایران یا امور دیگر به ستاد انتخاباتی ریگان و هیچکس دیگر نداده است. و "پیش از انتخابات ۱۹۸۰، من هیچگونه تماس با هیچ عضوی از اعضای ستاد انتخاباتی ریگان - بوش نداشتم").

دیدار با وزیر از وزراء شاه که همکار نزدیک کیسینجر بود:

در اواسط فوریه ۱۹۸۰، وقتی انتخابات مقدماتی ریاست جمهوری در جریان بود، یکی از ایرانیانی که در دوران شاه وزیر بود، با من تماس گرفت. او را یکی از برجسته ترین وکلای دادگستری آمریکا در تابستان ۱۹۷۹، وقتی شاه در مکزیک پناهنده بود، به من معرفی کرد.

.... با او، در والدورف تاور Waldorf Tower نیویورک، دیدار کردم. علاقه داشت بداند آیا آمریکا به شاه اجازه ورود به این کشور را می دهد یا نه؟ او وقتی دید در این باره من به او میدان نمی دهم، با ظرافت موضوع را با کشاندن گفتگو به سیاستهای عمومی ایران، عوض کرد. با ورود شاه در اکتبر به آمریکا، و به گروگان گرفته شدن اعضای سفارت آمریکا در ایران در ۴ نوامبر، تماس ما قطع شد.

با وجود این، در فوریه ۱۹۸۰، در آن هنگام که فعالیتهای دور مقدماتی انتخابات وارد مرحله تعیین کننده خود شده بود، وکیل وزیر از نو با من تماس گرفت و یک رشته دیدار و گفتگو بر سر میز نهار، در خانه خود میان من و او ترتیب داد. تا ۵ ماه، تقریباً ماهی یکبار دیدار می کردیم و بحث های گسترده ای درباره روابط آمریکا با ایران بعمل می آوردیم. من گفتگوها را گرمی بخش و مشوق می یافتم. او مغزی پرس و جوگر و جلد داشت و تجربه اش، در سیاست ایران، وسیع بود. وی با گروههای ایرانی در تبعید تماس داشت و مانند بسیاری از جامعه ایرانیان در تبعید، ذهنی انباشته از خبرها و شایعه ها درباره ایران داشت یکی از چند عضو رژیم پیشین بود که با او، بر اساس مبانی منظمی، اطلاعات و نظرها را با یکدیگر مقابله و مقایسه می کردیم. تنها سالها بعد و از راه اتفاق و اقبال بود که من کشف کردم این شخص از نزدیک با هانری کیسینجر کار می کرده است. بهنگام پرس و جوهایم درباره رویدادهای ۱۹۸۰، از چند منبع اطلاع کسب کردم که کیسینجر در حکومت آمریکا شبکه گسترده ای از افراد بوجود آورده بود که از درون حکومت، اطلاعات از جمله درباره گروگانها، کسب و در اختیار او می گذاردند. برای مثال یک مقام عالیرتبه وزارت دفاع، چند مورد را بیاد می آورد و باز می گفت که همکاران او در وزارت دفاع، بحثی را قطع می کردند و می رفتند به کیسینجر خبر و اطلاعاتی را که شنیده بودند، برسانند. حال که به آن ایرانی و مباحثاتی می اندیشم که با او در اطاق پذیرائی آراسته وکیل او، بعمل می آوردیم، چه بسا این ایرانی اطلاعات را کسب و در اختیار کیسینجر می گذاشته است.

در جستجوی اسلحه

سرهنك شارل وسلي اسكوت Charles Wesley Scott، از ۴ نوامبر كه سفارت اشغال شد، كتك خورد، تهديد شد، اعدام مصنوعي شد و در سلول زير زميني بدون پنجره، زنداني شد. مدت ۵ ماه آفتاب را نديد.

گروگان گيرندگان او مي پنداشتند عضو سيا است و نبود. درك علت اشتباه گيرندگان آسان است. او يكي از انگشت شمار گروگانهايي بود كه فارسي را روان صحبت مي كرد. خدمت پيشين او در ايران، وي را با فرهنگ و خاصه هاي اين سرزمين، چنان آشنا كرده بود كه اطلاعات وسيعش، مابه غبطه هر جاسوسي مي شد. وظائف نظامي او بوي امكان مي داد از اطلاعات در قلمروهاي حساس امنيتي آگاه شود ...

در ۲۶ آوريل، سرهنك اسكوت، افسر دايره خارجي، و دو زنداني ديگر را، ناگهان، از سلولهاشان بيرون بردند. چشمهاشان را بستند، سوار خودرو كردند و به راه انداختند. در مقصد، او در خيابان شيد اشخاصي به تركي حرف مي زدند. حدس زد آنها را به تبريز آورده اند. آنها را نخست به خانه يك ملا و از آنجا به محل كنسولگري امريكا در تبريز بردند.

خامنه اي به تبريز مي رود و با سرهنك اسكوت به گفتگو مي نشيند:

۵ روز گذشت. روز ششم، روز اول ماه مه ۱۹۸۰، درب اتاق باز شد و حجت الاسلام علي خامنه اي وارد آن شد ... اسكوت خامنه اي را در اواخر ۱۹۷۹، وقتي اين روحاني معاون وزارت دفاع بود، براي نخستين بار ديده بود. وي در مذاكره بر سر تحويل قطعات يدكي تجهيزات نظامي شركت يافته بود. در اين هنگام، خامنه اي مقام پرنفوذ امامت جمعه تهران را داشت و در انتخابات ماه مارس، به نمايندگي مجلس از تهران نيز انتخاب شده بود. خامنه اي به او گفت: دولت امريكا، در شب ۲۴ آوريل، دست به عمليات ناكامي براي نجات گروگانها زده است. اسكوت پيش خود گفت، پس علت انتقال ما به تبريز اين بود! با پخش كردن گروگانها در شهرهاي مختلف، عمليات نجات دومي غير ممكن مي شود.

خامنه اي ادامه داد: ايران از تقاضاهای خود در ازاء رها كردن گروگانها كاسته است. حالا رهبري به اين قانع است كه امريكا تضمين كند ديگر در امور داخلي ايران مداخله نمي كند و قواي خود را از خليج فارس بيرون مي برد و پولهاي شاه را كه از ايران دزديده شده، به ايران برمي گرداند و از واهما و هرگونه ادعای مالي از ايران در مي گذرد. اگر اين تقاضاها پذيرفته شوند، ايران آماده است درباره آزادي گروگانها گفتگو كند. وي هيچ اشاره اي به دو تقاضايي كه تا آن زمان، مهمترين تقاضاهای ايران بشمار بودند، نكرد: ۱- بازگرداندن شاه به ايران و ۲- عذرخواهي امريكا از رفتار گذشته اش در ايران. دو تقاضايي كه ايالات متحده امريكا كاملاً غيرقابل قبول مي دانست.

پيشنهادهای غيرمترقبه اي كه در اول ماه، خامنه اي در تبريز با سرهنك اسكوت بميان گذاشت، پيشنهادهای هستند كه ۴ ماه بعد، بطور سري، به كاخ سفيد، ارائه شدند. چرا ايران ارائه اين پيشنهادهای را با يك افسر امريكائي زنداني در ميان گذاشت؟ خامنه اي كه به فارسي صحبت مي كرد، چشم در چشم سرهنك دوخت و قصد خود را از آمدن و به صحبت نشستن با او، اينسان آشكار كرد: « اگر ما شما را آزاد كنيم، چند وقت بطول مي انجامد تا دولت شما بتواند تحويل قطعات يدكي را به ارتش ما از سر بگيرد؟! » اسكوت كه باور نمي كرد خامنه اي نزد او آمده است و اين پيشنهادهای را با او در ميان مي گذارد، از خود پرسيد: وضع ايران در چه حد از وخامت است؟

وضع ايران بيش از آن آشفته بود كه اسكوت مي توانست حدس بزند. ايران، بطور جدي، با خطر حمله عراق روبرو بود ... دو ايراني برجسته كه در تبعيد بسر مي بردند، شاهپور بختيار، نخست وزير پيشين و ژنرال علي اويسي، وارد بغداد شده بودند تا با صدام درباره امكان عمليات نظامي بر ضد خميني به گفتگو بنشينند.

در ۱۵ آوريل، گزارشها از عراق مبني بر اعدام آيت الله محمدباقر صدر و خواهرش، ضربه اي عاطفي به ايران و ديگر نقاط شيعه نشين دنيا وارد آورد. در ۲۲ آوريل، خميني ۳ روز عزای عمومي اعلام كرد. هنوز سومين روز به سر نيامده، امريكا عمليات نجات گروگانها را به اجرا گذاشت ...

... ابوالحسن بني صدر كه سه ماه پيش نبود، فرمانده كل نيروهاي مسلح ايران شده بود، ديرتر، نيروهاي مسلح را "در آشفتنگي غيرقابل وصفي" توصيف كرد. ايران در زمان شاه، تجهيزات نظامي بسياري خريده بود. اما هيچكس از جا و ميزان قطعات يدكي آگاه نبود. قرار بود امريكائيان قطعات يدكي را وارد سيستم كامپيوتر كنند اما نيمه تمام گذاشته و رفته بودند. از اينرو بود كه خامنه اي به تبريز رفته بود تا با سرهنك اسكوت، تنها امريكائي، به گفتگو بنشيند كه از چند و چون نيازهاي نظامي

ایران آگاه بود. پیشنهادها ساده و جالب بودند. ایران خمینی پیشنهاد می کرد اسکوت را آزاد کند و بگذارد او به امریکا بازگردد و او مثل یک وکیل مدافع در پی شود تا امریکا تحویل قطعات یدکی به ایران را از سر بگیرد. در عوض، باقی گروگانها نیز آزاد بشوند. سناریو، سناریوی نامحتمل بود اما همه آنچه به گروگانها مربوط می شد، نامحتمل بود.

اسکوت به خامنه ای پاسخ داد: من آن کس که شما می خواهید، نیستم. مدت ۵ ماه است هیچگونه رابطه ای با حکومت امریکا ندارم و نمی دانم چه واکنشی نشان خواهد داد. راستش را بخواهید، با توجه به آنچه شما با ما کرده اید و می کنید، حدس من اینست که مدتی دراز طول می کشد تا بتوان امریکا را راضی کرد قطعات یدکی در اختیار شما بگذارد. با وجود این، اگر ایران گروگانها را آزاد کند، روابط عادی ممکن است برقرار شوند و احتمال دارد تقاضاهای نظامی برآورده گردند. خامنه ای نظر و پیشنهاد اسکوت را پی نگرفت. پرسید: « آیا چلو کباب عالی تبریز را خورده اید؟ » اسکوت جواب داد با برنج و نان سر می کنیم. خامنه ای نگاه تند و سختی به نگهبانان کرد ...

خامنه ای گفت: « وضع غذای شما بهتر خواهد شد ». به ساعت خود نگاه کرد و برخاست و رفت. اسکوت دیگر هیچگاه او را ندید. چند هفته بعد، خامنه ای نماینده خمینی در شورایی عالی دفاع شد. بعد، بمدت ۸ سال رئیس جمهوری و پس از مرگ خمینی در ژوئن ۱۹۸۹، به جانشینی او، به رهبری معنوی ایران، که عالیترین مقام کشور است، نامیده شد.

توضیح: « روزی آقای احمد خمینی تلفن کرد و از قول پدرش پرسید: آیا دو نماینده رهبر در شورایی عالی دفاع را معین نمی کنید؟ پاسخ دادم چرا به زودی معین می کنم. فردای آن روز تلفن کرد که امام می خواهند خود این دو نفر را معین کنند. گفتم مگر اختیارات خود را به رئیس جمهوری تفویض نکرده اند؟ پاسخ داد می گویند: به مصلحت آقای بنی صدر است که این دو عضو شورایی عالی دفاع را من خود معین کنم. و آقایان علی خامنه ای و شهید مصطفی چمران را به عضویت در شورایی عالی دفاع منصوب کرد.

و امروز، در کتاب " اکتبر سورپرایز " نوشته آقای گاری سیک، می خوانم که آقای علی خامنه ای، پیش از آنکه حتی عضویت شورایی عالی دفاع را پیدا کند، به تبریز رفته و با سرهنگ اسکوت دیدار و شرائط " ایران " را برای آزاد کردن گروگانها با او در میان گذاشته است. یعنی مصلحت آقای بنی صدر سبب نصب خامنه ای به عضویت شورای انقلاب نشده، بلکه آقای خمینی گروگانها را وسیله ای می دانسته است برای کسب قدرت و می خواسته است شخص او و دستیارانی مشکل را حل کنند که حلقه افتضاح اکتبر سورپرایز را به حلقه ایران گیت و حلقه افتضاحهای بین المللی دیگر وصل کردند و زنجیری دراز از افتضاحها پدید آوردند. اما چرا تبریز؟ آیا سرهنگ اسکوت را بدین خاطر به تبریز برده اند که گفتگوها دور از چشم و گوش " دانشجویان خط امام " انجام گیرند؟

اما چرا شرائط چهارگانه که بعدها صادق طباطبائی از امریکائیان خواسته بود، خود تنظیم کنند، هنوز از این پیشنهادها خفیف ترند؟ مقایسه این پیشنهادها را به عهده خواننده می گذارم و توجه او را به این مهم جلب می کنم که: در اول ماه مه، آقای خمینی که آقای خامنه ای را نزد سرهنگ اسکوت فرستاده، هم از نقشه حمله عراق به ایران آگاه بود، و هم بجد می خواست حکومت کارتر قطعات یدکی را تحویل ایران بدهد. باور داشت که با انجام معامله، و عادی شدن روابط با امریکا و دریافت قطعات یدکی، عراق به ایران حمله نخواهد کرد.

پس چرا وقتی به او گفتم: عراق آماده حمله به ایران می شود، گفتم: هیچکس به ایران حمله نخواهد کرد. این دروغها را ارتشی ها می سازند زیرا نمی خواهند تحت نظارت روحانیت باشند؟ چرا پس از حمله عراق به ایران، در ۲۲ اکتبر، پس از آنکه جریان گفتگوها با حکومت کارتر قطع شد، آقایان هاشمی رفسنجانی و رجائی گفتند: ایران به قطعات یدکی و اسلحه امریکائی نیاز ندارد؟ چرا در قرارداد الجزیره، با وجود موافقت حکومت کارتر با دادن معادل ۳۰۰ میلیون دلار قطعات یدکی، " ایران " سخنی نیز از آن بمیان نیاورد؟ پاسخ این چراها را در این کتاب خواهید یافت.

بهشتی با اسرائیل رابطه برقرار می کند

برای احمد حیدری، انقلاب، نخست، مصیبتی بزرگ بود اما سرانجام سود و ثروتی بزرگ برایش فراهم آورد. در سالهای آخر سلطنت شاه، کارمند وزارت دفاع بود و خوشنام نبود. ایران پرسودترین بازار اسلحه دنیا شده بود: افزایش بسیار بهای نفت، در پی جنگ عرب و اسرائیل در ۱۹۷۳، پول نقد زیادی در اختیار ایران قرار داد. این پول و اشتهای سیری ناپذیر شاه برای

پیشرفته ترین سلاحها، ایران را به بازار بزرگ اسلحه بدل ساخت. نمایندگان صنایع اسلحه سازی کشورهایی که اسلحه تولید می کنند، در وزارت دفاع صف می بستند تا مگر به دیدار ژنرال حسن طوفانیان، معاون وزارت جنگ و مأمور خرید اسلحه، نائل آیند ...

موقعیتی فراهم شده بود برای آنها که می خواستند از راه واسطگی به ثروت برسند. احمد حیدری که حدود ۳۰ سال و معلومات فرانسه متوسطی داشت و راغب تجارت بود، کار تحت امر طوفانیان را فرصت منحصر بفرد پول دار شدن می دانست. وقتی انقلاب شد، طوفانیان ۹ ماه مخفی بود. پس از فراهم آوردن اسباب به ترکیه گریخت. حیدری یا بی دست و پا تر بود و یا کم اقبال تر چون دستگیر و زندانی شد.

او زود آزاد شد. و این، به یمن کوششهای آیت الله محمد حسین بهشتی، یکی از قدرتمندترین چهره های انقلاب. حیدری با بهشتی پیش از انقلاب، از طریق ژنرال مقدم، رابطه گرفته بود. ژنرال ناصر مقدم، پدر رفیق مدرسه حیدری در پاریس بود. در زمان انقلاب، مقدم رئیس ساواک بود. او مهمترین عامل ارتباط میان مقامهای سیاسی و نظامی با انقلابیان، از جمله بهشتی بود ... وقتی حیدری از زندان آزاد شد، بلادرنگ بخدمت بهشتی درآمد. مهارتی را که در کار با طوفانیان و شاه بدست آورده بود، در خدمت بهشتی بکار گرفت. بدینسان، او، از آغاز انقلاب، با یکی از قوی ترین جناحها پیوند جست.

... بعدها، غیرروحانیان بر این شدند که انقلاب را خمینی و روحانیان دزدیدند. آنها از روی بی اطلاعی حرف می زدند. اما اگر تصرف قدرت دزدی باشد، بهشتی و دیگران، از مدتها پیش، نقشه آن را، با دقت، کشیده و به اجرا گذاشته بودند. در واقع بهشتی، اغلب، می گذاشت دیگران تصور کنند وی با آنها است و بدینسان هدفهای خاص خود را به پیش می برد. او که عمامه سری ماکیاولی مسلک بود، در روزهای آخر انقلاب، با ویلیام سلیوان، سفیر امریکا در تهران، تماسهای محرمانه داشت. موضوع تماسها، فرستادن ۲۰ تن از افسران عالی درجه ارتش به تبعید بود. همزمان، از طریق رئیس ساواک، با رهبران ارتش گفتگوهای روزانه داشت.

... در اوائل سال ۱۹۷۹، بهشتی به قدرت جدید خویش ساخت می داد. او دریافته بود که ایجاد قدرتی مستقل از حکومت رسمی، نیاز به آن دارد که وی نمایندگی خاص خود را برای تجهیزات و اسلحه، داشته باشد. احمد حیدری کسی بود که می توانست این نمایندگی را تصدی کند.

پس از آنکه به توصیه بهشتی از زندان آزاد شد، حیدری به اتفاق کریم میناچی، برادر یک روحانی بانفوذ، شرکت اینترپارتس Interparts را تشکیل داد. در واقع، بهشتی شریک نامرئی این شرکت بود. با حمایت او، اینترپارتس نخستین قرارداد را برای خرید حدود ۲۰۰ میلیون دلار لوکوموتیو و قطعات یدکی از ژنرال موتورز از کانادا بدست آورد. معامله آنقدر پرسود بود که موسی کلاتری نیز سهام خرید و شریک شرکت شد. بزودی چهار شریک دیگر نیز به شرکاء افزوده شدند. از جمله، سرهنگ دهقان، رئیس لوجستیک نیروی زمینی، که ترتیب یک خرید ۶۰۰ میلیون دلاری را از طریق این شرکت داد. اما گرفتن پول برای خرید، محتاج موافقت دو مقام بود: یکی وزیر دفاع و دیگری آیت الله بهشتی که نماینده دولت در سایه روحانیون بود.

اینترپارتس، در مقام خرید اسلحه، کارآئی از خود نشان نداد. در مدت دو سال اولی که از عمرش گذشت، تنها توانست ترتیب خرید مقادیر اندکی از تجهیزات نظامی را بدهد. در عوض، شرکاء خوب فهمیدند که چگونه باید پول درآورد. اربابان قدرتمندشان، قراردادهای پرسود به آنها می دادند و مراقبت می کردند که در بلبشوی آن روزهای انقلاب، دارائی برای اخذ مالیات به سروقتشان نرود. شرکاء به مبالغ بزرگی پول دست یافتند بدون آنکه حکومت، نظارت و مراقبتی در کارشان داشته باشد. با زحمتی اندک، " کمسیون های رقم درشت و سودهای هنگفت بدست می آوردند. همانطور که حیدری، سالها بعد در کازینوی مجلل مونت کارلو، می گفت: « انقلاب سخت غیرعادلانه بود. در آن بعضیها همه چیز خود را از دست دادند و برخیها به ثروت رسیدند. من به ثروت رسیدم! »

ایرانی دیگری که از انقلاب سود جست، سیروس هاشمی بود. او در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۸ در تهران بدنیا آمده و کوچکترین پسر از سه پسر یک خانواده از مدیران شرکت نفت بود. هر سه پسر برای تحصیل، به انگلستان فرستاده شده بودند.

...

برادران هاشمی، همانند بسیاری از امثال خود، در جنبشهای مخالف با شاه، فعال بودند. جمشید هاشمی می گفت: در دوره شاه من چند نوبت زندانی شدم. در ۱۹۶۸، سیروس هاشمی ایران را ترک گفت تا به شرکتی بازرگانی در ژنو بپیوندد. ۴ سال بعد، شرکت در نیویورک شعبه ای باز کرد و او مرتب به آن سر می زد. در ۱۹۷۶، از مدیریت عامل شرکت استعفا کرد و به نیویورک رفت. در آنجا، به استقلال، بانک و تجارت به راه انداخت. وی که در نیویورک و لندن و پاریس بانکداری و تجارت می کرد، تا پیروزی انقلاب در فوریه ۱۹۷۹، با ایران روابط بازرگانی و سیاسی داشت.

بعد از سقوط شاه، سیروس هاشمی اسباب تفاهم با حکومت انقلابی جدید، را داشت. چرا که در مسائل پولی و مالی بین المللی تجربه داشت و سابقه مخالفت و مبارزه با شاه را نیز داشت. سالها بعد، مدعی بود که در حکومت موقت بازرگان، مقامی را به او پیشنهاد کرده اند و او نپذیرفته است. به احتمال بسیار، این ادعا راست نیست. در عوض راست است که برادران او با دریادار احمد مدنی، نخستین وزیر دفاع جمهوری اسلامی جدید ایران، همکاری نزدیک داشته اند.

...

وقتی مدنی در بهار ۱۹۷۹، وزارت دفاع را ترک گفت و بعنوان استاندار خوزستان و فرمانده نیروی دریائی به اهواز رفت، از دوستان خود در نیروی دریائی و غیر آن، یاری خواست. این سه برادر نیز دست یاری به او دادند. دو برادر بزرگتر، جمشید و رضا در خوزستان به مدنی پیوستند و سیروس، از راه تلفن، با آنها در تماس مرتب بود. وقتی در ۴ نوامبر ۱۹۷۹، اعضای سفارت آمریکا در تهران، به گروگان گرفته شدند، یک وکیل دادگستری که نماینده سیروس هاشمی در پاریس بود، به همکاری و شریکی در واشنگتن تلفن کرد که هاشمی روابط خوبی با ایران دارد و وجودش می تواند مفید باشد. دادستان واشنگتن نامه ای به وارن کریستوفر، معاون وزارت خارجه در امور خاورمیانه و جنوب شرقی آسیا، نوشت و او این اطلاع را در اختیار هارولد ساندرس Saunders دستیار خود، گذاشت. ساندرس صحت اطلاع را به سرعت آزمود و به این نتیجه رسید که هاشمی با ایران تماسهای در خور و سودمندی دارد.

...

سیروس هاشمی زود نشان داد که با مقامات عالی در حکومت انقلابی در ایران، با استاندار خوزستان و حتی با افراد خانواده خمینی روابط نزدیک دارد. وی از سیاستها و تصمیم گیرندگانی که در شورای سری انقلاب زمام امور را در دست داشتند، اطلاع روشنی بدست آورد. او اصرار می ورزید که با سیاست گروگانگیری مخالف است و مدعی می شد که پسرعموی علی اکبر هاشمی رفسنجانی، یک رهبر انقلابی است که بمثابة یکی از تصمیم گیرندگان سیاسی عضو حلقه اول حول خمینی، عرض وجود می کرد.

با وجود این، هاشمی دارای جنبه ای تاریک نیز بود. دستگاه کارتر بزودی متوجه شد که او یک بانکدار ساده نیست. وی از اعضای آن کنفدراسیون بین المللی سوداگران خودسری است که در مقیاس بین المللی، به معامله های پول و اسلحه می پردازند. طبیعت واقعی سوداگریهای او همواره پوشیده و تاریک بود. از اینرو، اتفاقی نبود که او را یک وکیل دادگستری به حکومت امریکا شناساند. بخاطر نوع سوداگریهایش بود که توجه مقامات قانونی کورهای که در آنها فعالیت می کرد، بسوی او جلب می شد ...

مثل دیگر سوداگران از این نوع، هاشمی ظاهری بغایت عالی داشت. اگر هم جیبش خالی بود، شیوه زندگی تا بخواهی لوکس داشت. در لندن، یک خودرو رولزرویس با راننده و در امریکا یک خودرو لیموزین داشت و همواره، در بهترین هتلها اقامت می کرد و در گران ترین رستورانها غذا می خورد. و نیز قمارباز قهاری بود: بوقت مرگ، تنها قرض قمارش ۵ میلیون دلار بود ...

....

تنها به ظاهر عالی بسنده نمی کرد. می کوشید ظاهر سیاسی و اجتماعی را نیز عالی جلوه بدهد. به دروغ خود را پسر عموی رفسنجانی خواند و ...

هاشمی منبع منظم اطلاع از آنچه در ایران روی می داد و عامل تماس حکومت امریکا با ایران شد ... او از ترس آنکه به عضویت در سیا متهم شود، هیچگاه خود با مأموران حکومت امریکا هم کلام نمی شد. او برداشتها و تحلیل های خود را از چند و چون تحول وضعیت سیاسی ایران، به واسطه امریکایی می گفت و این واسطه آنها را با تلفن به وزارت خارجه امریکا، باز می گفت. این برداشتها که در طول سال ۱۹۸۰، یک و یا دو بار در هفته در اختیار می گذاشت، به محک، راست و دقیق بودند.

شک بر جا نمی گذاشتند که وی قادر است با دوایر سیاسی ایران رابطه برقرار و اطلاعات کسب کند. او این کار را با همان دستگاه جدید ارتباط تلفنی انجام می داد که تکنسینهای امریکا برای شاه ساخته بودند.

...

در پایان ۱۹۷۹، در یادار مدنی از مقامهای خود استعفاء کرد تا به فعالیتهای انتخاباتی برای رسیدن به مقام اولین رئیس جمهوری ایران پردازد. از میان ۱۲۴ نامزد ریاست جمهوری، سه نامزد اصلی وجود داشتند و ابوالحسن بنی صدر وزیر دارایی، و جلال الدین فارسی نامزد حزب جمهوری اسلامی به رهبری روحانیان و دریادار مدنی. فارسی بدین خاطر که افغانی الاصل بود، در اواسط ژانویه ۱۹۸۰، بناگزیر کنار رفت و حزب، حسن حبیبی را بجایش نامزد کرد اما دیگر بسیار دیر بود. انتخاب بین بنی صدر و مدنی شد. برادران هاشمی شاد بودند. آنها جانبدار مدنی بودند. نامزدی او، این فرصت را به آنها می داد که بسود یک دوست، یک سیاستمدار میانه رو، فعالیت کنند و امیدوار بودند که بر محور او، حکومتی بر اساس یک ارتش نیرومند، شکل بگیرد و خود نیز به موقعیت و قدرت برسند.

از دید آنها، مدنی تنها با یک مشکل عظیم روبرو بود: بنی صدر چهره ای مردمی و محبوب بود که در دوران انقلاب به خمینی نزدیک بود. نوشته های او در تبعید پاریس، موقعیت یکی از پیشروان فکری انقلاب ایران را به او بخشیده بودند. برای شکست دادن بنی صدر، ضرورت داشت که مدنی و پیام او را مردم می شناختند. و اینکار به پول نیاز داشت.

سیروس هاشمی بسیار زود فهمید که مدنی، با رابطه ها که داشت، یک معدن طلا است. وقتی در اوائل ۱۹۷۹، مدنی وزیر دفاع شد، سیروس با برادرش تماس گرفت و پرسید چرا تمامی وجوه وزارت دفاع در بانک او سپرده نشود؟ جمشید شبی گروهی از سران نظامی را به خانه اش دعوت کرد و پیشنهاد را با آنها در میان گذاشت. بعد از بحثی، آنها به این نتیجه رسیدند که در اصل، مخالفتی با این پیشنهاد ندارند. و می پرسیدند به آنها چه می رسد؟ جمشید در حضور آنها به سیروس تلفن کرد و سیروس پذیرفت ۵ درصد این پول هنگفت را به حساب آنها کنار بگذارد و آنها نیز قبول کردند (ارز وزارت دفاع به چند صد میلیون دلار سر می زد).

وقتی مدنی وارد مبارزه انتخاباتی بر سر ریاست جمهوری شد، حامیان او حساب کردند که فعالیت انتخاباتی مؤثر، به ۱۵ میلیون دلار نیاز دارد. آنها تصمیم گرفتند از محل ۵ درصد کمیسیون، برای اینکار استفاده کنند. غیر از جمشید که پول داشت، بقیه، افسرانی بی پول بودند. جمشید از سیروس خواست بفوریت پول در اختیار بگذارد. اما سیروس طفره رفت. نمی گفت پول دارد و می دهد. می گفت منبع دیگری سراغ دارد که ممکن است بخواهد کمک کند.

دوران مبارزه انتخاباتی بسیار کوتاه بود و وقت از دست می رفت:

انتخابات باید در ۲۵ ژانویه ۱۹۸۰ به انجام می رسید. این شد که در اول ژانویه ۱۹۸۰، به نیویورک پرواز کرد تا از برادر خود، علت نپرداختن پول از محل ۵ درصد را بیسود و برای مخارج انتخاباتی مدنی پول تهیه کند. در نظر داشت دو هفته بیشتر نماند اما دیگر به ایران بازنگشت.

سیروس یا نمی خواست و یا نداشت پول مورد نیاز را پردازد. به شیوه آدمهای کاربر، بر آن شد پول را از محل دیگری تهیه کند. گفت با حکومت امریکا رابطه هائی برقرار کرده است. از طریق آنها عمل می کند بلکه این حمایت مالی را بعمل آورند. جمشید سرانجام از تدارک پول ناتوان شد. مدنی انتخابات را به بنی صدر باخت. با وجود این، جمشید جذب برادر شد و به اتفاق و ارتباط با امریکا ادامه دادند و در یک رشته رویدادهای حاصل سیاستهای امریکا و ایران، نقش فعال بازی کردند.

از امور مضحک اما تلخ، یکی اینکه کشور به محاصره اقتصادی درآمد. از بازار سیاه جهانی، می توانست یک رادار و انواع اسلحه پیشرفته مثل موشک «تاو» را بخرد، اما قطعات یدکی را نمی توانست در این بازار بیابد. مسئله ایران، در ۱۹۸۰ این بود. به اندازه ای که بتواند اف - ۴ های خود را به پرواز درآورد، قطعه یدکی داشت اما فرود آوردن آنها، مسئله ای دیگر بود. ایران از تاپرهای این هواپیما بسیار کم داشت. اسرائیل از این هواپیما و ذخیره ای بزرگ از قطعات یدکیشان داشت. خود نیز برای اف - ۴ هایش، تاپر تولید می کرد و برای فروش آنها به کشورهای دیگر، نیاز به اجازه امریکا نداشت.

بلافاصله بعد از آنکه احمد حیدری شرکت اینترپارتس را در ۱۹۷۹ تشکیل داد، مردی با او تماس گرفت که بیاور او، عامل اسرائیل بود. این شخص از تشکیل شدن شرکت استقبال کرد و گفت آماده است حیدری را با فروشندگان اسلحه در اروپا در رابطه بگذارد. حیدری اوضاع و احوال را اینسان توصیف کرد:

« وقتی با توافق میناچی، اینترپارتس را تشکیل دادیم، در تهران، نخستین بار، یک شخص ایرانی - اسرائیلی بود که با من تماس گرفت. اولین رابطه ها را از طریق این شخص که برای موساد کار می کرد، برقرار کردیم. نخستین تماسی که من با سفارت اسرائیل در پاریس گرفتم، از راه این شخص بود. بعدها، من با تل آویو و سفارت اسرائیل در پاریس، رابطه مستقیم پیدا کردم.»

حیدری نمی دانست که ارتباط با او، بخش کوچکی از فعالیتهای اسرائیل برای تجدید روابط پنهانی دیرینه با ایران بود. با وجود این، حیدری مقصود اسرائیل را بروشنی درک کرد:

« اسرائیل سخت علاقمند بود تا با رهبران روحانی مستقیم و نه بواسطه شخص ثالث، رابطه برقرار کند. هر بار که معامله از راه ارتباط مستقیم [با ملایان] انجام می گرفت، قیمتها را بسیار بسیار پائین، گاه نصف، معین می کردند. باورم اینست که من اول کسی بودم که ملایان ایرانی را، در خارج، در ارتباط مستقیم با اسرائیل گذاشتم. بعد از اینکه ترتیبات داده شدند، خروج یهودیان از ایران، بسیار آسان گشت.»

در آن ایام، حیدری با اشخاصی در اسرائیل دیدار می کرد و درباره معامله و فروش اسلحه به ایران گفتگو می کرد. او نیز می خواست، در اروپا، میان اسرائیلیان با روحانیان مهم، از جمله روحانیانی که هم اکنون در ایران مقامهای اول دولتی را دارند، دیدارهایی ترتیب بدهد. این دیدارها، باید به تجدید روابط دیرین با ایران می انجامیدند.

دکترین بنگورین: لزوم روابط با کشورهای غیر عرب اطراف اسرائیل

جمهوریخواه ها می خواستند خود را از شیخ " اکتبر سورپرایز " برهانند. بر این باور بودند که رها شدن گروگانها در اکتبر، سبب انتخاب مجدد کارتر به ریاست جمهوری می شود. اما اسرائیل چه سودی در همکاری با آنها داشت و چرا حاضر شد با آنها همکاری کند؟

...

دو دلیل برای توجیه رفتار اسرائیل می توان اقامه کرد: دلیل اول اینکه در ماه های ژوئیه و اوت، سنجش افکار و نشانه های دیگر از بالا رفتن میزان محبوبیت ریگان و پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات گزارش می کردند. با توجه به این امر، آنها با خود گفته اند همکاری سری با جمهوریخواه ها، سبب می شد وقتی جمهوریخواه ها بر سر کار می آمدند، بکارشان آید. دلیل دوم که احتمالاً مهمتر است، اینکه اسرائیل با سماجت تمام می کوشید راه تحویل اسلحه به ایران را بگشاید. با آنکه کارتر تا آزاد شدن تمامی گروگانها، فروش اسلحه به این کشور را ممنوع کرده بود، اسرائیل در فروختن اسلحه به ایران تا آنجا مصمم بود که خطر رنجاندن جدی آمریکا، را پذیرفت و بدون اطلاع یا موافقت دستگاه کارتر، به ایران اسلحه داد.

...

دکترین بن گورین: رابطه با کشورهای غیر غرب منطقه

همکاری و روابط دوستانه میان ایرانیان و یهودیان، سابقه ای بس دیرین دارد. وقتی کورش بزرگ شهر بابل را در ۵۳۸ پیش از میلاد تصرف کرد، یهودیان را از اسارت آزاد کرد و به بیت المقدس بازگرداند. بعد از ایجاد دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، وقتی شاه و حکومت او به یهودیان عراق اجازه دادند از راه ایران به اسرائیل بروند، همان الگو بکار رفت. به جاسوسان اسرائیلی اجازه داده شد در ایران عمل کنند و در ۱۹۵۰، ایران، دو فاکتو، اسرائیل را برسمیت شناخت و در ازاء آن، اسرائیل ۴۰۰ هزار دلار به نخست وزیر وقت ایران پرداخت.

توضیح: « حکومت ساعد اسرائیل را دوفاکتو شناخت و حکومت دکتر مصدق این شناسائی را پس گرفت.

در همان ایام، نخست وزیر اسرائیل، داود بنگورین، " دکترین لزوم برقرار کردن رابطه با کشورهای غیر عرب اطراف اسرائیل " را تدوین کرد. این دکترین، سنگ پایه سیاست خارجی اسرائیل شد. بنا بر این دکترین، اسرائیل در حلقه کشورهای عرب خصم قرار گرفته است. در ورای این حلقه، کشورهای غیر عرب قرار گرفته اند، مثل ترکیه و ایران و حبشه که خود با

کشورهای عرب روابط خوبی ندارند و می توانند متحدان بالقوه اسرائیل باشند: همان قاعده قدیمی اصل راهنما قرار گرفت: « دشمن دشمنم، دوست من است».

بن گورین می گفت امنیت اسرائیل، در درازمدت، ایجاب می کند با این سه کشور روابط حسنه داشته باشد ... ایران و اسرائیل هیچگاه روابط رسمی برقرار نکردند. اما اسرائیل یک دیپلمات ارشد در تهران داشت که از بسیاری از سفرای رسمی فعال تر و متنفرتر بود. اسرائیل کمکهای فنی در کشاورزی و آبیاری، تولید نفت و دیگر قلمروها به ایران می کرد ... اما این در قلمروهای نظامی و استراتژیک بود که همکاری اسرائیل با ایران، صمیمانه تر و ضرورتر بود.

بعد از بحران سوئز در ۱۹۵۶، که منجر به جنگ و بسته شدن کانال سوئز شد، ایران هزینه ساختن لوله نفتی از بندر ایلات در خلیج عقبه تا بندر حیفا در مدیترانه را تأمین کرد. این لوله به ایران امکان می داد نفت خود را به مدیترانه برساند و از وابستگی به کانال سوئز و از نیاز به دور زدن افریقا رها شود. در ۱۹۶۷، وقتی بار دیگر کانال سوئز بسته شد، اسرائیل لوله نفتی بزرگتری از بندر ایلات تا بندر آشکلون ساخت. این دو لوله نفتی برای اسرائیل عواید بوجود آوردند و نیاز پالایشگاههایش را به نفت، که مصرفش رو به افزایش بود، نیز برآوردند.

در مارس ۱۹۶۰، اسرائیل سرهنگ یعقوب نیمرودی را در مقام نخستین مقام وابسته نظامی، به تهران فرستاد. و این آغاز همکاری ژرف دو کشور در قلمرو نظامی بود. از این سال به بعد، همه افسران ارشد ارتش اسرائیل از ایران دیدار می کردند و بسیاری از ارتشیان بلندپایه ایران به اسرائیل سفر می کردند. صدها تن از افسران ایرانی برای تعلیم و تربیت به اسرائیل می رفتند. از جمله افسران و مأموران ساواک که اعضایش تحت تعلیم دوایر اطلاعات اسرائیل و سیا بودند، برای دیدن دوره به اسرائیل می رفتند. بن گورین، نخست وزیر اسرائیل در ۱۹۶۱ و از آن پس تا انقلاب ایران، جانشین او نیز به ایران می رفتند.

توضیح: « کتاب " شاه و من " که خلاصه یادداشتهای روزانه علم، وزیر دربار شاه است، نه تنها این آمدن و رفتنها و ترتیب مخفی نگاهداشتن شان، که انواع فعالیت‌های تبلیغاتی، نظامی، سیاسی، اقتصادی و بخصوص مالی اسرائیلیان را، برای شاه و سران رژیمش، شرح می کند» .

دکترین بنگورین بر این بود که به اقلیتهای قومی غیر عرب خاورمیانه نیز باید کمک کرد. اسرائیل هم از اوایل سال ۱۹۶۰، دادن کمک به کردهای شمال عراق را آغاز کرد. خلق کرد یکی از بزرگترین و با غرورترین و مستقلترین اقلیتهای قومی در منطقه بود و کمک اسرائیل (به شکل پول، تدریب نظامی و کمکهای داروئی و پزشکی) از راه ایران و با همکاری ضمنی شاه و حکومتش، به کردها رسانده می شد ...

جنگ سری از راه کردها، در پی دیدار پرزیدنت ریچارد نیکسون و مشاور امنیتی او، هانری کیسینجر به ایران، در مه ۱۹۷۹، وسعت و شدت پیدا کرد. برای نخستین بار، امریکا با ایران و اسرائیل، در " استراتژی کرد " شان، همراه شد تا مگر رژیم بعث عراق و مرد قوی آن، صدام حسین را زیر فشار قرار دهد. این عمل پوشیده، بطور شگفت آوری، مؤثر شد و مقصود شاه را برآورد. در مارس ۱۹۷۵، صدام حسین با شاه در الجزیره دیدار کرد و با هم موافقتنامه ای را امضاء کردند که مرزهای آبی و زمینی دو کشور را معین می کرد و دو طرف را ملزم می ساخت در امور داخلی یکدیگر دخالت نکنند ...

شاه که به هدف سیاسی خود دست یافته بود، بناگهان از هر گونه کمک به کردها، باز ایستاد. دیگر نپذیرفت که کمک امریکا و اسرائیل از راه ایران به کردها برسد در نتیجه، شورش کردها به شکست انجامید. از دید کردها، این عمل شاه، خیانتی کمرشکن بود. رهبر افسانه ای کرد، ناگزیر شد کشور را ترک کند. او سرانجام در مک لین واقع در ویرجینیا، نزدیک ستاد سیا، اقامت گزید و تا مرگ خود در سال ۱۹۷۹، در فراموشی زیست.

شاه با پول نفت ایران، سرمایه تولید اسلحه اتمی و موشکی اسرائیل را تهیه کرد:

در سال ۱۹۶۰، ایران و اسرائیل نخستین قراردادهای عمده، بر سر اسلحه را با یکدیگر امضاء کردند ... بالا رفتن بهای نفت در ۱۹۷۰، همانسان که موجب افزایش خرید اسلحه از امریکا شد، سبب افزودن بر خریده‌ها از اسرائیل نیز گشت. هیچ کشوری میزان واقعی فروش اسلحه خود را بروز نمی دهد. با وجود این، در ۱۹۷۸، ایران یکی از بهترین مشتریهای فرآورده های نظامی اسرائیل شد.

همکاری نظامی اسرائیل با ایران وقتی به نقطه اوج خود رسید که در ۱۹۷۷، دو کشور موافقتنامه ای سری امضاء کردند. ایران بر عهده گرفت سرمایه یکچند از تحقیقات و اجرای طرحهایی را در اسرائیل، تأمین کند. از جمله این طرحها، طرح تولید موشک زمین به زمین بود که قادر به حمل کلاهک اتمی باشد. قرار بود آزمایش این موشک در ایران بعمل آید. بنا بر قول ژنرال حسن طوفانیان، معاون وزارت جنگ آن زمان، دلیل موجه ایران در امضای این موافقتنامه، این بود که عراق از شوروی موشک اسکود دریافت می کرد و آمریکا از فروش آن به ایران، امتناع می ورزید. اسرائیل نیز نمی توانست از امریکا تقاضای سرمایه برای اجرای طرحهایی بکند که سلاح اتمی نیز جزء ضرورشان بود. این شد که دو کشور توافق کردند تحقیقات اتمی را به پیش ببرند و اطلاعاتی، هیچ، به حکومت کارتر ندهند.

تا انقلاب، ایران، بطور مرتب، پولهایی را که تعهد کرده بود، مرحله به مرحله اجرای طرح ها، می پرداخت. یک شرکت سوئیسی، محرمانه، نفت را از ایران تحویل می گرفت، می فروخت و پول را همچنان محرمانه به اسرائیل می پرداخت. این عملیات، تحت نظر یک اسرائیلی به اسم میرازری Meirezri انجام می گرفتند. وی در ایران بدینا آمده و بعنوان نماینده اسرائیل به تهران بازگشته بود. او این سمت را به مدت ۱۲ سال حفظ کرد.

اما ایران از این سرمایه گذاری هیچ حاصل نکرد. آخرین پرداخت، توسط ژنرال حسن طوفانیان و کمی پیش از سقوط شاه، بعمل آمد. مبلغ آن ۲۶۰ میلیون دلار بود. مراقبت رژیم شاه در سری نگاهداشتن برنامه های تولید موشک و سلاح اتمی اسرائیل، بدانحد بود که طوفانیان، در روزهای پیش از پایان عمر رژیم شاه، با یکی از آخرین پروازهای هواپیمای اسرائیلی ال آل، تمامی مدارک و هر آنچه را ممکن بود سرنخی بدست دهد، بسته بندی کرد و به اسرائیل فرستاد. وقتی انقلابیان حکومت را در دست گرفتند، از کلیات برنامه اطلاع یافتند اما از جزئیات آن نه.

سقوط رژیم شاه، برای اسرائیل و آمریکا فاجعه بود. اسرائیل تمامی سرمایه ای را که طی ربع قرن بدست آورده بود، از دست می داد. دوران سیاسی پایان می یافت که اسرائیل برای شکستن حلقه محاصره کشورهای عرب بکار برده بود. اسرائیل، در قلمروهای انرژی، بازرگانی، جاسوسی و اطلاعات، فروش اسلحه، تدریب و مبادلات نظامی، همکاری در اجرای طرحهای نظامی حساس و توسعه، نقش مهمی در ایران پیدا کرده بود. رابطه با ایران یک عنصر اساسی استراتژی منطقه ای اسرائیل شده بود. این رابطه بیش از این مهم بود که اسرائیل برای از سرگرفتنش، نکوشد.

...

کوشش برای ایجاد تماس با انقلابیها در ماه های آخر انقلاب و نقش بن مناش:

هدف دستگاه جاسوسی اسرائیل در ماه های آخر انقلاب ایران این بود که با افرادی رابطه برقرار کند که به رهبری انقلاب ایران و روحانیان راه داشتند و با سقوط رژیم شاه، نه تنها کار و موقعیت خود را از دست نمی دادند، بلکه کار و موقعیت نیز پیدا می کردند.

...

از بسیاری جهات، چند و چون کوششهای دستگاه جاسوسی اسرائیل در ایران دوران انقلاب و در بحران گروگانگیری را فعالیتهای، یک شخص، آری بن مناش Ari Ben Menashe بدست می دهند.

پدر آری، گرجی بن مناش، یک یهودی عراقی بود که در بغداد بدینا آمده و بزرگ شده بود. در مدرسه آلیانس فرانسه تحصیل کرده و برای تکمیل آن، به پاریس رفته بود. بعد از تحصیل، به تجارت مشغول شده بود. در طول جنگ دوم، گرجی بن مناش به فلسطین رفته و بنا بر قول خانواده اش، در فعالیتهای زیرزمینی گروه لهی Lehi شرکت کرده بود. این گروهک، که در جریان و پس از استقلال، به عملیات تروریستی می پرداخت، تحت رهبری اسحق یزرنیتزکی Yezernitzki بود که بعدها نام خود را به شمیر تغییر داد و امروز نخست وزیر اسرائیل است. بسیاری از اعضای این گروه بخدمت دوایر اطلاعاتی و جاسوسی درآمدند. مقامات انگلیسی نام گرجی بنمناش را بخاطر فعالیتهایش در فهرست سیاه قرار دادند.

در ۱۹۴۵، با پایان جنگ، گرجی به بغداد بازگشت و با خاتون ازدواج کرد. کمی بعد، به ایران آمد. در تهران مستقر و به کسب مشغول شد. قطعات یدکی خودروهای مرسدس بنز را می فروخت. آوریل، تنها پسر خانواده، در ۴ دسامبر ۱۹۵۱، در تهران بدینا آمد.

آری بن مناش در تهران بزرگ شد. به مدرسه امریکائی رفت. در مدرسه، همکلاسیهای او را به اسم فنودا مناش می شناختند (مثل بسیاری از یهودیان بن مناش نیز به هنگام مهاجرت نام عبری بر خود نهاد). در ۱۹۶۶، وقتی ۱۵ ساله بود، پا را توی یک کفش کرد که باید به اسرائیل برود و رفت. پدر و مادر و سه خواهر او در ایران ماندند.

...

آری تحصیلات متوسطه را در مدرسه امریکائی در اسرائیل به پایان برد و در ۱۹۶۹ وارد دانشگاه مذهبی ارتدوکس بار ایلان Barilan شد. بقیه خانواده نیز در ۱۹۷۰ در اسرائیل به او پیوستند. در طول سالهای تحصیل، دو برخورد ناخوشایند با مقامات اسرائیل پیدا کرد که اثر عمیقی بر او گذاشتند.

...

پیش از آنکه دورهٔ تعلیمات نظامی پایه را ببیند، به او رمزشناسی را آموختند. بعد او را جزء واحد ۲۰۰-۸ کردند و او توانست رمز مخابرات دیپلماتیک حساس ایران را بگشاید ...

کمی بعد از پایان دورهٔ خدمت در ۱۹۷۷، بن مناش به عضویت "بخش روابط خارجی" ارتش اسرائیل درآمد. در این بخش، او رابط دواپر جاسوسی اسرائیل و گردآوری آن بخش از اطلاعات شد که به امور نظامی راجع می شدند. در این سمت، او بسیار سفر می کرد. بخصوص به تهران. خدمت بن مناش در دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی مقارن شده بود با دوران بهترین روابط اسرائیل با ایران در آخرین سالهای عمر سلطنت شاه. در این سالها، او تقریباً، ماهی یکبار به ایران می رفت و از طریق سفارت غیررسمی اسرائیل در تهران، با مقامهای ایرانی تماس می گرفت. در سال ۱۹۷۸ که سال انقلاب ایران است، بر شمار این سفرها افزوده شد.

بن مناش یک مأمور ادارهٔ اطلاعات ارتش اسرائیل بود و از طریق وابسته نظامی، عمل می کرد. اما زود دامنه فعالیتهای خود را وسعت بخشید. او می توانست خود را ایرانی جا بزند. او دوست و آشناهای ایرانی بسیار داشت. و بطور غیرقابل علاجی کنجکاو و خبرجو و جسور بود. بتدریج که وضعیت سیاسی ایران از دست می رفت، حضور بن مناش در تهران برای اسرائیل بسیار مغتنم تر می شد ... در تهران، بیشترین توجه خود را متوجه دانشگاه کرد که داغ ترین کانون مبارزه با سیاستهای شاه بود. به این عنوان که دربارهٔ حزب توده و سیاستهای تحقیق می کند، به دانشگاه راه یافت و خود را جا انداخت. با بسیاری از رهبران دانشجویان، از جمله کاشانی آشنا شد. وی در دورهٔ شاه، توقیف شده بود و اینک در جمع انقلابیان، فعال بود. بن مناش شروع کرد به رفتن به کلاسی که در آن، کاشانی دستیار بود ... از نظرگاه اطلاعاتی، دوستی با کاشانی چشم انداز گسترده ای را نوید می داد و آری بن مناش زود با او دوست شد.

کمی بعد از گروگانگیری، اسرائیل شبکه اطلاعاتی جدید خود را در ایران با سرعت بکار انداخت. و پیشنهاد کرد در ازاء درآوردنش از محاصرهٔ امریکا، با مقامات روحانی حکومت جدید رابطه مستقیم پیدا کند. در میان کسانی که این پیشنهاد را پذیرفتند، یکی احمد حیدری مؤسس شرکت اینترنت پارتس بود و دیگری احمد کاشانی.

بگفته بن مناش، کاشانی در اوائل ۱۹۸۰، ایران را به قصد دیدار از اسرائیل ترک کرد. او نخستین ایرانی مهم بود که بعد از انقلاب به اسرائیل سفر می کرد. پیش از آن، در اروپا، دیدارهایی میان ایرانیان و فرستاده های اسرائیل، انجام گرفته بودند. اما رفتن به اسرائیل، "یک جور جرأت می خواست" و کاشانی به ملاحظات سیاسی، با گذرنامه جعلی به این سفر رفت.

...

بعد از اقامت گزیدن در هتل هیلتون در تل آویو، کاشانی با مقامات سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل دیدار کرد. مرد جوان اصرار می ورزید که او بعنوان یک شهروند ایرانی، خود به اسرائیل آمده است تا دربارهٔ مسائل مبتلی به دو کشور، بحث و گفتگو کند. یکی از آن مسائل برنامه تولید سلاح اتمی عراق است. و همانطور که خواهیم دید ممکن است، این تماسهای اولیه، سبب حمایتهای اطلاعاتی اسرائیل از حمله ناموفق نیروی هوایی ایران به راکتور اتمی عراق شده باشد.

حاصل این سفر کاشانی به اسرائیل، فروش ۳۰۰ حلقه لاستیک برای هواپیماهای جنگی اف - ۴ به نشان حسن نیت اسرائیل، به ایران شد. در ماه های مارس و آوریل ۱۹۸۰، این لاستیکها را با هواپیماهای ال آل به وین برده و در آنجا به محموله هائی به نام و نشان ایران بدل و به تهران حمل شدند. این معامله کوچک، نخستین معامله با ایران، از سقوط شاه بدینسو، بود و اسرائیل در آن به مثابه ایجاد شکاف و نفوذ به درون رژیم جدید، می نگریست.

بنا بر قول بن مناش، فروش لاستیکها، بلحاظ حساسیت فوق العاده اش، به تصویب نخست وزیر، مناخیم بگین، می رسید. جنس لاستیک ها و ارزش دلاری معامله آن حرف نداشت. و ارسال آن به ایران، بدون اطلاع حکومت امریکا انجام گرفت و این نقض مستقیم مقررات منع فروش اسلحه به ایران بود که امریکا برقرار کرده بود.

...

وقتی بگین، در آوریل ۱۹۸۰، به واشنگتن آمد، به پرزیدنت کارتر گفت اسرائیل روابط مفیدی با ایران دارد و اگر بتواند تجهیزات نظامی به ایران بفروشد، این روابط گسترده تر و کارآمدتر خواهند شد. بگین گفت او فکر می کند روابطی که اسرائیل با ایران برقرار کرده است، در مذاکرات بر سر گروگانهای امریکائی در تهران، مفید می افتند. پس بجاست که امریکا به اسرائیل اجازه فروش تجهیزات نظامی به ایران را بدهد. کارتر به او با قاطعیت پاسخ منفی داد. بگین به او قول داد مقررات منع فروش اسلحه به ایران را رعایت کند و نکرد. چرا؟ زیرا کارتر را تمام شده می دانست. وقتی طرح طبس با شکست روبرو شد، بگین با رضایت خاطر گفت: « کار کارتر ساخته شد».

مرگ بی برو برگشت است

گروگانها در کنوانسیون حزب جمهوریخواه، حضور نامرئی داشتند. قرار رهبران حزب بر این بود که از آنها سخن بمیان نیاورند. ویلیام کیسی سخنرانیها را از نکاتی که به گروگانها راجع می شدند، پاک می کرد. با وجود این، در روز کنوانسیون، هانری کیسینجر از گروگانها سخن بمیان آورد و گفت: « یک حکومت جدید نشان خواهد داد که شانناژ در مزاج امریکا مؤثر نیست و دوستی با ما سودبخش و دشمنی با ما مکافات دارد». هر صبح، بحث ها با یک دقیقه سکوت و دعا برای گروگانها آغاز می شدند.

مراجعه به عرفات

مردی، که "یکی از نزدیک ترین دوستان ریگان و یکی از کسانی که بیشترین کمک پولی را به فعالیتهای انتخاباتی او کرده و به هنگام صحبت، به نشان کمال صمیمیت، او را رونی Ronnie می خواند"، با ابوشریف تماس گرفت. ابوشریف، بعدها، مشاور عرفات شد. بنا بر قول ابوشریف، دیدار در بیروت و بعد از کنوانسیون حزب جمهوریخواه روی داد. دوست ریگان می خواست عرفات را ببیند و می گفت: « اگر عرفات درباره گروگانها به ما کمک کند، سازمان آزادیبخش فلسطین را نماینده ملت فلسطین خواهیم شناخت و درب کاخ سفید، همواره بروی شما باز خواهد بود». ابوشریف می گوید: « کمکی که او می خواست این بود که گروگانها تا آخرین روز زمامداری کارتر آزاد نشوند و می خواست گروگانها بعد از این تاریخ آزاد شوند. زیرا آزاد شدن گروگانها، بلافاصله بعد از پایان دوره ریاست جمهوری کارتر، بی اعتبار کردن او بود.

...

ابوشریف از بردن اسم این دوست نزدیک ریگان، خودداری کرد. از آن بیم داشت که حکومت بوش این عمل را "شانناژ" تلقی کند. او گفت: « شما کسانی را که از نزدیک با ریگان کار می کردند و هنوز از نزدیک با بوش کار می کنند، خوب می شناسید». ابوشریف افزود: « همین پیشنهاد را به کسانی در ایران کردند و آنها پذیرفتند».

توضیح: « ابوشریف در مصاحبه با پلی بوی "play Boy" گفته بود مدرک خدشه ناپذیری از این مراجعه در دست دارد. خانم باربارا هوتگر حدس زده است گفتگو کننده کیسی بوده است. اما اگر مراجعه کننده، کمک پولی بزرگ کرده است و از نزدیک با ریگان کار کرده و اینک نیز از نزدیک با بوش کار می کند، کیسی نبوده است.

بهر رو، پیش از سفر به آمریکا، بواسطه، از آقای عرفات خواستم این مدرک را در اختیار بگذارم. باورم این بود و اینست که اگر ملت‌های صنعتی را از میزان خارجی شدن دولت‌ها و اندازه فساد دستگاه‌های سیاسی‌شان، آگاه کنیم و احقاق حق، به نقش تحول افکار عمومی بهای بایسته را بدهیم، رابطه ها دیگر می شوند و ملت‌های ما حق آزاد زیستن و رشد کردن را باز خواهند جست. آقای ابوشریف تلفن کرد. به او گفتم این فرصتی است که اگر از دست رفت، دیگر هیچگاه بدست نخواهد آمد. قرار شد با آقای عرفات صحبت کند و شب خبر بدهد. نه تلفن کرد و نه خبر داد».

ریچارد نیکسون هم

کوشش فوق العاده دیگری، در معامله بر سر گروگانها، از سوی رئیس جمهوری اسبق، ریچارد نیکسون بعمل آمده است. او یک هفته بعد از کنوانسیون حزب جمهوریخواه به لندن رفته بود. در ایام اقامتش در این شهر، یکی از سیاستمداران با اسم و رسم انگلیسی، ترتیب ملاقات او را با رئیس بریستو هلیکوپترز Bristow Helicopters داده بود. بریستو در دوره شاه، بمدت ۲۰ سال، در خدمت هلی کوپترهای ایران بود و راه و چاه ها، همه را، می شناخت.

ملاقات در سفارت آمریکا در لندن، در دفتری که برای نیکسون آماده شده بود، دست داد. بریستو گفت: مقصود نیکسون از این ملاقات این بود که آیا او، بریستو، حاضر است در عملیات نجات گروگانها شرکت کند؟ بریستو بیاد می آورد که « نیکسون، در پیشنهاد خود، بسیار جدی بود». ما گفتگوئی دراز و با بحث درباره جزء به جزء نقشه و اقبال موفقیت عملیات نجات دومی، بعمل آوردیم. من به او گفتم: این کار شدنی است اما دست کم ۳۰ درصد از نیروئی که در آن شرکت می کند، تلف خواهد شد ... آقای نیکسون مطمئن بود شرمساری که از عملیات نجات اول به کارتر دست داده، مانع از آن خواهد شد که وی پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به عملیات دومی دست بزند ... نیکسون تکرار می کرد: « کاری باید بشود».

بر بریستو هیچ معلوم نشد که کار نیکسون کوشش مستقلی بود برای آزاد کردن گروگانها پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و یا مأموریت داشت امکانات موفقیت عملیات نجات را بررسی کند تا که ریگان، پیشاپیش، از کارهای شدنی و ناشدنی آگاه باشد و اگر انتخاب شد، بداند چه بایدش کرد؟

اما با توجه به اینکه دیدار هفته ای بعد از کنوانسیون ملی حزب جمهوریخواه انجام گرفته است و نیز، با توجه به اینکه نیکسون مردی عجول است، غیر محتمل است که قصد او از ملاقات با رئیس شرکتی خصوصی در خارج آمریکا، آنهم ۶ ماه پیش از انجام انتخابات ریاست جمهوری، تهیه عملیات نجات برای حکومت جدید بوده باشد. اقدام نیکسون درجه حساسیت سران حزب جمهوریخواه را نسبت به زمان و چند و چون آزادی گروگانها، نشان می دهد و یکی از کوششهای متعددی است که رهبران این حزب در تعیین زمان و چند و چون آزادی گروگانها بکار برده اند ...

کیسی به سراغ جمشید هاشمی می رود

در جریان دیدار از واشنگتن، در مارس ۱۹۸۰، جمشید هاشمی، در اطاق خود، در هتل مجلل می فلاور May Flaver، چند بنا دورتر از کاخ سفید، بود که با انگشت به درب زدند. درب را باز کرد و دو مرد را در راهرو یافت. بنا بر قول هاشمی، یکی از آن دو، خود را روی فورمارک Roy Furmark خواند، یک سوداگر آمریکایی که برادرش سیروس را، در ۱۹۷۹، در باهاما دیده و با او درباره فرصتهای سوداگری گفتگو کرده بود. مرد دیگر، ویلیام کیسی بود.

بگفته جمشید هاشمی، کیسی از همه چیز و همه جا خبر داشت. گفت از تماسهای هاشمی با ایران و با حکومت آمریکا خبر دارد و می خواهد درباره گروگانهای آمریکائی در ایران گفتگو کند. جمشید از ترس در دل لرزید. از خود پرسید او چگونه از کار و بار او مطلع شده است؟ او را با گروگانها چه کار، آیا سبب نچیده است؟

فورمارک، در بیرون، به انتظار بود (او تکذیب می کند که در این دیدار حاضر بوده است) وی به برادرش در نیویورک، تلفن کرد و پرسید: ماجرا چیست؟ سیروس او را مطمئن کرد که ویلیام کیسی یکی از چهره های سیاسی بسیار مهم حزب جمهوریخواه و رابطه با او بسی مفید است. بعد از گفتگوئی کوتاه، سیروس خواست خود با کیسی صحبت کند. کیسی گوشی را گرفت و چند دقیقه ای با سیروس صحبت کرد و قرار ملاقات با او را در نیویورک گذاشت. کیسی از جمشید تشکر کرد و همانطور که ناگهانی و اسرارآمیز آمده بود، رفت.

در واقع جمشید به واشنگتن رفته بود تا با مقام اطلاعاتی حکومت کارتر دیدار کند. به او گزارش کرد کیسی، بدون انتظار، به دیدارش آمده است. جمشید می گوید آن مقام به او گفته است "دیدار با کیسی را نادیده بگیرد و دیگر هیچگاه با او دیدار نکنید".

با وجود این، چند روز بعد، کیسی به سیروس پیشنهاد کرد بجای کارتر، برای ریگان کار کند. برادران هاشمی و خانواده هایشان در ۲۱ مارس، در خانه سیروس جمع شده بودند تا تحویل سال را جشن بگیرند. بعد از دیدار کیسی در هتل می فلاور،

این اول بار بود که جمشید برادرش را می دید. با نگاه از او پرسید در ملاقات کیسی با او چه گذشت و سیروس هاشمی پاسخ مستقیمی به پرسش او نداد و گفت: اگر جمهوریخواه ها انتخابات را ببرند، بخت با ما یار می شود. در میان سازماندهندگان فعالیتهای انتخاباتی ریگان - بوش، کیسی یک چهره مهم بود. او دوست شاهین "Shaheen" کارفرمایی بود که سیروس در انجام چند طرح با او همکاری کرده بود. یکی از آنها طرح ساختمان پالایشگاهی در نیوفوندلاند بود که نفت خامش را ایران تأمین می کرد. طرح ساختمان پالایشگاه با شکستی تماشائی رویارو شد ... وی کیسی را در جریان جنگ دوم شناخته بود و از بچگی با رونالد ریگان آشنا بود. سیروس گفت: این فرصتی است که هیچ نباید از دست بدهیم.

بگفته جمشید، در خانه سیروس هاشمی بود که برادرها "مأمور دوجانبه" شدند. هر دوی آنها در رابطه با دستگاه کارتر بودند. در جریان دوندگیها که برای موفقیت احمد مدنی می کردند، وسعت دامنه ارتباطهای خود را با محافل سیاسی ایران به این دستگاه نشان دادند. در طول سال ۱۹۸۰، فعالانه و بظاهر صادقانه با حکومت کارتر در کوششهایش برای آزاد کردن گروگانها، همکاری کردند. برای مثال، پیش از به اجرا درآمدن طرح طیس در ماه آوریل، سیا با آنها مشورت کرد ... در بهار، برادران هاشمی به مدنی اطلاع دادند که با کیسی و اداره کنندگان مبارزات انتخاباتی حزب جمهوریخواه، رابطه جسته اند. وی آنها را از خطر بازی با دو طرف آگاه کرد. مدنی در مصاحبه با ما، آهی کشید و گفت: هاشمی ها پرکارمایه و با حسن نیت بودند اما "همیشه ارزیابی و قضاوت درستی از امور نداشتند".

کیسی خواهان دیدار و گفتگوی مستقیم با فرستاده خمینی می شود:

پیش از نوروز، کیسی از سیروس خواسته بود دیدار میان او با یک مقام ارشد رسمی ایران، با کسی که اختیار گفتگو درباره گروگانها را داشته باشد، ترتیب بدهد. بخلاف گفتگوهای نیکسون در لندن و تماس و گفتگوی یک "دوست صمیمی" ریگان با سام ابوشریف، تماسهای کیسی با سیروس هاشمی، به یک رشته دیدارها و گفتگوها سرباز کرد:

یکی از این دیدارها، دیدار با منسوب آیت الله بود. در جریان دوندگی برای انتخاب شدن درباردار مدنی، جمشید با نزدیکان و منسوبان آیت الله خمینی که از آیت الله بهشتی و اطرافیانش، معتدلتر بودند، رابطه پیدا کرده بود. در دوران انتخابات، این اشخاص از حامیان بنی صدر بودند و بمناسبت، بمنابه رابط میان بنی صدر و آیت الله عمل می کردند. جمشید و سیروس با مردی از این افراد که هم سن و سال آنها بود، خوب آشنا بودند. او می توانست خط تماس مستقیمی با بنی صدر و از راه پیوند خانوادگی با شخص آیت الله برقرار کند. جمشید به این مرد نزدیک شد و او گفت حاضر است با امریکائیه دیدار و گفتگو کند بشرط آنکه هویت او فاش نگردد و سلامت او به خطر انداخته نشود.

توضیح: «مجله نیوزویک، ۱۳ نوامبر ۱۹۹۱، ادعا کرده است این منسوب آقای خمینی در مادرید با کسی دیدار و گفتگو کرده که از سوی حکومت کارتر مأمور گفتگو و رساندن پیام کارتر به بنی صدر شده است. نماینده این مجله در پاریس، نزد من، می گفت: این منسوب با باجنای خود همراه بوده و خود را فرستاده شما معرفی کرده و با سیروس هاشمی در مادرید دیدار کرده است. سیروس هاشمی نیز به نمایندگی از سوی دستگاه کارتر آمده و قصدش ایجاد مجرای ارتباطی با ایران و دادن پیشنهاد به شما بوده است!

به او گفتم: ۱- آقای کارتر نیاز به مجرای ارتباطی نداشت. سه مجرا وجود داشتند: سفیر آلمان و سفیر سوئیس و دو وکیل مدافع فرانسوی، آقایان بورگه و شرون، که وکلای رسمی دولتی ایران بودند. و ۲- این دیدار و گفتگو اگر میان نمایندگان دو رئیس جمهوری واقع شده بود، دنباله پیدا می کرد. چرا مجرا ایجاد نشده بسته شد؟ و ۳- در کارنامه ۵ تیر ۱۳۵۹، پیشنهادهایی را که وی از جانب ریگانیان آورده بود، بصراحت ننوشتیم ام. اگر گفتگو با فرستاده کارتر بود، به صراحت می نوشتیم. چنانکه هر بار نامه ای و یا پیشنهادی از سوی کارتر دریافت کرده ام، به صراحت از آن حرف زده ام. ۴- با وجود این، در کارنامه فهمانده ام که پیشنهاد معامله از سوی ریگانیان بوده است. زیرا گفته ام:

« در همین وقت یک هموطن خودمان که برادرزاده امام است، نزد من آمد و اطلاعاتی را که از سفر خود به خارج آورده بود، داد. در همین زمینه ها که گفتیم و بعد به بحث درباره مسئله این که چگونه ما باید در سه جهت در سیاست خارجی عمل بکنیم:

یکی، ترتیب یک محاکمه بین المللی برای محاکمه سیاست امریکا در ایران را بدهیم به ترتیبی که به سه هدف زیر برسیم:

۱- تغییر ساخت ذهنی مردم امریکا، بطوری که نظام موجود خودش را دیگر نتواند تحمل کند و پی ببرد که این نظام سراسر فساد و تخریب و کوشش برای قربانی کردن خود مردم امریکاست، در جهت رشد سرمایه و قدرت سیاسی»

...

بدینسان، گفته ام "اطلاعاتی" که منسوب آقای خمینی داده است، "در همین زمینه ها که گفتیم بوده است" و پیش از آن، "زمینه های" حرف های برادرزاده را بدست داده ام. و در واقع چنین کرده ام. در آن تاریخ، نوارهای حرفهای آقای حسن آیت، خبر از طرح جدیدی می داد که "پدر بنی صدر" نیز حریف آن نمی شود و در نوار حرفهای بهشتی، این جمله بود: « باید از گروگانها مثل یک آتو بر ضد بنی صدر و کارتر استفاده کرد». از اینرو، در صفحات ۲۵ تا ۳۴ از این "زمینه ها" حرف زده ام. در همان روز پیش از او، سرلشکر باقری به نزد من آمد و خبر سازش پنهانی میان سران حزب جمهوریخواه امریکا با رهبران حزب جمهوری اسلامی ایران را داد.

اما ترتیب یک محاکمه بین المللی، تا حد گزارش یک هیأت قضائی ۵ نفری که از سوی دبیر کل به ایران آمد، در سناریوئی که به امضاء من و آقای کارتر رسیده بود و پیش از آن، از سوی شورای انقلاب و آقای خمینی تصویب شده بود، گنجانده شده بود. پس وقتی از آن و از تغییر ساخت ذهنی مردم امریکا، سخن بمیان آورده ام، یعنی موافق حل مشکل گروگانها از راه رسمی و بر وفق سناریو یس مصوب و مخالف سازشی بوده ام که ریگانیان از طریق برادرزاده خمینی، پیشنهاد کرده بودند. بخصوص که او هشدار داد اگر من نپذیرم، با رقبایم معامله خواهند کرد.

و اینکه که در کتاب آقای گاری سیک می خوانم برادران هاشمی "مأمور دوجانبه" شده بودند، می دانم که آنها به دستگاه کارتر گفته اند موفق شده اند از طریق برادرزاده خمینی با شخص او رابطه برقرار کنند. همین اطلاع را به دستگاه ریگان نیز داده اند. از سوی هر دو دستگاه کارتر و ریگان برای گفتگو با "منسوب امام" به مادرید آمده اند. بعنوان گفتگو از سوی کارتر با برادرزاده خمینی، جلسه کرده اند، اما بنام ریگان با او گفتگو کرده اند.

نماینده نیوزویک در پاریس می گفت منسوب آقای خمینی برای دیدار و گفتگو از ایران خارج شده است و پیش از آن گاری سیک گفته بود ۲۵ ژوئیه به مادرید رفته است. اما گاری سیک در کتابش نمی گوید طرف گفتگو با منسوب آقای خمینی او بوده است. و برادرزاده خمینی از اینجانب نمایندگی نداشته و احتمال آن ناچیز است که خودش به اینکار دست زده باشد. لاجرم با اطلاع آقای خمینی به این سفر رفته است. و اگر این احتمال صحیح باشد، با اطلاع و توصیه آقای خمینی نزد من آمده است. قصد آقای خمینی آن بوده است که مرا با سازش پنهانی با ریگانیان موافق کند. بخصوص که تا کودتای ۱۳۶۰، به تکرار می گفت: « شما باید با اینها کار کنید» و در ۱۶ خرداد که آخرین دیدار انجام گرفت، آقای احمد خمینی در حضور پدر گفت: شما یک عیب دارید و آن اینکه ول نمی کنید. سازش و غیر سازش، هر چه بوده تمام شده است، حالا شما باید با اینها همکاری کنید. اینها یعنی آقایان بهشتی و رفسنجانی و خامنه ای و ...»

ملاقاتهای کیسی با کروبی در مادرید

سیروس هاشمی از مجرای دومی به شخص خمینی، به کیسی خبر می دهد و آن حجت الاسلام مهدی کروبی است. بخلاف منسوب خمینی که به بنی صدر نزدیک است، این یکی به حلقه روحانیان گرد خمینی تعلق دارد، که مخالف بنی صدر هستند... جمشید هاشمی با مهدی کروبی در جریان ایجاد کمیته امداد آشنا شده است. هر دو مرد، منسوب آقای خمینی و کروبی، چیزهای عرضه کردنی، دارند. یکی به حکومت قانونی راه دارد و دیگری به حکومت سابه ای که روحانیان تشکیل داده بودند. هاشمی ها هر دو را خوب می شناختند. آنها تصمیم گرفتند از هر دو مجرا وارد شوند.

توضیح: « بدینسان، گاری سیک، به صراحت می نویسد که برادران هاشمی به حساب ریگان از طریق این دو شخص وارد شده اند. اما کروبی نامه ای نیز به سرتیب شهید فکوری، وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوائی نوشته و جمشید هاشمی را به او معرفی کرده و توصیه کرده بود در خرید اسلحه به وی اعتماد کند. این اطلاع، ماجرائی را که گاری سیک از زبان جمشید هاشمی نقل می کند روشنتر می کند»:

در اوائل ماه مه، چند روز بعد از شکست عملیات نجات گروگانها، برادران هاشمی این دو مجرا را به کیسی پیشنهاد کردند. و چون در مقام "مأمور دو جانبه" می خواسته اند، طرف کارتر را نیز از دست ندهند، همان مجراها را به دستگاه کارتر نیز پیشنهاد می کنند. در ۸ مه، سیروس هاشمی اسم مهدی کروبی را به دستگاه کارتر می دهد و گزارش می کند که هر دو، کروبی و منسوب خمینی حاضرند برای دیدار و گفتگو به خارج از ایران بیابند.

در ۸ ماه مه ۱۹۸۰، این پیشنهاد، از راه تلفن یک امریکائی که واسطه سیروس هاشمی و حکومت امریکا بود، داده شد. او گفت: سیروس می گوید یک روحانی ارشد، آیت الله کروبی، حاضر است برای دیدار و گفتگو به خارج از ایران بیاید. آن زمان، کروبی ناشناخته بود و سیروس هاشمی او را نماینده مجلس که به احمد فرزند خمینی نزدیک و ۱۵ سال شاگرد خمینی بوده است، معرفی کرد. سیروس اصرار و تأکید کرد که کروبی می خواهد در دیدار و گفتگویی شرکت کند.

گفتگوی تلفنی بغایت مهم تلقی شد و دو ماه بعد، در مادرید، دیداری میان نماینده امریکا و منسوب خمینی را در پی آورد. و این به نشان کوششهای حکومت کارتر برای برقرار کردن خطوط ارتباطی معتبر با تهران. اما سیروس، به یقین، دستگاه کارتر را آگاه نکرد که این دو شخص به کیسی و ریگانیان نیز معرفی شده اند و به او، گفتگو با آنها را پیشنهاد کرده است. اسمها و تاریخها و پیشنهادی که ده سال بعد جمشید هاشمی می گوید، همانها هستند که ده سال پیش واسطه امریکایی از قول سیروس گفته بود.

بنا بر اطلاع آن زمان شخص خودم، می توانم تصدیق کنم که منسوب خمینی به خارج از ایران آمد و در چهارشنبه، ۲ ژوئیه ۱۹۸۰، در مادرید، با نماینده مجاز حکومت کارتر دیدار کرد. دیدار را سیروس هاشمی در هتل ریتس ترتیب داده بود. سیروس هاشمی و نماینده امریکا صبح از لندن به مادرید پرواز کردند و پس از دیدار با منسوب خمینی، عصر به لندن بازگشتند.

این دیدار، خط ارتباطی پدید نیاورد. اما زمینه داد که ابتکارهای جدیدی در گشودن باب گفتگو با ایران بر سر گروگانها بعمل آیند. بخصوص نامه ادمون موسکی، وزیر خارجه امریکا، در سوم سپتامبر، به هنگام تشکیل حکومت جدید در ایران به بنی صدر می نویسد: « در ۳ سپتامبر سفیر جمهوری آلمان فدرال پیشنهادی از کارتر به من ارائه داد که بسیار مساعد و خوب بود». و یک هفته بعد، کارتر، در خاطرات روزانه خود، یادداشت کرده است که: « پیام موسکی Muskie از طریق وزیر خارجه آلمان کنسر، پاسخ مثبتی دریافت کرد. در درون دستگاه کارتر، این رشته رویدادها، نطفه های گفتگوهای محرمانه تلقی می شد که ماهی بعد آغاز گرفتند.

دیدار و گفتگوی دو ژوئیه از لحاظ دیگری نیز مهم بود. ثابت می کرد که برادران هاشمی توانائی ترتیب دادن ملاقات محرمانه میان روحانیون و امریکائیان را دارند. و نیز نشان داد که، در یک روز، می توان صبحانه را در لندن خورد، نهار را در مادرید و شام را در مراجعت، در لندن صرف کرد. و نیز مهدی کروبی می پذیرفت، در همان هفته، ملاقات محرمانه ای با یک هیات امریکائی به عمل (در اروپا) آورد. اما دیدارها با کیسی تا هفته آخر ژوئیه به عمل نیامدند. تاریخهای دیدار را احتمالاً کیسی معین کرده است تا با سفر او به اروپا برای شرکت در کنفرانس انگلیس - امریکا درباره تاریخ جنگ دوم در موزه جنگ لندن همزمان باشند. دفتر تعیین وقتهای کیسی نشان می دهد که وی از ۲۶ تا ۳۰ ژوئیه، غایب بوده است. وی عصر ۲۸ و صبح ۲۹ ژوئیه، خود را در کنفرانس لندن نشان داده است. رفتن به مادرید و به عمل آوردن ملاقات و برگشتن به لندن، در یک روز، ممکن بوده است. در شب اول بازگشت به واشنگتن، وی با جرج بوش، در باشگاه البی Alibi، شام خورده است.

انتخاب مادرید به عنوان محل ملاقات، احتمالاً با موافقت کروبی به عمل آمده است. در آن ایام، مسافرت به اسپانیا نیازمند ویزا نبود و ایران ایر روزهای سه شنبه و جمعه، پرواز مرتب داشت. سالها بعد، مهدی کروبی گفت هیچگاه به اسپانیا نرفته است. با وجود این، امور مسلم بر خلاف گفته او دلالت می کنند.

چند روز پیش از ملاقات، جمشید برای استقبال از هیاتی که از تهران می آمد، به فرودگاه رفت. سفیر ایران در مادرید، علی اصغر بهنام، نیز، با خودروی بزرگ سفارت به استقبال آمده بود. اما جمشید، پیشاپیش اطلاع داده بود که سفیر از قرار ملاقات بی اطلاع است. از اینرو، ملاقات با کیسی، در حضور او موضوع گفتگو قرار نگرفت.

مهدی کروبی با برادر خود در لباس روحانی، اما بدون عمامه بودند و دو پاسدار همراهِشان می کردند. سفیر به مهدی خوش آمد گفت و با هم به اقامتگاه سفیر رفتند. خودروی بزرگ دیگر که سیروس برای روزهای ملاقات کرایه کرده بود، جمشید و حسن را به هتل پلازا، نزدیک «پلازا دو اسپانیا» برد و آن دو، با اسم عوضی، در آن اقامت گزیدند.

ملاقات ها از یکشنبه ۲۷ ژوئیه، در هتل ۵ ستاره ریتس شروع شدند. سیروس که یک مشتری ارزشمندی بود، سوئیتی را رزرو کرده بود تا ملاقاتها در آن، انجام بگیرند. ویلیام کیسی و همراهانش مثل هاشمی ها و حسن کروبی زود آمدند. اما مهدی کروبی آخرین نفر بود که آمد.

اعضای هیات امریکایی عبارت بودند از کیسی و دو تن دیگر. کیسی بنا بر منش خود، هویت خود را مخفی نکرد و نام خود را بکار برد. اما دو همکار او، با اسم عوضی در ملاقاتها حاضر شدند. جمشید یکی از آنها را نمی شناخت اما دیگری را می شناخت. دومی دونالد گرگ بود که در کاخ سفید مقامی رسمی داشت. و جمشید او را در دفتر برادرش در نیویورک دیده بود. (گرگ هر گونه تماسی با اداره کنندگان فعالیتهای انتخاباتی ریگان و بوش و نیز شرکت در معامله با ایرانیها را در ۱۹۸۰، تکذیب می کند).

گفتگوها به فارسی و انگلیسی انجام می گرفتند و برادران هاشمی به تناوب ترجمه می کردند. حسن ساکت بود و گاهی یادداشتی برای جمشید می نوشت و پرسشی می کرد. اما مهدی طرف صحبت بود، می گفت و می شنید. از امریکائیهها، تنها کیسی حرف می زد. دو همکار او به ندرت حرف می زدند. جز آن بار که گرگ از آن رویدادهای سیاسی دوران ایران حرف زد که ایرانیان می پنداشتند، جز در ایران و آنهم "خواص" کسی از آنها خبر نداشت.

مهدی کروبی باب گفتگوها را با گفتار بر ضد امریکا گشود. از دخالت های امریکا در دوره شاه و از اعمال حکومت کارتر گفت ... در مدتی که او حرف می زد، کیسی کاملاً سرد، گوش می داد. او مراقب بود که هیچ احساس موافق و یا مخالفی بروز ندهد.

وقتی کروبی حرفش را تمام کرد، کیسی به حمله های او پاسخ نداد. در عوض، به دقت و آگاهانه، از تاریخ روابط ایران و امریکا سخن گفت. زمینه کلام را چنان چید تا این نتیجه بدست آید که این روابط هر بار جمهوریخواهان بر سر کار بوده اند خوب، و هر زمان دمکراتها بر سر کار آمده اند، بد شده است ... ریگان در انتخابات ریاست جمهوری پیروز می شود و حکومت جدید نه تنها پولهای ایران را که با تصرف سفارت امریکا در تهران، توقیف شده است، بلکه تجهیزات نظامی را که توقیف شده اند، باز پس خواهد داد.

در حضور او، گفت از روابط موجود میان سیروس هاشمی و حکومت امریکا، اطلاع کامل دارد. او نیز تماسهایی که طی ۹ ماه گذشته میان دستگاه کارتر و ایران برقرار شده است، جزء به جزء آگاه است.

کیسی از کروبی پرسید: قصد ایران درباره گروگانها چیست؟ کروبی پاسخ داد جمهوری اسلامی کوشیده است با حکومت کارتر توافقهایی بر سر گروگانها به عمل آورد اما - او تأکید کرد - این کوششها بدون تصویب خمینی به عمل آمده اند. ملاقات، برای صرف شام، قطع شد. قرار شد ملاقات دیگری به عمل آید. شب، سفیر، هیأت ایرانی را در سفارت به شام مهمان کرد. به هنگام صرف شام، مهدی کروبی از جمشید پرسید مقصود طرف امریکائی از ملاقات چیست؟ جمشید پاسخ داد: هنوز نمی دانیم.

وقتی دو هیأت از نو جمع شدند، مهدی همان پرسش را از کیسی کرد و کیسی در پاسخ پرسید: آیا جمهوری اسلامی حاضر است بر سر گروگانها با ما معامله کند؟ تا وقتی گروگانها در ایرانند نمی توان میان امریکا و ایران روابط حسنه برقرار کند. کروبی گفت: اگر امریکا حاضر شود پولهای توقیف شده را آزاد کند و تجهیزات نظامی توقیف شده را به ایران پس دهد، چرا نه؟ کیسی گفت: اگر جمهوریخواهها بر سر کار نیایند نمی توانند این دو خواست را بر آورند. اما در صورت انتخاب نامزدشان، می توانند و خواهند کرد.

آیا ایران تعهد می کند از گروگانها تا لحظه آزاد شدنشان، خوب نگاهداری کنند؟ اگر ایران این تعهد را بکند و گروگانها را وقتی آزاد کند که "هدیه ای" به حکومت جدید تلقی شود، جمهوریخواهها بغایت سپاسگزار خواهند شد. "قوت ایران را بدو باز پس خواهند گرداند".

کروبی گفت: او اختیار ندارد چنین موافقتی را به عمل آورد به تهران باز می گردد و به خمینی گزارش می کند تا ببیند دستور او چیست؟ کیسی گفت: گروه ریگان مخالف آن نیست که ایران به گفتگوها برای رسیدن به توافقی با حکومت امریکا ادامه بدهد اما شخص او دستهای خود را از پرزیدنت کارتر بسته است. به گفته جمشید هاشمی، کیسی با زدن این حرف، کینه شخصی شدید خمینی را به کارتر تحریک می کرد اما واکنش مثبتی در کروبی برانگیخت.

ملاقات بخوبی و خوشی به پایان رسید و در آخر، کروبی سخنی گفت که به انگلیسی ترجمه نشد. او گفت: « ما بروی دوره جدیدی در گشودیم. من با کسی صحبت کردم که می داند چگونه معامله کند».

مهدی کروبی به ایران بازگشت تا جواب بگیرد و باز آورد. حسن با جمشید به آلمان و دانمارک رفتند تا مگر برای ایران تجهیزات جنگی بخرند.

۵ منبع دیگر، هر یک بی اطلاع از سخن دیگری، وقوع این ملاقاتها را تأیید می کنند:

* - دریادار احمد مدنی وزیر دفاع پیشین و نامزد ریاست جمهوری در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری، که از ایران و از ۱۹۸۰، با هاشمی ها در تماس بوده است. وی از تماسهای هاشمی ها با ویلیام کیسی در سال ۱۹۸۰ و دیدارهای پاریس آگاه بوده است.

* - آری بن مناش در ۱۹۹۰ بروز داد که وی گزارشهای دستگاه جاسوسی اسرائیل را درباره این ملاقاتها خوانده است. او جزئیاتی را تعریف می کرد که با شرحی که هاشمی داده بود، می خواند.

* - عارف دورانی، تاجر پاکستانی اسلحه، که در ۱۹۸۰ دست اندرکار خرید اسلحه برای ایران بود، او در ژانویه ۱۹۹۱، گفت: محسن رفیق دوست، رئیس قسمت تدارکات سپاه، وی را از این ملاقاتها آگاه کرده بود.

* - هنریش راپ، خلبان قراردادی، که در نوامبر ۱۹۹۰، بما گفت: در تابستان ۱۹۸۰، چندین پرواز به اسپانیا کرده که دو تا از آنها به مادرید بوده است. کیسی و همراهان او را برای انجام تماسهای سری با ایرانیان برده است.

* - ریچارد بابائیان، یک تاجر آمریکائی اسلحه که با سیا پیوندها دارد، در ژوئن ۱۹۹۱ بما گفت: وی در اوت ۱۹۸۰، با یک مأمور اطلاعاتی ایران که می گفت بتازگی از مادرید آمده، ملاقات کرده است. این مأمور به او گفته است بخاطر ملاقات کروبی با کیسی در آنجا بوده است.

عراق جنگ بر ضد ایران را تدارک می کند

در ۴ اوت، در حدود ۵ روز بعد از انجام اولین ملاقات در مادرید، در مجلس ایران بحثی درباره گروگانها پیش آمد و در جریان بحث، هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس گفت: « امریکائیها مسئله گروگانها را برای استفاده از آن در انتخاباتشان، درست کرده اند». رفسنجانی یک استراتژ سیاسی عالی است. قصد او از این حرف، اگر نه بیشتر، دستکم، این بوده است که بفهماند رهبران روحانی از اهمیت زمان و چگونگی حل مسئله گروگانها در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، آگاهند.

و در آن روزها، مقدمات جنگ سرعت فراهم می شدند. در ۵ اوت، صدام حسین که بتازگی و بطور رسمی رئیس جمهوری عراق شده بود، در این مقام، به نخستین دیدار خود از عربستان سعودی رفت. این سفر ممکن است بخاطر تدارک جنگی انجام گرفته باشد که ۶ هفته بعد از آن بر ضد ایران براه انداخت.

و در همان ایام، نخست وزیر سابق ایران، شاهپور بختیار در پاریس اعلام کرد که سازمان مقاومت ملی ایران را برای سرنگون کردن حکومت خمینی تشکیل داده است. بختیار تازه از دیدار دوم خود به بغداد بازگشته بود. در بغداد، وی درباره هماهنگ کردن استراتژی نظامی و سیاسی با مقامات عراق گفتگو کرده بود.

در ایران، پرزیدنت بنی صدر در نطقی هشدار داد که ارتش ایران بیمار و سخت نیازمند قطعات یدکی است. که بخاطر تحریم اقتصادی - نظامی امریکا، نمی تواند واردشان کند. فشار به ایران برای اینکه درمانی برای ضعف ارتش بیابد افزایش یافت.

و در پی این رشته رویدادها، در هفته اول ماه اوت کروبی از جمشید هاشمی خواست ترتیب ملاقات دومی را با کیسی در مادرید بدهد. بنا بر قول جمشید هاشمی، همان گروه در ۲ اوت، در مادرید و در هتل ریتس، به ملاقات نشستند.

کروبی باب گفتگوها را با دادن جواب موافق خمینی گشود. گروگانها از شرایط زندان بدر آورده می شوند و با آنها "مثل میهمان" رفتار می شود. جمهوری اسلامی ایران "از لحاظ پروتکل" با حکومت کارتر گفتگوها را ادامه خواهد داد. اما گروگانها تنها "به علامت حسن نیت نسبت به حکومت امریکا تحت ریاست ریگان آزاد خواهند شد".

کروبی ادامه داد: در مقابل، جمهوری اسلامی ایران می خواهد که کیسی و همکارانش، گرچه هنوز اداره امور دولت را در اختیار ندارند، به ایران کمک کنند که برخی سلاحها و مهمات مورد نیاز را بدست آورد. کیسی پاسخ داد: من قول نمی دهم اما دوستانی دارم و سعی می کنم که از طریق آنها این خواست را برآورده کنم؟

کروبی گفت: جمهوری اسلامی ایران گفتگوها با حکومت کارتر را آتقدر کش خواهد داد تا گروگانها در روز زمامداری ریگان آزاد شوند. او هشدار داد اگر اسلحه به ایران داده نشود معامله سر نمی گیرد.

در روزهای بعد از آن، کیسی گفت: سیروس هاشمی را به آقائی معرفی خواهیم کرد که دستور گرفته است برای ایران سلاح تهیه کند ... همانطور که جمشید، سالها بعد، به من گفت: پول، اسلحه، همه چیز آنقدر پرنوید بودند که نمی شد معامله را رد کرد.

اسرائیل، بطور قطع برای کسب اطلاع از ملاقاتها، منابع مستقل خود را داشت. آری بن مناش گفت: گزارشهای ملاقاتهای مادرید را به او نشان داده اند. بنا بر این گزارشها، ایران پذیرفته است گروهگانش را به جمهوری خواهان بدهد و جمهوری خواهان قول داده اند پول های ایران را آزاد کنند و با روی کار آمدن ریگان، بهترین رابطه ها را با ایران برقرار کنند. و نیز امریکاییها قول داده اند اجازه بدهند مع الواسطه به ایران اسلحه فروخته شود. " و به این جهت بود که پای اسرائیل به میان آمد". بن مناش افزود که قرار ملاقات کنندگان این می شود که در پاریس گرد آیند و قول و قرار نهائی را بگذارند. و بر اثر این قول و قرار، به جای ریگان، کارتر گرفتار "غافلگیری اکتبر" شد. در روزهای بعد از دومین دیدار، سیروس هاشمی یک کشتی باری ۵ هزار تنی کرایه کرد. اسلحه را از بندر الیات در اسرائیل بار آن می کردند و به بندرعباس می بردند. طی چهار ماه، بی اعتنا به محاصره ای که کارتر برقرار کرده بود، ۴ بار کشتی شامل مهمات توپهای ۱۵۰ میلیمتری و ۱۰۵ میلیمتری و ضد تانکهای ۱۰۶ میلیمتری و تانک به ایران فروخته شدند. جمشید هاشمی می گوید بهای این مهمات ۱۵۰ میلیون دلار شد.

ایران در وجه سیروس هاشمی در بانکی سوئیسی اعتبار ایجاد می کرد و او به شرکتی که نقش پوشش را داشت بنام آقای نیشری Nisheri نماینده صنایع نظامی اسرائیل، می پرداخت.

جمشید هاشمی می گوید این مهمات پیش از آنکه ریگان در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ زمامدار شود، به ایران تحویل داده شده اند. و سیروس کمیسیون خود را پیش از آن تاریخ دریافت کرده است. کمیسیون ۵ درصد بهای خرید به عبارت دیگر، ۷ میلیون دلار شد.

قرار بود این فروشها مطلقاً محرمانه بماند. با وجود این سه ماهی نگذشت که روزنامه انگلیسی ایزرور، در ۲ نوامبر ۸۰، نوشت: اسرائیل از طریق دریا و با استفاده از کشتیهای کشور ثالث، به ایران تجهیزات نظامی می فرستد. بعضی از این تجهیزات ساخت امریکاست.

نامه قطب زاده به مجلس

بعد از دیدارهای مادرید، در ۱۶ اوت، وزیر خارجه ایران، صادق قطب زاده نامه ای درباره گروهگانش به مجلس نوشت. در این نامه، تأکید کرد که حزب جمهوریخواه امریکا برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، همه کار می کند تا حل مشکل گروهگانش را به تأخیر بیندازد. وی به پرفسور ریچارد کاتم R. Cottam استاد دانشگاه پیتزبورگ نیز به تأکید گفته بود: جمهوریخواهها می خواهند از گروهگانش در مبارزات انتخاباتی استفاده کنند. طی ماه های بعد، قطب زاده، چند نوبت، این سخن را، با اصرار، تکرار کرد اما آن زمان، هیچکس آن را جدی تلقی نکرد.

در ۱۸ اوت، رفسنجانی در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: « مسئله این کارها فوریت ندارد. مجلس کارهای واجب دیگری دارد. بعد از انجام این کارها، مجلس مسئله گروهگانش را در دستور کار قرار خواهد داد. دو روز بعد از آن در کنفرانس مطبوعاتی دیگری آیت الله بهشتی نیز اظهارات مشابهی به عمل آورد: « برای ایران، مسئله گروهگانش امریکائی اهمیت درجه اول ندارد». این دو اظهار از زبان دو روحانی که در حلقه اول نزدیکان خمینی بودند، تصدیق سخنی بود که کروی، در مادرید، به کیسی گفته بود: مشکل گروهگانش قبل از انتخابات ریاست جمهوری حل نخواهد شد.

در ۲۰ اوت، شب هنگام، ساعاتی بعد از کنفرانس مطبوعاتی بهشتی، در خانه آیت الله محمدرضا مهدوی کنی، جلسه شورای انقلاب تشکیل شد. در جلسه، بنی صدر هشدار داد که خطر حمله عراق جدی است. و اصرار ورزید که باید برای تجهیزات جنگی، قطعات یدکی تهیه شود. تهیه قطعات یدکی محتاج آن است که امریکا دست از محاصره ایران بردارد. و این در گرو حل مشکل گروهگانش و آزاد کردن آنهاست. باید با سرعت تمام این مشکل حل شود آیت الله بهشتی در جواب از او پرسید: « آیا شما حاضرید نامه ای بدهید که اگر ما مشکل گروهگانش را حل کردیم، هیچ انتقادی نکنید؟»

بنی صدر این جمله را عجیب یافت. چرا از او که همواره بی پرده از حل مشکل گروهگانش جانبداری کرده بود، می خواهند نامه بدهد که اگر آنها مشکل را حل کردند، انتقاد نکند. او از طریق واسطه ها با حکومت کارتر در ارتباط بود و می دانست که

هیچ کار جدی در حل مشکل به عمل نیامده است. پس به این نتیجه رسید که پنهان از او، این روحانیان معامله ای را با ریگانیان انجام می دهند. واقع آن است که از این ماه، بنی صدر را بطور مرتب از تصمیمهای سیاسی بی اطلاع گذاشتند.

توضیح: «در واقع بسیار زودتر از این تاریخ چنین کرده اند. از زمانی که تصمیم گرفتند "از وجود گروگانها، مثل یک آتو بر ضد بنی صدر و کارتر استفاده کنند».

تحریکهای ایران

کودتای نوژه و تدارک مقدمات هجوم عراق به ایران:

به احتمال، جدی ترین تهدیدها که رژیم انقلابی، از زمان روی کار آمدن در فوریه ۱۹۷۹، بخود دید، طرح کودتائی بود که احتمالاً با حمایت مالی عراق، در پاریس، توسط بختیار، نخست وزیر پیشین، ریخته شده بود. قربانی فر، آن هنگام، به بختیار نزدیک بود و بسیاری او را متهم می کنند که کودتا کنندگان را لو داده است. او خود تکذیب می کند. اما وقتی در ماجرای ایران - کنترا، رابط اصلی شد سوءظن به او، از نو جان گرفت. همان دوره، از ژانویه تا سپتامبر ۱۹۸۰، بخدمت سیا نیز درآمده بود. اما بعد غیر قابل اعتماد تشخیص داده شد و طرد گشت. یک هفته بعد از لو رفتن کودتا، گروهی به سرپرستی انیس نقاش، در ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰، کوشیدند بختیار را به قتل برسانند و موفق نشدند ... در هفته اول سپتامبر ۱۹۸۰، اوضاع و احوال سیاسی سبب شدند که در تهران، موضوع گروگانها در مرکز توجه ها قرار بگیرد. عراق به تدارک جنگ با ایران شتاب بخشیده بود. درگیری های مرزی فراوان تر و شدیدتر شده بودند و رهبری ایران دیگر نمی توانست خطر را نادیده بگیرد. تا وقتی گروگانها در بند بودند، ایران نمی توانست از ۱۲ میلیارد پول توقیف شده اش و نه از قطعات یدکی، که آماده حمل به ایران بودند، استفاده کند. محاصره اقتصادی امریکا هر چند برای بزانو درآوردن ایران کافی نبود، اما ایران را در خرید تجهیزات جنگی با مشکل جدی روبرو ساخته بود. ایران ناگزیر بود به مقادیر محدود اسلحه و مهمات، از لحاظ فنی پست، از کشورهایی مثل کره شمالی بخرد. در این اوضاع و احوال، روحانیان و غیرروحانیان از حل مناقشات سیاسی خود، در طول تابستان، ناتوان شدند. زیر فشار خمینی، بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی با حکومتی با ۱۴ وزیر، توافق کردند و بر سر ۷ وزیر دیگر توافق حاصل نشد. از نظر فنی همان شد که پیش از آن گفته بود: حل مشکل گروگانها را این حکومت جدید عهده دار می شد.

توضیح: «توافقی در کار نبود. بنی صدر گفت: مسئولیت هیئت وزیران را به آقای خمینی وا می گذارد. جز نسبت به وزیران دو وزارتخانه، نظر نمی دهد. وزرای ۴ وزارتخانه هنوز تعیین نشده بودند که آقای خمینی تغییر رأی داد. این شد که من به رجائی گفتم: اشخاص پیشنهادی را تا صالح نیابیم، تصویب نمی کنیم. در نتیجه، ۴ وزارتخانه تا کودتا در خرداد ۱۳۶۰ بی وزیر ماندند. در خیانت به امید چگونگی تشکیل هیئت وزیران در محدوده قانون اساسی جدید، به تفصیل، شرح شده است.»

خمینی طباطبایی را مأمور مذاکره با امریکا می کند:

یک ضرب المثل قدیمی ایرانی می گوید: «هیچ بهتر از دو مشتری پول دار برای یک فرش نیست». با درک روشنی از اهمیت سرانجام کار گروگانها در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، گروه بهشتی، یعنی رهبری حزب جمهوری اسلامی، وارد بازی سیاسی شدند. پیشنهاد بسیار جذابی از کیسی و جمهوریخواهها درباره گروگانهای امریکائی بدست آنها رسید. آیا دمکراتها روی دست جمهوریخواهها می روند و پیشنهادی از آنها بهتر، ارائه می کنند؟

در ۹ سپتامبر ۱۹۸۰، یک روز پیش از آنکه مجلس به هیئت وزیران رأی اعتماد بدهد، ایران پیشنهادی به حکومت امریکا تسلیم کرد. بعد از ده ماه که از گروگانگیری می گذشت، خمینی تصمیم گرفت صادق طباطبائی را مأمور گفتگو با امریکا کند. صبح آن روز، با گرهارد ریتسل Gerhar Ritzel، سفیر آلمان در تهران، تماس گرفت و از او خواست این پیام فوری را به امریکا تسلیم کند که ایران آماده مذاکره مستقیم برای پایان دادن به بحران گروگانهاست.

طباطبائی مردی جذاب و دینامیک بود و فراوان به خارج از ایران سفر می کرد. واشنگتن به او نام " The Traveller " را داده بود. او معامله گر زاده شده بود و دنیای مخفی اسلحه فروشان و شرایط ورود در آن را می شناخت. شرطهایی که طباطبائی از راه آلمان غربی می خواست تسلیم واشنگتن کند، همانها بودند که خامنه ای در ماه مه، به سرهنگ اسکوت داده بود:

۱- رفع توقیف از داراییهای ایران و ۲- خودداری امریکا از دخالت نظامی، سیاسی در امور ایران و ۳- بازگرداندن ثروتهای شاه به ایران. بعدها، خمینی شرط چهارمی نیز افزود: ۴- امریکا بابت گروگانها از ایران هیچگونه غرامتی مطالبه نکند. تقاضاها برای امریکا قابل قبول نبودند اما مبنای معقولی برای گفتگو بودند.

آنطور که در پیام ۹ سپتامبر ۱۹۸۰ طباطبائی آمده بود، شب پیش از آن، گروه کوچکی از مقامات عالی دیدار کرده و به این نتیجه رسیده بودند که مشکل گروگانها پیش از ۴ نوامبر، که نخستین سالروز گروگانگیری است، باید حل شود. و البته، آن روز، روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا نیز بود. معنی سخن طباطبائی این بود که ایران شرایط سیاسی را می شناسد و آماده است، در صورت لزوم، از آنها استفاده کند. طباطبائی تأکید کرد که پاسخ باید به فوریت، ظرف ۴۸ ساعت داده شود. او آماده است سه روز دیگر، در آلمان گفتگوها را شروع کند.

طباطبائی گفت: خمینی با پیامی که سه تن - خود او، احمد خمینی و رفسنجانی - تهیه کرده اند، موافق است. از ابتکار، انگشت شمارند افرادی که اطلاع دارند. دایره ای که افراد مطلع از ابتکار را در بر می گرفت، شاید وسیع تر بود اما در مجموع، سخن طباطبائی راست بود. بی گفتگو، پیام را گروه آیت الله بهشتی و روحانیان گرد او، تهیه کرده بودند. به بنی صدر تا یک ماه بعد از آن، خبر ندادند.

طباطبائی همچنین گفت: او و احمد خمینی دو سوم نمایندگان مجلس را با حل مشکل گروگانها موافق کرده اند. قصد آن بود که واشنگتن را مطمئن کند که می توانند توافقی با کاخ سفید به تصویب مجلس برسانند. در واقع او نیمی از حقیقت را می گفت چرا که تدارک در مجلس نشده بود و دیرتر، بسیاری از اعضای آن، با حل مشکل در هر قدم، مقاومت کردند. و بقصد استفاده از یک انگیزه در پیش برد مقصد، طباطبائی اطلاع داد که خمینی سخت بیمار است و هر لحظه ممکن است بمیرد ... ۵ سال بعد، در ماجرای ایران گیت نیز، ایرانیها از همین دست آویز استفاده کردند.

توضیح: «آقای احمد خمینی، بعد از کودتای خرداد ۶۰، دروغی ساخت که بنی صدر چشم در چشم من، به تکرار می گفت: پدر شما تا سه ماه دیگر می میرد. یکبار دیگر دروغ او فاش می شود. بدینسان، این او و گروهی که ایران گیتیهای امروز باشند، بوده اند و هستند که حیات و مرگ خمینی را دست آویز کرده بودند و امروز نیز مرده خمینی را دست آویز کرده اند.»

در پیام ایران دو شرط دیگر نیز بوده اند. در متن کتبی که واشنگتن دریافت کرد و هیچگاه منتشر نشد، این دو شرط نبودند. در پیشنهاد اول طباطبائی، شرط شده بود که امریکا به مناسبت اعمال گذشته اش در ایران، از ملت ایران پوزش بخواهد. ریتسل، سفیر آلمان، که می دانست واشنگتن این شرط را نمی پذیرد، از طباطبائی می خواهد آن را از شمار شرط ها خارج کند. طباطبائی می گوید بگذارید پیرسم. چند ساعت بعد به ریتسل تلفن می کند و می گوید: موافقت شد. طی دو ماه، حکومت کارتر به روشنی و قاطعیت تمام گفت و بر سر حرف خود ایستاد که هیچگاه زیر بار پوزش خواستن از ایران نمی رود.

توضیح: «یا نویسنده از سناریو مطلع نیست و کتابهای جردن و کارتر را نیز نخوانده است و یا راست نمی گوید. بنا بر متن سناریو، حکومت کارتر پذیرفته بود از ایران پوزش بخواهد. متن سناریو در همین کتاب درج است. آقای بهزاد نبوی نیز مقاله نوشته و مدعی شده است، امریکا محال بود از ایران پوزش بخواهد. اما اگر اینطور بود، چرا آقای خمینی، با آنهمه اصرار، پوزش خواهی امریکا را از شرطهای اصلی کرد؟ پس فلسفه گروگانگیری او چه بود؟ اگر از امریکا توقع یک پوزش نیز نداشت، پس از گروگانگیری، هدفی داخلی داشت. آیا این اعتراضی آشکار به این واقعیت نیست که مقصود از گروگانگیری استقرار استبداد بود؟ در استقرار استبداد، با رهبران حزب جمهوریخواه امریکا از آغاز طرح نقشه همکاری بوجود آمده بود یا در فرصت انتخابات ریاست جمهوری؟ این پرسشی است بس مهم که تحقیق پاسخ آن را باید در اختیار دو ملت ایران و امریکا بطور خاص و ملت های جهان بطور عام، بگذارد.»

شرط دوم " قید نشده " در پیام مکتوب، تحویل قطعات یدکی و تجهیزات خریداری شده به ایران بود. وزیر امور خارجه آلمان غربی خوب آگاه بود که حکومت کارتر از معامله اسلحه با گروگان ابا دارد. پس، در پی تردید و تأمل، تصمیم می گیرد آن را از شمار شرطها خارج کند. دیپلمات های آلمانی استدلال می کنند که این شرط را می توان در گفتگوهای شفاهی پیش کشید.

توضیح: « بدینسان، آقای گنشر از آن تاریخ بدینسو، وزیر خارجه واقعی ایران نیز شده است. شرطها سرانجام محتوی و شکلی را پیدا می کنند که او با دستگاه کارتر بر سرشان توافق می کند».

در مورد این پیشنهاد، آلمانیها بیش از اندازه حساسیت به خرج داده اند. وقتی پیام به واشنگتن رسید من و همکارانم از اینکه در آن، از تجهیزات نظامی متعلق به ایران، ذکری نشده است، در شگفت شدیم. گرچه این تقاضا را حکومت کارتر خوش نمی دانست، اما گنجاندن آن در فهرست تقاضاهای قابل گفتگوی ایران، از دید امریکا، مشروع و بجا بود. نیاوردن این شرط در شمار شرطها سبب شد که در گفتگوها، واشنگتن هیچگاه فوریت و اهمیتی را که ایرانیان انتظار داشتند، برای آن قائل نشود.

امریکا پیشنهاد مذاکره خمینی را می پذیرد

در ۱۱ سپتامبر، دور روز بعد از دریافت پیشنهاد ایران، از طریق آلمان غربی، امریکا، در پیامی، پیشنهاد گفتگوی مستقیم را پذیرفت. کریستفر و هیأت کوچک او که مأمور گفتگو شده بودند، هنوز در تردید بودند که آیا این مجرا از سوی خمینی و مجاز به گفتگو هست و یا فرستاده جناحی است که حمایت خمینی را ندارد؟ سه روز بعد، شک بر طرف شد. چرا که رادیو ایران، اظهارات خمینی را پخش کرد. در پایان آن، همان چهار شرط را بازگفت که در پیام کتبی طباطبائی به ما رسیده بود. در این اظهارات، از رفع توقیف از تجهیزات نظامی ذکری به میان نیامد.

کریستوفر در ۱۶ و ۱۸ سپتامبر، با حضور گنشر وزیر خارجه آلمان غربی، محرمانه با صادق طباطبائی دیدار و گفتگو کرد. زود معلوم شد که مسئله تجهیزات نظامی را نمی توان از شرطهای موضوع گفتگو بیرون نهاد. امریکا قطعات یدکی و تجهیزات نظامی به ارزش ۳۰۰ میلیون دلار را توقیف کرده بود که در ایام شاه خریداری شده و آماده حمل به ایران بودند. برای طرف امریکائی گفتگوها جای هیچ شک نبود که بخشی از این قطعات به ایران فرستاده خواهند شد و بهای بخش دیگر نیز باز پس داده خواهد شد. مسئله این بود که آیا از توقیف خارج کردن آن در رابطه با گروگانها باشد یا نه؟

من که یکی از اعضای تیم مذاکره کننده بودم، مسئول تنظیم فهرست اسلحه شدم که می شد به ایران داد. پیش از دیدار کریستفر با طباطبائی من آنها را به سه بخش تقسیم کردم:

۱- قطعات یدکی و فرآورده های نظامی غیرحساس و کم اهمیت نظیر تانک، کامیون و قطعات یدکی معمولی معادل ۵۰ میلیون دلار.

۲- معادل ۱۰۰ میلیون دلار اجناس نظامی "نیمه حساس" که طبقه بندی نشده بودند. و خود آلت قتاله محسوب نمی شدند اما می توانستند در یک سلاح تعرضی بکار روند مثل قطعات یدکی هواپیما.

۳- معادل ۱۵۰ میلیون دلار بمبها و موشکها و یا اجناسی که دارای تکنولوژی حساس یا نرم افزار بودند.

دادن این اسلحه، در پیام ۹ سپتامبر طباطبائی، به عنوان شرط گنجانده نشده بود. ایرانیان پیشنهاد کردند امریکا بجای دارائیهای غیرنظامی ایران که دادگاه های امریکا توقیف کرده بودند، اسلحه بدهند. طباطبائی و گروه او بطور مسلم دریافتند که آزاد کردن دارائیهای توقیف شده زود و آسان انجام نمی گیرد و حاضر بودند معامله کنند. تنها ما به ازاء مطلوب آنها اسلحه بود.

در ۱۶ سپتامبر، وقتی کریستفر، به هنگام توضیح مواضع امریکا، ذکری از اسلحه به میان نیاورد، طباطبائی پرسید آیا امریکا قطعات یدکی اسلحه امریکائی را بعد از آزاد شدن گروگانها به ایران خواهد داد؟ کریستفر در پاسخ خود، بسیار محتاطانه، گفت تنها معادل ۵۰ میلیون دلار و آنهم تجهیزات غیرقتاله. او گفت وارد کردن تجدید تحویل اسلحه به ایران، گفتگوها را پیچیده می کند. طباطبائی نیز اصرار نکرد و موضوع رها شد.

و به گفته جمشید هاشمی، همزمان با گفتگوهای طباطبائی با کریستفر، ویلیام کیسی به ایرانیان قول می داد که با روی کار آمدن ریگان، جمهوریخواهان از نو به ایران اسلحه خواهند فروخت.

پس اگر طباطبائی چند نوبت موضوع فروش اسلحه را به میان آورد برای این بود که مقامات ایرانی بتوانند وعده های دو طرف را با یکدیگر مقایسه کنند و اگر اصرار نمی کرد بدین خاطر بود که ایرانیان می دانستند ریگانیان به آنها وعده تحویل اسلحه را داده اند.

نتیجه تقلب سیاسی جمهوریخواهان این شد که حکومت کارتر با اصل کردن مبادله نکردن اسلحه با گروگان، سیاستی غیرمأل اندیش و مایه شکست خویش را شیوه کرد. این سیاست مأل اندیش نبود زیرا ایرانیان می دانستند با دیگری می توانند این مبادله را انجام دهند. اسباب شکست حکومت کارتر را فراهم آورد زیرا در مذاکرات، حکومت را در وضعیت عدم موفقیت قرار می داد ...

قطب زاده پی در پی هشدار می داد حکومت کارتر از تحریکات غافل مانده است.

امروز که به عقب نگاه می کنیم، می بینیم حکومت کارتر از تحریکات نیرنگ آمیزی، سخت غافل بوده است. در ۶ سپتامبر خبرگزاری آسوشیندپرس قول صادق قطب زاده را که هنوز وزیر خارجه ایران بود پخش کرد: نامزد ریاست جمهوری امریکا، رونالد ریگان می گوید مانع حل بحران گروگانها بشود. در ۱۶ سپتامبر، از نو قطب زاده در مصاحبه با رویتر گفت: «ریگان که از سوی کیسینجر و دیگران حمایت می شود، نمی خواهد مشکل گروگانها حل شود. آنها هر چه زور دارند بکار می برند تا مانع حل مشکل بگردند». دو دوست قطب زاده که در این ایام دائم با ما در تماس و گفتگو بودند، می گفتند او اصرار می ورزید که جمهوریخواهان با عناصری در ایران تماس دارند و می کوشند، از طریق آنان مانع حل بحران گروگانها بشوند. صادق قطب زاده در ایران و امریکا تنها کسی بود که در ۱۹۸۰ واقیعی را می گفت که بعضی از ما تازه امروز داریم حرفش را می زنیم.

آن زمان، به این امر نیز توجه کافی مبذول نکردیم که چرا ریگان ۱۳ سپتامبر، یک روز بعد از اظهارات خمینی، برای تنها موضعگیری واقعی خود درباره گروگانها انتخاب کرد. ریگان پاسخ حساب شده و دقیقی به اظهارات خمینی داد. او گفت: «امریکا با بسیاری از تقاضاهای خمینی می تواند موافقت کند». ایالات متحده امریکا می تواند و می باید داریهای توقیف شده ایران را آزاد کند. امریکا می تواند از دعوی غرامت بابت گروگانها چشم پیوشد و قول دهد که در امور ایران مداخله نخواهد کرد. درباره داریهای شاه او گفت: این کار باید با رعایت قانون انجام پذیرد و نیز گفت: گروگانها باید، بلافاصله بعد از به عمل آمدن توافق، آزاد شوند. ریگان تأکید کرد که او با ایرانیان از موضع تفاهم جوئی مذاکره نخواهد کرد.

پرزیدنت کارتر از ریگان بخاطر وارد کردن خود در گفتگوهای در جریان، انتقاد ملایمی کرد. آن زمان اظهارات ریگان عجیب تلقی شدند. ریگان و دستیاران او در مبارزات انتخاباتی، بدفعات، از توجیه شدن درباره چند و چون مذاکرات با ایران سر باز زدند و اظهارات اتفاقی و علنی ریگان درباره گروگانها، کمی بیشتر از انتقادهای کنایه آمیز از بد اداره شدن بحران از سوی کارتر بود. از ۲۰ اوت، او درباره این موضوع هیچ نگفته بود. اظهارات ۱۳ سپتامبر او، تنها ۲۴ ساعت بعد از بیانات خمینی، آنهم حاوی مواضعی که امریکا باید در مذاکره اتخاذ کند، سؤال برانگیز بود. موضعی که ریگان اتخاذ کرد با توافقی که ماهی پیش ویلیام کیسی با مهدی کروبی در مادرید به عمل آورده بود، بطور کامل منطبق بود.

سرانجام محمد ابراهیم اصغرزاده که در ۱۹۸۰ سخنگوی گروگانگیران بود (و امروز نماینده مجلس است) سالها بعد گفت: در تابستان ۱۹۸۰ پیامی از اداره کنندگان مبارزات انتخاباتی ریگان، حاوی تقاضای دیدار هیأتی از جمهوریخواهان از گروگانها دریافت کرد. آنها از مجاری مختلف می کوشیدند چهره های جمهوریخواه را به ایران بفرستند اما آن کوششها تاثیری در تصمیم دانشجویان درباره گروگانها نداشت. اصغرزاده، در ۲۹ ژوئیه ۱۹۹۱، به خبرگزاری فرانس پرس گفت: این امر را نفی نمی کنم که جمهوریخواهان در ماههای آخر می کوشیدند آزادی گروگانها را به تأخیر بیندازند. به عقب که بر می گردیم، می بینیم حکومت کارتر به اضطراب ایران از جنگ عراق با ایران، کم بهاء می داد.

عراق با مشورت بختیار و اویسی نقشه حمله به ایران را آماده می کند:

در تابستان ۱۹۸۰، عراق در رابطه نزدیک با نخست وزیر سابق ایران، شاهپور بختیار و ژنرال غلامعلی اویسی، یکی دیگر از پناهندگان مخالف خمینی بود. اینان عراق را مطمئن ساختند که ارتش ایران دستخوش آشفتگی کامل است و در برابر یک هجوم بزرگ از پا در می آید و حکومت تهران بر اثر شکست نظامی سقوط می کند. عراق همچنان مطمئن بود که ساکنان عرب خوزستان که عراقی ها در نقشه هاشان عربستان نامش داده بودند، به استقبال ارتش عراق خواهند شتافت.

عراق مطمئن بود ۶ روزه جنگ را با پیروزی به پایان می برد. عصمت کتانی نماینده عراق در سازمان ملل می کوشید مانع از صدور هر گونه قطعنامه ای پیش از پیروز شدن ارتش این کشور بشود. در سومین روز جنگ، یک دیپلمات غربی از او پرسید: « برای کامل کردن پیروزی ژنرالهای شما، به چند روز وقت نیاز دارید؟ » و او پاسخ داد: « دو یا سه روز! » وقتی ۶ روز گذشت و از پیروزی خبری نشد، با صدور قطعنامه ۴۷۹ بجای "جنگ"، کلمه "وضعیت" را گذاشتند و کلمه "آتش بس" را به عمد نیاوردند تا معنای آن را پیدا نکنند که عراق باید قوای خود را به مرزهای بین المللی عقب بکشد. قطعنامه خواستار عقب نشینی قوای عراق نمی شد. تنها از دو طرف می خواست بلادرنگ از استعمال قوه باز ایستند. قطعنامه چنان تنظیم شده بود که عراق بتواند قوای خود را در خاک ایران نگاه دارد.

بلافاصله ترین اثر وقوع جنگ شتاب پیدا کردن جریان گفتگوها بر سر گروگانها شد. طباطبائی تا باز شدن فرودگاه تهران در اروپا ماند و گنشر وزیر امور خارجه آلمان غربی با استفاده از فرصت، صورت توافقی را با موافقت دو طرف تهیه کرد. در ایران، مجلس گفتگوها درباره مسئله گروگانها و تشکیل کمیسیون را شروع کرده بود. جنگ این گفتگوها را قطع کرد. باور بسیاری از مقامات ارشد ایرانی این بود که امریکا عراق را به جنگ با ایران برانگیخته است. آیت الله منتظری می گفت: امریکا این جنگ را به ما تحمیل کرده است. این جنگ اثر معکوسی بر حل مشکل گروگانها می کند و آنها به این زودی آزاد نخواهند شد.

و این اتهام راست نبود. آلمان امریکا با عراق رابطه دیپلماتیک نداشت و روزی بعد از شروع جنگ، پرزیدنت کارتر گفت: موضع ما بیطرفی کامل است. و هر آنچه بتواند، از طریق سازمان ملل متحد و طرق دیگر، برای پایان بخشیدن به جنگ می کند. در روزهایی که از پی جنگ آمدند، امریکا در شمار فعال ترین اعضای شورای امنیت بود که برای متوقف کردن جنگ می کوشیدند.

توضیح: « نویسنده کتاب اصرار می ورزد که کشورهای عرب با تمام توان حامی عراق بودند. اما نمی گوید ۵ کشور "بزرگ" چه می کردند؟ امروز، در ۱۰ دسامبر ۱۹۹۱، پرز دو کونلار، دبیر کل سازمان ملل متحد، در گزارشی رسمی، عراق را آغازگر جنگ و متجاوز می شناسد. آن روز امریکا چه نقشی در جلوگیری از قید کلمه های "جنگ" و "آتش بس" و دستور عقب نشینی عراق به مرزهای بین المللی داشت؟

و نیز می نویسد بسیاری آرزو می کردند صدام حسین موفق به سرنگون کردن رژیم خمینی بشود. اما آن روز، هنوز امکان پیروزی تجربه دمکراسی وجود داشت و جنگ را برای به شکست کشاندن این تجربه، براه انداختند. گاری سیک می خواهد مسئولیت حکومت کارتر را در وقوع آن جنگ، کتمان کند. مگر اینکه در این مورد نیز حکومتی در درون حکومت کارتر وجود داشته و عمل می کرده است. »

در چشم ایرانیان، متهم اصلی برژنسکی مشاور امنیتی کارتر بود. داستانی ساخته شد که برژنسکی مخفیانه با صدام حسین دیدار کرده و طرح هجوم به ایران را با او ریخته است. بنی صدر و دیگر ایرانیان به این داستان هنوز باور دارند. آیا باور به این داستان ساختگی از بیماری خودبزرگ بینی ایرانی مایه می گیرد؟ بله و نه. گرچه باور ایرانیان به دیدار محرمانه برژنسکی با صدام راست نیست اما راست است که برژنسکی معتقد بود و اصرار می ورزید که امریکا باید از تمامی وسائل سیاسی، اقتصادی و نظامی برای فشار به ایران استفاده کند. راست است که عراق در تابستان ۱۹۸۰ بطور جدی خواهان تجدید روابط سیاسی با امریکا بود. به گفته صدام حسین: « تصمیم به تجدید رابطه با امریکا دو ماه پیش از شروع جنگ میان ما و امریکا اتخاذ شد اما وقتی جنگ شروع شد، برای اینکه جای هیچ شبهه نماند آن را به تأخیر انداختیم ». و راست است که رهبران ایران شک نداشتند که امریکا با افرادی چند از پناهندگان ایرانی در اروپا تماس دارند و بعضی از آنها مشاور صدام در جنگ با ایران بودند و او را به این کار تشویق می کردند. امریکا در گفتگوهای آنها با عراق دخالت نمی کرد اما ایرانیان هرگز باور نمی کنند.

آن زمان، امریکا تمام توجه خود را متوجه اتحاد شوروی کرده بود. گزارشهای اطلاعاتی حاکی از آن بودند که شوروی ممکن است نقشه راه جستن به خلیج فارس را به اجرا بگذارد. برژنسکی به رغم اصرارهای پیشین خود به پرزیدنت کارتر اندرز می داد که با اشغال ایران، توسط عراق مخالفت کند زیرا ممکن است شوروی را به داخل شدن به خاک ایران برانگیزد. جنگ دو اثر عمده بر گفتگوها گذاشت. یکی اینکه ایران را بر آن داشت راه حلی عاجل برای مشکل گروگانها بیابد و دیگری اینکه، از روی این باور که امریکا حکومت صدام را به جنگ با ایران برانگیخته است، خشم عمیق و نفرت از حکومت کارتر بغایت شد.

توضیح: «نوشته تناقض آلود است. اگر حکومت کارتر با تمام قوا می کوشید به جنگ پایان دهد چرا مانع از وقوع جنگی که از آن آگاه بود نشد؟ آیا "ایرانیان" همدست عراق دستگاه کارتر را از نقشه حمله به ایران آگاه نمی کردند؟ ما این نقشه را خریدیم و پیش از جنگ، در چند نوبت، نسبت به آن هشدار دادیم. دستگاه کارتر برای جلوگیری از آن چه کرد؟ مگر اینکه از همه این امور، بعد از وقوع مطلع شد! و چون آقای برژنسکی ملاقات محرمانه خود با صدام را تکذیب کرده است، تکذیبنامه او و پاسخ خود را در اینجا می آورم»:

مقاله آقای برژنسکی در روزنامه وال استریت:

میکائیل پالمر، استاد تاریخ در امریکا، در وال استریت جورنال مورخ ۱۸ ژوئن مقاله ای می نویسد و توضیح می دهد که برانگیختن عراق به حمله به ایران، جرمی بالاتر از سازش پنهانی در ۱ کتبر ۱۹۸۰ بر سر به تأخیر انداختن آزادی گروگانها است. برژنسکی در همین روزنامه، در ۲۷ ژوئیه تکذیب نامه زیر را منتشر ساخته است:

اتهاماتی که ابوالحسن بنی صدر در کتابش "My Turn to Speak" وارد کرده است مبنی بر اینکه من [برژنسکی] در ۱۹۸۰ با صدام حسین ملاقات کرده ام، مطلقاً دروغ است. و نیز دروغ است که دستگاه کارتر، بنحوی از انحاء، مستقیم یا غیر مستقیم، عراق را در حمله به ایران تشویق کرده است."

"و آقای پالمر در واشنگتن بسر می برد و بظاهر حرفه او تاریخ دانی است. بر او بود که نخست از رئیس جمهوری سابق، کارتر، با وزرای امور خارجه سابق، سیروس وانس و ادمون موسکی و یا از خود من، درباره صحت و سقم اینگونه اتهامهای غیرمسئولانه می پرسید."

و متن نامه من برای مدیر روزنامه:

"مدیر مسئول وال استریت ژورنال"

"آقای برژنسکی در روزنامه شما (۲۷ اوت ۱۹۹۱) تکذیب کرده است که وی در تابستان ۱۹۸۰ با صدام دیدار کرده و نیز تکذیب کرده است که حکومت امریکا صدام را به حمله به ایران تشویق کرده است. به اختصار به اطلاع می رساند:"

۱- "اطلاع درباره دیدار برژنسکی با صدام و تشویق او به حمله به ایران، همزمان و همراه طرح حمله به ایران که در کتاب شرح کرده ام، به ما رسید. بعدها، آقای گاری سیک به من گفت برژنسکی نه در عراق و نه در اردن با صدام ملاقات نکرده است. محقق دیگری به من گفت دیدار کنندگان سفیر وقت امریکا در عربستان و پرنس بندر بوده اند و به صدام گفته اند: «اگر فرصت را از دست بدهی، دیگر هرگز فرصت بدست نخواهی آورد».

از دید من، مهم نیست چه کسی ملاقات کرده است. مهم اینست که آیا عراق در حمله به ایران نظر موافق امریکا را جلب کرده است یا نه؟ اطلاعاتی که درباره طرح حمله عراق به ایران به ما داده شد، به واقعیت پیوستند و حمله موافق همان طرح انجام گرفت. اما درباره دیدار مقامی امریکایی با صدام، این بار این صدام است که در گفتگو با خانم گلاسی، (۱۹۹۰/۷/۲۵) واقعیت آن را باز می گوید:

«می دانید که روابط ما با امریکا تا ۱۹۸۴ قطع بود. اما حقیقت اینست که قرار تجدید علائق با امریکا در ۱۹۸۰، و دقیق بخواهید، دو ماه پیش از شروع جنگ با ایران شروع شد».

و این تاریخ منطبق است با همان تاریخ که در کارنامه (گزارش روزانه خود که در ایران، در روزنامه انقلاب اسلامی منتشر می‌کردم) از دیدار برژنسکی و صدام و تشویق صدام به حمله به ایران، سخن بمیان آورده ام. بدینسان، اطلاعات هم درباره حمله به ایران و هم درباره نخستین تماسهای امریکا با عراق صحیح بوده اند."

۲- "این بر حکومت امریکا است که گزارش گفتگوهای نماینده خود را با صدام منتشر کند. وگرنه تکذیب آقای برژنسکی کجا می‌تواند کفایت کند؟ بخصوص که آقای برژنسکی در کتاب خود (ص ۵۶۸) جنگ را فرصت منحصر بفردی برای امریکا می‌شمارد که موقع خود را در خلیج فارس تحکیم کند. و در ص ۵۰۶ می‌گوید نظر او بر این بوده است که باید ایران را تهدید کرد که ممکن است امریکا ناگزیر شود به عراق کمک نظامی برساند و ... آیا بدون اینکه هیچگونه رابطه‌ای با عراق بر سر جنگ با ایران بوجود آمده باشد، وی این حرفها را خطاب به کارتر و مشاوران او زده است؟"

۳- "در اسناد سفارت آمریکا نیز، سندی است که در آن یکی از راههای به مهار باز آوردن ایران را برانگیختن عراق به حمله به ایران ذکر شده است."

۴- "اما از همه رساتر سندی است که حکومت صدام منتشر کرده است. وی در گفتگو با ژوزف ویلسون (۱۹۹۰/۸/۶)، دبیر اول سفارت امریکا در عراق، بصراحت می‌گوید:

« از تجاوز طلبی عراق بحث می‌کنند. اگر عراق تجاوز طلب است، چرا شما با او گفتگو می‌کردید و این بهنگام جنگ عراق با ایران؟ آیا بدینخاطر بود که شما تجاوز طلبان را دوست می‌دارید؟»

۵- "صدام در گفتگو با خانم سفیر امریکا، چند نوبت یادآور می‌شود که «اگر عراق جنگ با ایران را براه نینداخته بود، طوفان انقلاب ایران» رژیمهای منطقه را جاکنده و برده بود». وی خاطرنشان کرده است که شما امریکائیهایی نمی‌توانستید از رژیمهای دوست خود حمایت کنید و می‌پرسد: آیا پاداش شما به عراق برای برگرداندن خطر طوفان اینست؟ و باز می‌پرسد: «آمریکا اینک در التزام به حمایت از دوستان خود، میان عراق و دیگران، چرا تبعیض قائل می‌شود؟ حال آنکه این عراق است که ۸ سال خون داده است تا ثبات منطقه را حفظ کند!»

ممکن است آقای برژنسکی توضیح بدهند صدام از کدام عهد و از چه پاداشی حرف می‌زند؟

۷ سپتامبر ۱۹۹۱ با احترام ابوالحسن بنی صدر"

تقلا برای بدست آوردن موفقیت

انگلیس و فرانسه و اسرائیل و ... از فرصت برای بدست آوردن موفقیت جدید استفاده می‌کنند

اسرائیل تنها کشوری نبود که با استفاده از فرصت می‌کوشید، موقعیتی برای خود در ایران بدست آورد. سالها بعد، یک مقام بالا در حکومت ایران، علیرضا نویری، رئیس بانک مرکزی ایران، تعریف می‌کرد که:

" انگلیسها نسبت به [امریکا] در ماجرای گروگانگیری، صادق و وفادار نبودند. سفیر انگلستان نزد من آمد و بروشنی گفت: دولت انگلیس آماده است، برغم محاصره اقتصادی، تجهیزات نظامی به ایران بفروشد. ایتالیا نیز حاضر بود اجناس نظامی را به ایران بفروشد ..."

در جریان تابستان ۱۹۸۰، حیدری و میناچی با شرکت حمل و نقل هوایی فرانسوی کارگومستر Cargomasters که در حمل و نقل های "مشکل" متخصص بود، در رابطه بودند. این شرکت باید با انجام ۷۰ پرواز، با بوئینگ ۷۰۷، از پرتقال اسلحه برای سپاه پاسدارن ببرد. اما براتی به مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار باید داده می‌شد و داده نشد و کار انجام نگرفت.

در ماه اوت، حیدری و شرکایش آماده بودند از نو عمل کنند. با فهرستی از قطعات یدکی برای اف - ۴ و اف - ۵ و اف - ۱۴ و رادارها به فرانسه آمدند. طرف حیدری در فرانسه، روزه فولک R. Faulques بود. این شخص برای عملیات در افریقا و خاورمیانه، نیروی نظامی و شبه نظامی، تربیت می‌کرد. او گفت: بدون اجازه ضمنی سازمان جاسوسی فرانسه، حاضر به کار نمی‌شود.

برای تحصیل این موافقت، شخصی به نمایندگی فولک با آلن گانرون A. Gagneron، یکی از آدمهای دومارولس Demarolles، که رئیس اداره عملیات سازمان ضد جاسوسی فرانسه (SDECE) بود، ملاقات کرد. دومارولس معاون اول رئیس

این سازمان، کونت الکساندر دو مارانژ Alexandre de Maranches بود. دومارولس موافقت کرد. بشرط آنکه اطلاعات کامل به فرانسه داده شود و از حدود موافقت تجاوز نشود. و سازمان دومارانژ می دانست که فرانسه تحریم فروش اسلحه به ایران را پذیرفته است!

دومارانژ توجهی خاص به انتخابات ریاست جمهوری امریکا داشت. با کیسی از زمان جنگ دوم، که هر دو در مقاومت کار می کردند، رفیق بود. هر دو به کارهای جاسوسی و اطلاعاتی علاقه داشتند و بخصوص هر دو عمیقاً از کارتر متنفر بودند. در تابستان ۱۹۸۰، دومارانژ با کیسی دیدار کرد. کیسی به دعوت آلبرت ژولی A. Jolis. فروشنده پر ثروت الماس و فلزهای قیمتی، به اروپا آمده بود. ژولی کیسی را از ایامی می شناخت که هر دو، در جریان جنگ دوم، در OSS خدمت می کردند. ژولی جانبدار پر و پا قرص ریگان بود. از رفتار وسائل ارتباط جمعی اروپا با ریگان متأسف و متعجب بود. کیسی و ریچارد آرن با او هم نظر بودند. این شد که یک رشته دیدارها با مدیران وسائل ارتباط جمعی معتبر و رجال سیاسی اروپا ترتیب دادند. با هم، در ۳۰ ژوئن، به لندن پرواز کردند. در آنجا با مارگارت تاچر، نخست وزیر انگلستان، دیدار کردند. بعد به پاریس رفتند و در ۲ ژوئیه، به امریکا بازگشتند.

دیدار دومارانژ با کیسی دنباله پیدا کرد و با انتخاب ریگان و به ریاست سیا رسیدن کیسی، میان مغزهای دو دستگاه جاسوسی رابطه پدید آورد. در پایان ۱۹۸۰، دو مارانژ از سوی ریگان دعوت شد. دعوتی بی سابقه بود. زیرا هیچ نشده بود که یک رئیس جمهوری منتخب، رئیس سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی کشور دیگری را دعوت کند تا تعطیلات آخر سال را با او بگذرانند. لابد، غیر از صحبت درباره رفتار همسایشان درباره اتحاد شوروی و فلسفه محافظه کاری، حرفهای دیگری نیز بودند که باید به میان می آمدند.

وقتی فولکس موافقت سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی فرانسه را بدست آورد، به اتفاق حیدری، مشغول کار شدند. متوجه شدند تا نیازهای واقعی ایران را نشناسند، نخواهند توانست مجاری تهیه اسلحه را ایجاد کنند. در سپتامبر ۱۹۸۰، خلبانی به اسم ژاک مونتانس Montanes را با گروهی، برای تهیه فهرست نیازهای ایران، به تهران فرستادند. کار خطرناک بود اما پول خوبی به اعضای تیم می دادند. بهر یک، برای سه ماه، ۱۸۰ هزار تومان می پرداختند. آنها در ۱۴ سپتامبر، درست یک هفته پیش از حمله به عراق، وارد تهران شدند. تیم مونتانس با نمایندگان نیروی هوایی و دریایی و زمینی مشغول فهرست کردن نیازهای ایران شدند. غیر از تیر هواپیما و مقادیر بسیاری تجهیزات و مهمات از هر نوع، تجهیزات رادیویی اسرائیلی که ارتش ایران بکار می برد و قطعات یدکی رادارهای انگلیسی و اژدرافکن های فرانسوی و خمپاره اندازهای اسرائیلی، نیز ضرور بودند. فوری تر از همه، موتورها و قطعات یدکی برای تانکها و توپهای انگلیسی و امریکائی بودند.

۱۰ روز بعد، مقامات ایرانی براتهای بنام ستی انترناسیونال Seti International، که طرف معامله حیدری و اینترپارت در فرانسه بود، صادر کردند. در همان حال، گذرنامه مونتانس و یکی از همکاران او را گرفتند و به آنها گفتند وقتی همه اجناس وارد ایران شدند، آنها می توانند ایران را ترک کنند. تا آن وقت "میهمان" ایران هستند.

دیدار محرمانه زوریخ میان ریگانیان و اسرائیلیان با " ایرانیان "

در این میان، بنا بر قول منبع مستقل، نمایندگان ارشد اسرائیل و افراد نزدیک به ریگان، در فاصله ۲۰ تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۰، در زوریخ، دیدار کردند. طباطبائی که بعد از دیدار با کریستوفر هنوز در اروپا بود، احتمالاً در این دیدارها وارد شد. در پی دیدار زوریخ، یک تاجر اسلحه از طرف ایرانی خود، حمید نقاشان، شنید که ایران دیگر از این نوع معامله ها نمی کند. زیرا مجرای جدیدی پیدا کرده است که تمامی نیازهای ایران را برآورده می سازد. نقاشان توضیح داد که اسلحه در ازاء این قول به ایران داده می شود که گروگانها پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا آزاد نشوند.

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰، معاون وزیر دفاع اسرائیل، مردخای زیپوری Zippori، اظهارات عجیبی کرد. او گفت: « اسرائیل می تواند، با دادن اسلحه، به ایران کمک کند. بشرط آنکه ایرانیها سیاست خود را در قبال اسرائیل تغییر بدهند. این اظهارات، در همان هفته گفتگوهای محرمانه زوریخ، معنایی جز تأیید رسمی توافق زوریخ و تصدیق تصمیم اسرائیل به تحویل اسلحه به ایران، نداشتند. ماهی بعد که اسرائیل، بدون اطلاع امریکا، به ایران اسلحه تحویل می داد، زیپوری همین اظهارات را بازگفت.

مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل، در گفتگو با ارباب مطبوعات، در ۲۹ سپتامبر، برای نخستین بار، فاش ساخت که در همکاری با حکومت شاه، حکومت اسرائیل از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵، به شورشیان کرد عراق اسلحه داده است. این اظهارات بی سابقه، زمانی به عمل می آمدند که ایران، از نو، آماده می شد کردهای عراق را بر ضد صدام حسین بسیج کند ...

بعد از ۱۹۷۵، نیز، اسرائیل روابط خود را با رهبران کرد عراق حفظ کرد. از جمله از طریق رادیو موج کوتاه، رهبران کرد هنوز نیز در طلب مشورت و راهنمایی به اسرائیل رجوع می کنند. و ایران نیز از شورش جدید کردهای عراق حمایت می کند. در یک اکتبر، سه روز بعد از اظهارات زیپوری، وزیر دفاع سابق اسرائیل، موشه دایان دیدار خصوصی خود از اروپا را قطع کرد و در وین کنفرانسی مطبوعاتی بر پا کرد. در آن گفت: ایران بدون کمک آمریکا، بخصوص از لحاظ قطعات یدکی و مهمات، نمی تواند جنگ را ببرد. پس باید از آمریکا کمک بطلبد و یا تن به صلح با عراق غالب بدهد. او به تأکید از آمریکا خواست گذشته را فراموش کند و با آزاد شدن گروگانها، به ایران در بازسازی قدرت دفاعی خویش، کمک کند.

یک هفته بعد از آن، سفیر اسرائیل در آمریکا، افرایم اورون Ephraim Evron، به موسکی Muskie، وزیر خارجه آمریکا، اطلاع داد که پیروزی عراق بر ایران تعادل نظامی منطقه را بر هم می زند. بنا بر گفته چند منبع عالی اسرائیل، این اظهارها و اقدامها بدان خاطر بعمل می آمدند که مقدمات همکاری آمریکا و اسرائیل را در تحویل اسلحه به ایران، فراهم آورند. تردید ندارد که اسرائیل با ایران ارتباط مستقیم پیدا کرده بود.

اسرائیل می دانست که احمد حیدری می کوشد از طریق ستی انترناسیونال برای ایران تجهیزات نظامی بخرد. ستی که موفق نشده بود، به نمایندگی سیاسی اسرائیل در فرانسه مراجعه کرد. اسرائیلیها بلادرنگ علاقه نشان دادند و گفتند ایران هر نوع تجهیزات بخواهد، در اختیارش می گذارند. تنها شرط آنها این بود که واسطه ایرانی، نماینده معتبر جمهوری اسلامی باشد. احمد حیدری می گوید: آنها اصرار داشتند هر بار که می خواهیم جنسی سفارش بدهیم، باید تلکسی بفرستیم و در آن قید کنیم، بنماینده‌گی از حکومت ایران، طالب آن جنس هستیم.

حیدری به شخصی به اسم " آلن Alain"، در سفارت اسرائیل در پاریس، معرفی شد. او و آلن شفاهاً توافق کردند که در آینده نزدیک، دیداری در پاریس برگزار شود و ایران و اسرائیل درباره فروش اسلحه به ایران، گفتگو و توافق کنند. همکاری نظامی اسرائیل با ایران شکلهای علنی بخود می گرفت. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۰، بمب افکنهای اف - ۱۴ ایران، مجموعه اتمی تموز را در ۳۰ کیلومتری شرق بغداد، بمباران کردند.

یک مقام رسمی سابق ایران که آن زمان به طرحهای نظامی دسترسی داشت، می گفت: اسرائیل اطلاعات لازم به ایران را داد و گفت چگونه باید به تأسیسات اتمی عراق حمله کند. اما دفاع ضد هوایی عراق، برای نیروهای هوایی ایران، بسیار بزرگ بود. یک ژنرال ایرانی که از فرماندهان ارشد نیروی هوایی ایران بود، گفت: تأسیسات اتمی عراق به اشتباه بمباران شده اند. قصد ما بمباران پایگاه هوایی بوده است. پرزیدنت بنی صدر می گوید: من از تماس محرمانه گروه بهشتی با اسرائیل به دور بودم. « اگر تماس با اسرائیل بوده است، من از آن، بی اطلاع بوده ام». بهر رو، اسرائیل در ۷ ژوئن ۱۹۸۱، خود، کار بمباران این تأسیسات را به انجام برد.

توضیح: « یک "مقام رسمی سابق ایران" به نویسنده کتاب راست نگفته است. نیروی هوایی ایران، توانایی کامل بمباران تأسیسات اتمی عراق را داشت. اما اجازه این کار را نداشت. همزمان با انتشار این کتاب در آمریکا، سیمور هرش Seymour Hersh کتاب "The Samson Option" را نوشته است. وی در این کتاب، روابط پنهانی بسیار، از جمله روابط رفسنجانی و مکسول، را از پرده بیرون انداخته است. و نیز چگونگی بمباران تأسیسات اتمی عراق را با تفصیل شرح کرده است. بنابراین کتاب، اسرائیل پیش از روی کار آمدن ریگان، وسائل لازم برای تحصیل اطلاعات دقیق را نداشته است. پس نمی توانسته است اطلاعاتی را که خود نداشته، در اختیار ایران بگذارد.

هرش می نویسد: اسرائیل به عکسهای فراوان نیاز داشت. نیاز داشت عکسهایی را که قمرهای امریکائی KH-۱۱ از محللهای استقرار تأسیسات اتمی عراق می گرفتند، در اختیار بگیرد. بنا بر توافق با آمریکا، اسرائیل حق نداشت به عکسهایی دسترسی پیدا کند که از کشورهایی برداشته شده بودند که ۱۵۰ کیلومتر دورتر از مرزهای اسرائیل قرار داشتند. اما اسرائیل از عکسهای بسیار دقیق که این قمر از کشورهای منطقه می گرفت، دریافت می کرد. وقتی رآکتور اوزیراک Ozirak را، در شرق بغداد، بمباران کردند، مقامات انتلیجنت سرویس انگلیس بلادرنگ پی بردند که اسرائیل با استفاده از عکسها، تأسیسات هسته ای عراق را بمباران کرده است. به همتاهای امریکائی خود اعتراض کردند.

انگلیسها حق داشتند. تحقیقات بسیار سری و دقیق مسلم کردند که: اسرائیل بسیار بیشتر از حد مجاز، از عکسهای که KH-11 می‌گیرد، در اختیار گرفته است. و مسلم است که ویلیام کیسی، رئیس که ریگان بر سیا گماشت، اسباب دسترسی پیدا کردن اسرائیل به عکسها را فراهم آورده بود.

کیسی حامی سرسخت رئیس سیا شد، دستور داد به افسران رابط با اسرائیل، دقتی نزدیک دفتر کار او بدهند. بظاهر، هدف این بود که اسرائیل دسترسی مستقیم به مقامات اطلاعاتی امریکا پیدا کند که با اطلاعات تصویری KH-11 کار می‌کردند... اما وقتی اسرائیل اوزیراک را بمباران کرد، رئیس سیا درباره زیاده روی اسرائیل در استفاده از تصاویر با پرسشهای جدی بسیار روبرو شد ...»

ملاقات "نماینده" خمینی با ریچارد آلن، روبرت مک فارلین و لورانس سیبرمن در واشنگتن

یکی از پرنیرنگ ترین رویدادهای طول سال مبارزات انتخاباتی، در اواخر سپتامبر و اوائل اکتبر ۱۹۸۰، روی داد: دیداری که ریچارد آلن و لورانس سیبرمن و روبرت مک فارلین در واشنگتن، در هتل لانفان پلازا، با شخصی اهل خاورمیانه، بعمل آوردند، محل تردید نیست. چرا که هر سه بدان اعتراف دارند. و نیز جای تردید نیست که صحبت در این باره بوده است که معامله آزادی گروگانها بطور مستقیم با جمهوریخواهان بعمل آید. زیرا هر سه تن می‌گویند که شخص ملاقات کننده، این پیشنهاد را به آنها کرده است. الا اینکه آلن می‌گوید: پیشنهاد را نپذیرفته اند.

آلن گفته است: نخست روبرت مک فارلین، که آن زمان دستیار ارشد سناتور جون تاور بود، با او تماس گرفت. تاور دوست دیرین نامزد معاونت ریاست جمهوری، جرج بوش، و آن زمان عضو جمهوریخواه کمیسیون نیروهای مسلح در سنای امریکا بود. مک فارلین یک سرهنگ بازنشسته نیروی دریائی بود که دستیار اجرائی شورای امنیت ملی امریکا در دوره های ریاست کیسینجر و برنت اسکوکرافت Brent Scowcroft بر این شورا، در ریاست جمهوری نیکسون و فورد و حامی سرسخت ریگان بود.

آلن می‌گوید: مک فارلین به او تلفن و "التماس کرد" با شخصی که خود را ایرانی می‌خواند، دیدار کنیم. او، که میل نداشت، سرانجام به اصرار مک فارلین تسلیم شد و بنا بر قول این سه، دیدار کوتاهی در اواخر سپتامبر با آن شخص اهل خاورمیانه بعمل آمد. این مرد که مدعی بود با نمایندگان حکومت ایران در تماس است، پیشنهاد می‌کرد گروگانها مستقیم تحویل جمهوریخواهان داده شوند. هر سه می‌گویند این پیشنهاد را نپذیرفته اند و ملاقات در دم پایان یافته است. آلن و سیبرمن، بعدها اصرار ورزیدند که این مرد هیچ اشاره ای به تجهیزات نظامی و امکان مبادله آن با گروگانها، نکرد.

هیچیک از آن سه، نام و هویت آن شخص را بیاد نمی‌آورند. آلن می‌گوید گزارشی از این دیدار نوشته است اما نمی‌داند کجا گذاشته است و بیاد نمی‌آورد آیا آن را به دیگری از فعالان در مبارزه انتخاباتی گفته است یا نه. سیبرمن آن مرد را، کوتاه قد، مو سیاه، نسبتاً جوان، با قیافه ای معمولی و بدون وقار، توصیف می‌کند. آنطور که بخاطر سیلبرمن مانده است، به "باتکدار" رده دو می‌ماند و بیشتر به مصری یا مراکشی می‌ماند تا به ایرانی. سیلبرمن می‌گوید: پیشنهاد آن مرد این بود که پیش از انتخابات، گروگانها تحویل جمهوریخواهان شوند زیرا ایرانیان نمی‌خواهند پرزیدنت کارتر از آزاد شدن گروگانها اعتبار کسب کند. او می‌گوید به آن مرد گفته است: پیشنهاد او بکلی ناپذیرفتنی است چرا که "در هر زمان، فقط یک رئیس جمهوری داریم".

اما چرا به کاخ سفید گزارش نکردید؟ در پاسخ این پرسش آلن می‌گوید: من آدمهای خود کوکی را که پیشنهادی می‌کنند شاید که گرفت، جدی نمی‌گیرم. از این پیشنهادها فراوان در جریان مبارزات انتخاباتی بعمل می‌آیند. آن را در خور گزارش به حکومت کارتر نیافتیم. در واقع، به حکومت گزارش نشد اما نه به آن دلیل که آلن اقامه می‌کند، به دلیل حساسیتی که موضوع در نظر شرکت کنندگان در دیدار داشت:

هوشنگ لاوی که به تابعیت امریکا درآمده بود و خود را تاجر اسلحه می‌خواند، مدعی شد که آن خاورمیانه ای با هویت نامعلوم، او بوده است. سالها بعد از وقوع دیدار هتل لانفان پلازا، او می‌گفت: قصدش از آن کار، تحصیل درآمد نبود و سودی جز رها کردن گروگانها، انتظار نداشت ... وظیفه من، بعنوان یک امریکائی ایجاب می‌کرد کوششی بعمل آورم.

بگفته لاوی، او با "دو ایرانی نماینده حکومت ایران" در امریکا در تماس بوده است و آن دو پیشنهاد می‌کردند گروگانها در ازاء قطعات یدکی اف - ۱۴ که ایران بهای آن را پرداخته بود، مبادله شوند. او می‌گوید: به جیمس بیکر که سرپرست

مبارزات انتخاباتی بوش بود تلفن کردم. گفتگوی تلفنی با او، به ملاقات در هتل لانفان پلازا انجامید. و در آن ملاقات، من پیشنهاد را با آلن و مک فارلین و سیبرمن در میان گذاشتم.

لاوی می گوید: پیشنهاد او را رد کردند. به این دلیل که گفتند « خود با ایرانیها در تماس هستیم» و به کمک شما نیاز نداریم. هر دو، آلن و سیبرمن اصرار ورزیدند شخصی که دیده اند، لاوی نبوده است. آیا باید ادعای لاوی را جدی گرفت؟ سند مهم که با حرف لاوی می خواند، در اختیار است. دست نوشته او در دفتر یادداشت او، به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۸۰ اینست:

« ۱۲ اکتبر ۱۹۸۰

لانفان پلازا هتل

صحبت تلفنی [؟] با جیمس بیکر. برای ملاقات با سیبرمن، آلن، بوب مک فار. ۴۰ صفحه مدارک قطعات یدکی که بهایشان پرداخت شده است در ازماء بازگشت گروگانها از طریق کراچی. با چارتر ۷۰۷»

لاوی، خود، هیچگاه اسناد و اشاره ای به این مدرک نکرده بود. بعد از مرگ او، برادرش پرویز، خط او را شناخت. مدرک را روزنامه نگار امریکائی روبرت پاری Parry، در ۱۹۹۰، در میان کاغذهای آری بن مناش که در نیویورک زندانی بود، پیدا کرد. پاری از آن فتوکپی تهیه کرد و آنتهنگام نمی دانست معنای آن چیست، دفتر یادداشت تا فوریه ۱۹۹۱، که لاوی از دنیا رفت، از یاد رفته ماند.

از جمله نکات پراهمیت این یادداشت، قید گفتگو با جیمس بیکر است. دو سال پیش از پیدا شدن این دست نوشته، لاوی به جواناتان سیلورس Silvers، روزنامه نگار، گفته بود با بیکر تلفنی گفتگو کرده و از او خواسته بود ملاقاتی برای گفتگو درباره فرجام کار گروگانها، ترتیب بدهد.

پیشنهاد مبادله قطعات یدکی اف - ۱۴ با گروگانها و بازگشت گروگانها با هواپیمای ۷۰۷ از طریق کراچی را به نامزد مستقل ریاست جمهوری، جون آندرسون Anderson نیز پیشنهاد کرده بود. آندرسون، بلادرنگ، حکومت کارتر را از آن آگاه کرده بود. با توجه به اینکه دست نوشته با آنچه لاوی خود درباره دیدار می گفت، می خواند، می توان باور کرد که سند اصالت دارد.

گرچه سند، بخودی خود ثابت نمی کند او با آلن و سیبرمن و مک فارلین ملاقات کرده است و تاریخ ملاقات را نیز بدست نمی دهد، اما ثابت می کند وی از ملاقات مطلع بوده و در آن نقش بازی کرده است.

قمشه ای کیست و نقش او در دیدار هتل لانفان پلازا چه بوده است؟

آری بن مناش که دست نویس لاوی نزد او پیدا شد، ماجرا را به گونه دیگری حکایت می کند: دیدار هتل لانفان پلازا، حاصل کوشش دستگاه اطلاعاتی اسرائیل برای حل بحران گروگانها بود. لاوی برای اسرائیل کار می کرد. چون، قول و قرار کیسی با کروی، پای اسرائیل بیش از حد به سیاست داخلی امریکا کشاند، اسرائیل نگران شد. بخصوص که سنجش افکار نشان می داد بر محبوبیت کارتر افزوده می شود. این شد که کوشید بلکه پیش از انتخابات بحران گروگانها را حل کند.

بن مناش می گوید در اواخر سپتامبر ۱۹۸۰، وی به اتفاق دکتر قمشه ای، استاد دانشگاه و مشاور ژنرال فکوری، وزیر دفاع ایران، به امریکا آمد. این قمشه ای بود که، در هتل لانفان پلازا، با آلن و مک فارلین و سیبرمن، بعنوان نماینده غیررسمی حکومت، دیدار کرد. نه یکبار، که دوبار، ملاقات کرد. او در یکی از این دو، حاضر بود. بن مناش می گوید دیدارها نتیجه ندادند. اما پیش از آنکه پیشنهاد رد شود، چند روزی توسط دیگر کسانی که در اداره مبارزات انتخاباتی ریگان شرکت داشتند، بطور جدی مطالعه شد.

سه حکایتی که آلن و لاوی و بن مناش از یک ملاقات می کنند، در چند نکته یکسانند: ۱- ملاقات در هتل لانفان پلازا، در اواخر سپتامبر یا اوائل اکتبر، روی داده است. آلن و مک فارلین و سیبرمن در آن شرکت کرده اند ۲- هر سه می گویند که آن "ایرانی" یا "خاورمیانه ای" پیشنهاد تحویل دادن گروگانها را به جمهوری -خواهان داده است و ۳- پیشنهاد رد شده است. سه پرسش مهم بی پاسخ می مانند: ۱- "خاورمیانه ای" که بوده است؟ و ۲- از چه مقامی نمایندگی می کرده است؟ و ۳- بر سر پیشنهادی که بخاطر گفتگو بر سر آن، ملاقات روی داده، چه آمده است؟

* - آلن می گوید "خاورمیانه ای" از هیچکس جز از خودش، نمایندگی نداشته و هیچ از اسلحه حرف نزده است. هویت او جزء اسرار است و تنها می دانند که او لاوی بوده است.

* - لاوی می گوید "خاورمیانه ای" او بوده است و از آن جناح از دولت ایران نمایندگی داشته است که حاضر بوده گروگانها را با اسلحه مبادله کند. و او با دو ایرانی در رابطه بوده است که آن زمان در امریکا بوده اند.

* - آری بن مناش می گوید او و ایرانی مشاور وزیر دفاع به امریکا آمده اند و پیشنهاد مبادله اسلحه با گروگان را داده اند. ملاقات را به کمک لاوی ترتیب داده اند.

هیچیک از حکایتها قانع کننده نیستند. الا اینکه حکایت لاوی با دست نویس بجا مانده از او، می خواند و مسلم است که در ترتیب دادن ملاقات نقش داشته است. و نیز روشن است که به تنهایی عمل نکرده است. باز، با پیدا شدن یادداشت لاوی در میان کاغذهای بن مناش، واضح است که میان او و بن مناش رابطه وجود داشته است. اگر آلن و سیبرمن راست می گویند و دیدار کننده لاوی نبوده، آیا قمشه ای بوده و یا بن مناش؟

بهر رو، با توجه به پیشنهادی که دیدار کننده به آلن و مک فارلین و سیبرمن داده، بر اینها بوده است که موضوع را بحکومت گزارش کنند. مردی مراجعه کرده و گفته از خمینی نمایندگی دارد و پیشنهادی را درباره آزادی سریع گروگانها داده است. بخصوص که این امر وقتی واقع شده که مذاکرات بر سر گروگانها جریان داشته است. شاید پیشنهاد او یک سوء تفاهم از موقعیت بوده است. هر چه بوده باید گزارش می شده است. پاسخ صحیح این سه تن به آن "خاورمیانه ای" این نبوده که "در یک زمان تنها یک رئیس جمهوری داریم". بلکه این بوده است: "متأسفیم شما به نشانه غلط آمده اید بگذارید شما را به نشانی صحیح و درست راهنمایی کنیم". با تاکسی، از لانفان پلازا تا کاخ سفید یا وزارت خارجه ده دقیقه بیشتر راه نیست. و تلفن به کاخ سفید نیز در ۱۹۸۰، ده سنت بیشتر خرج نداشت.

سالها بعد، سیبرمن می گوید: از آنرو به کاخ سفید گزارش نکرده اند که بیم داشته اند بر ضد ریگان و بوش بکار رود. آیا حکومت کارتر این اطلاعات و گفتگوهای خود را با ایران بکار کسب امتیاز بر ضد ریگان می برد؟ با توجه به آنچه بعد از دیدار در هتل لانفان پلازا روی داد، می توانیم پاسخ این پرسش را با اطمینان تمام بدهیم: هوشنگ لاوی پیشنهاد مبادله گروگانها با اسلحه را به آندرسون داد. پیشنهاد، بلادرنگ، به دستگاه کارتر گزارش شد. از آن، نه بهره برداری سیاسی به زبان دیگری شد و نه تبلیغ به سود کارتر شد.

توضیح: «دکتر قمشه ای که منسوب به خامنه ای است. و دکتر مشکات و احمد کاشانی، سه یار عضو حزب جمهوری اسلامی بودند و این هر سه در معامله با حزب جمهوریخواه امریکا و اسرائیل نقش بازی کرده اند».

بلافاصله بعد از دیدار لانفان پلازا، لاوی با آندرسون، نامزد دیگر ریاست جمهوری امریکا، از طریق وکیل مدافع او میچل رگووین Ragovin، تماس می گیرد و پیشنهاد خود را به او می گوید. رگووین، از طریق معاون برژنسکی، بدستگاه کارتر گزارش می کند و می گوید قصد دارد سیا را در جریان بگذارد.

روز بعد، افسر سیا در دفتر وکالت رگووین در واشنگتن، با او و لاوی دیدار می کند. لاوی می گوید اگر ایالات متحده با تقاضاهای خمینی، مبنی بر آزاد کردن پولهای ایران و چشم پوشیدن از هر گونه تقاضای غرامت از ایران، و اطمینان دادن که دیگر در امور داخلی ایران دخالت نمی کند، موافقت کند، با تحویل قطعات یدکی هواپیماها، گروگانها آزاد می شوند. لاوی مدعی می شود که به نمایندگی از حکومت ایران حرف می زند اما حکومت اسرائیل نیز از تنظیم این پیشنهاد آگاه است.

افسر سیا به این نتیجه می رسد که: « لاوی می گوید حکومت امریکا را به پیشنهاد پرداخت بهائی در ازاء گروگانها وادار کند» تا او، با دادن این پیشنهاد، همراه طرفهای ایرانی خود که اسمشان را نمی برد، دلال معامله شوند. سیا در گزارش خود به داوید آرون Aron، معاون برژنسکی، اظهار نظر می کند که "پیشنهاد لاوی ارزش بی گرفتن را ندارد".

من از این گفتگوها در ۳ اکتبر مطلع شدم. آنگاه که آرون تنی چند از اعضای حوزه ریاست شورای امنیت ملی را در دفتر خود گردآورد تا درباره پیشنهاد، گفتگو کنند. آرون فهرست قطعات یدکی را به من داد و خواست آنها را توسط وزارت دفاع بررسی کنم ببینم واقعی هستند یا خیر؟ واقعی بودند.

رگوین، وقتی از طرف تماس خود در سیا شنید پیشنهاد لای ارزش پیگیری ندارد، متعجب شد و به معاون وزارتخارجه، وارن کریستوفر، تلفن کرد و او را در جریان ماقع گذاشت. کریستوفر او را به سوندرس Saunders، دستیار خود در امور خاورمیانه، رجوع داد. میان مقامات وزارتخارجه و لای یک رشته ملاقاتها در طول ماه اکتبر روی دادند. سوندرس نخستین ملاقات خود را با لای و رگوین و آنتون فری (Frey مشاور آندرسون در مسائل خارجی) در گزارش ۹ اکتبر، شرح می کند. لای همان پیشنهاد را که یک هفته پیش از آن با سیا در میان گذاشته بود، باز می گوید و می گوید: او نماینده حکومت ایران است و اگر باور ندارید از بنی صدر پرسید...

در روزهای بعد، در پیشنهاد خود تغییر می دهد. و نیز می گوید: برای نشان دادن اصالت خود، حاضر است بروس لنگن Bruce Laingen دیبر سفارت آمریکا را که در وزارتخارجه ایران گروگان بود، آزاد کند. و نیز، آماده است دو ایرانی نماینده دولت را، برای گفتگو در جزئیات، از نیویورک به واشنگتن بیاورد. او بر فهرست قطعات یدکی اف - ۱۴، فهرست قطعات یدکی هواپیماهای اف - ۵ را نیز افزود. از این قطعات، تنها ۲۵ درصد جزء تجهیزات توقیف شده بود و بقیه را آمریکا باید از انبارهای خود می داد.

بر این مشکل، مشکل اساسی نیز افزوده شد: لای گفته بود با بنی صدر تماس مستقیم دارد و آماده است دو ایرانی نماینده را برای مذاکره به واشنگتن بیاورد...

اما وزارتخارجه، از طریق ریتسل، سفیر آلمان غربی در ایران، از بنی صدر راجع به لای پرسید و بنی صدر پاسخ داد این شخص را نمی شناسم.

و نیز روشن شد که لای از ابتکار صادق طباطبائی اطلاع ندارد. پی گرفتن پیشنهاد او، خطر آن را داشت که گفتگوهای در جریان را بخطر بیاندازد. هر چند به شرحی که خواهد آمد، از اواسط اکتبر، دیگر از طباطبائی خبری نشد.

تابستان داغ

اکتبر ماهی است که در آن، مبارزه های انتخاباتی به اوج شدت خود می رسند. در روز اول این ماه، جمهوریخواهان برای خنثی کردن اثر سیاسی آزاد شدن غیرمنتظره گروگانها، تدابیر متخذه را به اجرا گذاشتند: در همین روز، رونالد ریگان گفت اگر گروگانها پیش از انتخابات آزاد شوند، تعجب خواهیم کرد زیرا محتمل است ایرانیان، بمثابه رئیس جمهوری، کارتر را بر او رجحان داده باشند. روز بعد، جرج بوش، در جمع روزنامه نگاران، بیان مشابهی کرد و برای نخستین بار، "غافلگیری اکتبر" را بکار برد و اصطلاح کرد.

...

در ۸ اکتبر، در دیدار تعیین کننده صادق طباطبائی با بهشتی و رفسنجانی و احمد خمینی و به احتمالی بهزاد نبوی، طباطبائی از دیدار سه هفته پیش از آن خود، با کریستوفر گزارشی داد. این جمع، سه تصمیم گرفت: تصمیم این شد که طباطبائی، بنی صدر را از گفتگوها با حکومت آمریکا آگاه کند. این نخستین بار بود که به بنی صدر اطلاع می دادند که با واشنگتن گفتگوهای مستقیمی انجام می گیرد.

تصمیم دوم، این شد که صادق طباطبائی، از طریق آلمان غربی، پیامی برای واشنگتن بفرستد. این پیام در ۹ اکتبر رسید. از اتفاق در همان روز که سوندرس با هوشنگ لای و میچل رگوین دیدار و گفتگو داشت. پیام بسیار اطمینان بخش بود: پیشنهادها قبول شدند. کریستوفر بلادرنگ به کارتر اطلاع داد و کارتر تشویق شد و به او دستور داد تا هفته آینده توافق قطعی را با ایران بعمل آورد.

تصمیم سوم این شد که وی در پیام سومی، صورت دارائیهائی را که آمریکا توقیف کرده بود، تسلیم کند و آزاد شدن آنها را بخواهد. چون آمریکا ایران را از وضعیت حقوقی این دارائیه آگاه کرده بود، این پیام را توقع از توقیف خارج شدن تجهیزات نظامی و قطعات یدکی تلقی کرد.

امریکا حاضر شد قطعات یدکی و تجهیزات نظامی را به ایران بدهد:

در واشنگتن، هیچکس تعجب نکرد که ایران اینسان به رفع توقیف از تجهیزات نظامی و قطعات یدکی، علاقه نشان می داد. چرا که در جنگ با عراق، ایران زیر فشار نظامی بود. پرزیدنت صدام حسین اشتباه استراتژیک مصیبت باری کرد. اگر تمامی قوای خود را در جبهه دزفول گرد می آورد و دزفول را می گرفت، خوزستان را از بقیه ایران جدا کرده و جنگ را برده بود. او چنین نکرد. در نتیجه قوای ایران موفق شدند، جبهه را تثبیت کنند و در ۱۹ اکتبر، بنی صدر به این نتیجه رسید که "عراق جنگ را نخواهد برد" و در ۱۳ اکتبر، ایران دست به حمله متقابل کوچکی نیز زد.

با وجود این، ایران با مشکل جدی کمبود اسلحه و مهمات روبرو بود. در ۱۱ اکتبر، از راه ریتسل، سفیر آلمان در تهران، پیامی برای طباطبائی فرستاده شد که ظرف یک هفته زمان آزادی گروگانها را معین کند. فهرستی از تجهیزات و قطعات یدکی به ارزش ۱۵۰ میلیون دلار ضمیمه پیام شد. آمریکا می پذیرفت این مقدار از تجهیزات و قطعات یدکی را بعد از آزاد شدن گروگانها، در اختیار ایران بگذارد. ۳ برابر آنچه که کریستوفر در بن به طباطبائی وعده کرده بود. این فهرست، انواع یک و دو را در بر می گرفت اما نوع سوم تجهیزات نظامی و قطعات یدکی به ارزش ۱۵۰ میلیون دلار را شامل نمی شد.

بعد از یک هفته افشاگرها درباره معامله اسلحه با گروگانها، اظهار این امر که دستگاه کارتر حاضر شد تجهیزات نظامی و قطعات یدکی را به ایران بدهد، ممکن است کمی شگفت بنماید. اما این تجهیزات و قطعات را، پیش از گروگانگیری و هجوم عراق، ایران خریده و بهای آنها را پرداخته بود. وقتی گروگانها آزاد می شدند، تحویل آنها به ایران از نظر قانونی و اخلاقی و سیاسی و انسانی، موجه بود. شاید بهتر آن بود که از روز نخست بصراحت می گفتیم با رها شدن گروگانها، تمامی تجهیزات و قطعات یدکی به ایران فرستاده خواهند شد.

پیام ۱۱ اکتبر را شخص من تهیه کردم و به نظر پرزیدنت کارتر رساندم. آن زمان، چهار سال بود که در شورای امنیت ملی خدمت می کردم. بر روی هزارها سند بسیار حساس کار کرده بودم. اما این پیام حساس ترین سندی بود که بر رویش کار کرده بودم. حساسیت فوق العاده پیام یکی بخاطر این بود که شامل نیمی از تجهیزات و قطعات یدکی نمی شد. پیام کارتر را به وزارت خارجه دادم و به ایران فرستاده شد.

اما آنچه دستگاه کارتر نمی دانست، این بود که ایران ممکن است عرضه کننده دیگری یافته باشد و بتواند سلاحها و قطعات یدکی ساخت آمریکا را از اسرائیل بخرد. واشنگتن فکر می کرد پیشنهادی بس سخاوتمندانه به ایران می کند زیرا باورش این بود که ایران از هیچ کجا نمی تواند این تجهیزات و قطعات را فراهم آورد.

در این میان، دستگاه کارتر روابط خوبی با سفیر آلمان در تهران، گرهارد ریتسل، پیدا کرده بود. این سفیر بدون اطلاع واشنگتن به ابتکار خود به یک رشته فعالیتهای دیپلماتیک دست زده بود. در تابستان ۱۹۸۰، وی به مشهد رفته و چند روزی را، با یکی از آیت الله های بزرگ، به مطالعه پرداخته بود. سفیر او را راضی کرده بود پیامی برای خمینی بفرستد و به او یادآور شود که گروگانگیری برخلاف تعلیمات قرآن است. خمینی پیام را دریافت کرده و بدان، وقتی نهاده بود.

ریتسل با چهره های مهم دولت و بخش خصوصی، از جمله صادق طباطبائی، روابط صمیمانه برقرار کرده بود. در ۱۴ اکتبر، وی نامه ای را که خود نوشته بود به طباطبائی داد تا به خمینی بدهد. در این نامه که رسمی نبوده، او کوشیده بود، حس عدالت، حس سود شخصی او و ستایش پذیری او را اقناع کند تا مگر او گروگانها را رها بسازد. نوشته بود:

امام

- به سال پیری،

- خردی ژرف نگر داری

- خزانه ای از تجربه ها هستی

- قلبی جوان داری.

...

دستور بدهید گروگانهای آمریکائیان آزاد بشوند

و آنها بتوانند جمعه به فرانکفورت برسند.

در عوض

- آمریکا تمامی داراییهای ایران را آزاد خواهد کرد.

- به تمامی بانکها در سرتاسر جهان، دستور خواهد داد دارائیهای ایران را از توقیف خارج کنند امریکا قول خواهد داد که در حال و آینده، در امور ایران دخالت نکند.

- امریکا همه کار خواهد کرد تا ثروتی را که شاه به امریکا برده است، به ایران بازگرداند (البته این کار زمان می برد) - حکومت امریکا از اتباع خود خواهد خواست پولهای پنهان شده شاه را گزارش کنند.

- ایران بلادرنگ تمامی اسلحه و قطعات یدکی را که سفارش داده و بهایشان را پرداخته است، دریافت خواهد کرد.

- حکومت جمهوری فدرال آلمان نزد ایران، ضامن می شود که امریکا تمامی این تعهدها را بر آورد.

۱۴ اکتبر ۱۹۸۰

گرهارد ریتسل

این کار، یکسره، ابتکار شخصی ریتسل بود. نه واشنگتن و نه بن، از آن، هیچ نمی دانستند و تا امروز، هیچگاه منتشر نشده است

...

توضیح: «نوشتن نامه ممکن است ابتکار شخص سفیر بوده باشد. اما پیشنهادها، همانها هستند که در سناریو آمده اند و شخص کارتر در نامه ای به اینجانب تکرارشان کرده و بالاخره توسط دو سفیر آلمان و سوئیس، در پاسخ اعتراض من، پیام داده بود. با وجود این پیشنهادها، چه شد که آقای خمینی و دستیاران او به موافقتنامه الجزیره تن داده اند؟»

گروگانها نزدیک بود آزاد بشوند که:

در ۹ اکتبر، فرماندهان عملیات نجات، درباره آزاد کردن گروگانها، توجیه شدند. این توجیه به آنها حق می داد باور کنند، لحظه ای که آنها در انتظارش بودند، شاید فرا رسیده است. در ۵ اکتبر ۱۹۸۰ بود، که روزنامه نگار ایرانی در تبعید، امیر طاهری در ساندی تایمز نوشت که ۵۲ گروگان امریکا را به تهران بازگردانده اند.

اما فرماندهان عملیات نجات، مشکوک بودند. عملیات اطلاعاتی دقیقی انجام می گرفتند تا محل دقیق گروگانها یافته آید. این منابع، هنوز هیچ گزارشی درباره بازگرداندن گروگانها به سفارت، نداده بودند. انتظارشان زیاد بطول نکشید: مجموع اطلاعات در دسترس، گردآوردن گروگانها در تهران را مسلم نمی کرد. وقتی مسلم نبود که گروگانها در تهران و یکجا هستند، دست زدن به عملیات نجات موجه نمی نمود. همانطور که امروز می دانیم، در واقع، در آوریل که طرح طیس به شکست انجامید، گروگانها را پخش کردند و هیچگاه آنها را به سفارت بازنگرداندند.

در واقع، اگر هم خبر راست بود، یعنی گروگانها را به سفارت بازگردانده بودند، کارتر اجازه اجرای طرح آزاد کردن گروگانها را نمی داد. تمام توجه ما جلب دو پیامی بود که طباطبائی فرستاده بود. جمهوریخواهان که در ترس از " اکتبر سورپرایز " بودند، با اطلاعاتی که، توسط شبکه جاسوسی خود در درون دستگاه کارتر، تحصیل می کردند، بیشتر می ترسیدند. بیشتر اطلاعاتی که عناصر این شبکه از درون این دستگاه به آنها می دادند، اضطراب آور بودند. جو انتخاباتی روزهای ماه اکتبر، این ترس را باز هم بیشتر می کرد.

اما اطلاعات "بکلی سری" چگونه درز می کردند؟ ریچارد آلن که رئیس شورای امنیت ملی ریگان شد، در پاسخ این پرسش، خستی تمام نشان می دهد. در ۱۹۸۴، در کنگره، در پاسخ این پرسش نمایندگان که دفتر یادداشت کارتر چگونه بدست اداره کنندگان مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش افتاد، گفت: « تا آنجا که اطلاع دارم، در طول مدت فعالیتهای انتخاباتی سال ۱۹۸۰، من هیچگونه اطلاع یا سندی دولتی که طبقه بندی شده و یا حتی انتشار ممنوع شده باشد، دریافت نکرده ام». حال آنکه موارد مستند بسیار هستند از رسیدن اطلاعات و اسناد سری بدست آلن، این اطلاعات و اسناد را عناصر نفوذی عضو شبکه جاسوسی ریگان بوش، به او می رساندند. این شبکه را در روزهای اول ماه اکتبر بکار انداخته بودند.

در ۱۰ اکتبر، سیمور ویس Seymour Weiss، مردی از محافظه کاران، که در سابق، معاون وزارتخانه و سفیر امریکا در باهاماس بود، آلن را از وجود طرح دوم عملیات نجات گروگانها آگاه کرد.

در ۱۳ اکتبر، ریچارد آلن در دفتر یادداشت خود، اطلاع تلفنی زیر را نوشت:

۱۱۵۱ آنجلو کودویلا Angelo Cocevilla - ۹۲۲۵ - ۹۳۸ AIA گروگانها - هفته پیش همه را به سفارت آورده اند.

اطلاعات واصل از - ADMIN - تأیید شد.

آنجلو کودویلا یک افسر اطلاعاتی سابق بود. آن هنگام، او در دفتر کمیته اطلاعات سنا کار می کرد. این یادداشت می گوید که آژانس جاسوسی دفاعی DIA مطلع شده است که تمامی گروه‌گانه را به سفارت آمریکا در تهران باز آورده اند و دستگاه کارتر انتشار این خبر را ممنوع ساخته است.

گزارشهای " اوبرکا Eureka"، یکی از حساس ترین گزارشهای جاسوسی آن زمان حکومت آمریکا بود. غیر از فرماندهان عملیات نجات، و تنی چند از عالیترین مقامات حکومت از آنها اطلاع نمی یافت. اما ریچارد آلن، تنها ۴ روز بعد از گزارش شدن به پرزیدنت کارتر، گزارش را در کشوی میز خود داشت! ک.گ.ب نیز، بر این هنر جاسوسی، غبطه می برد. و البته، آلن از نقشه آزاد کردن گروه‌گانه خبر داشت و می دانست که اطلاع از محل نگاهداری گروه‌گانه، اهمیت تعیین کننده ای از لحاظ اجرای طرح دارد. اگر اطلاع راست بود، حکومت کارتر در موقعیت آن بود که هر لحظه طرح عملیات را به اجرا بگذارد.

آلن اطلاعات جاسوسی دیگری نیز دریافت می کرد. در ۱۰ اکتبر، در دفتر تلفن خود، یادداشت کرد که: F.C.I - آزاد شدن گروهی از گروه‌گانه در ازاء قطعات یدکی. حروف F.C.I حرفهای اول نام فرد. س. آیکل Fred C. Ikel، یکی از حامیان ریگان و از فعالانی بود که زیر نظر مشاور ریگان در امور خارجی، کار می کردند. ماه ها بعد از انتخابات، در دوران انتقال ریاست، آیکل از سوی ریگان، بمثابه تنها کسی که مجاز است اطلاعات مربوط به وضعیت ایران را دریافت کند، به کاخ سفید معرفی شد.

پیام آیکل سخت در خور توجه است. چرا که در همان زمان، رفسنجانی در جمع خاصان، پیشنهاد کرده بود گروه‌گانه در ۴ مرحله آزاد شوند و در هر مرحله، ایران حسن نیت و وفای بعهد آمریکا را بیآزماید. اگر آمریکا به تعهد خود عمل کرد، گروه دوم گروهان آنها آزاد شوند. الخ.

لاوی که با تهران ارتباط تلفنی داشت، از راه تلفن، از این پیشنهاد مطلع شد. اما تا ۱۴ اکتبر آن را به حکومت کارتر گزارش نکرد. خبر، خون همه را بجوش آورد. کارتر به وارن کریستوفر دستور داد که بفوریت از طریق آلمان به ایران بگوید که این پیشنهاد هیچ پذیرفتنی نیست.

این امر که آیکل چهار روز پیش از آنکه خبر به حکومت آمریکا برسد، از آن مطلع می شود، دلالت بر آن دارد که با لاوی رابطه داشته است و یا دستگاه جاسوسی جمهوریخواهان از راه شنود تلفن، از آن آگاه شده است. منبع دیگر، سیروس هاشمی است که با اشخاص دفتر رفسنجانی رابطه منظمی می داشت.

اداره کنندگان فعالیتهای انتخاباتی ریگان - بوش، بظاهر، خبر را مورد استفاده مستقیم قرار ندادند. اما در ۱۵ اکتبر، تلویزیون WLS در شیکاگو، که اطلاعات (یا ضد اطلاعات) راجع به گروه‌گانه را بدلخواه جمهوریخواهان پخش می کرد، داستانی ساخت و منتشر کرد: « گروه‌گانههای آمریکائی را به سفارت آمریکا در تهران باز گردانده اند و قرار است آنها را، غیر چهار تن، در ازاء اسلحه به آمریکا باز بگردانند». آشکار است که این داستان، از ترکیب دو اطلاع فوق که در ۱۰ و ۱۳ اکتبر توسط آیکل و کودویلا به آلن داده شده اند، ساخته شده است.

در ۱۵ اکتبر، آلن اطلاع لرزه بر تن انداز دیگری دریافت کرد. جون والچ John Wallach، روزنامه نگار و مقاله نویس هیبرست کورپریشن Hearst Corporation، با آلن تماس گرفت و به او اطلاع داد که مصاحبه ای با موسکی، وزیر امور خارجه، بعمل آورده است: موسکی خوشبین بوده و اظهار می کرده است که گروه‌گانه، تا اواخر اکتبر آزاد می شوند.

آلن، فوراً، گزارشی، با قید " حساس و خصوصی"، به رونالد ریگان، ادوین میز و ویلیام کیسی نوشت و اطلاع داد که " یک منبع که در وثوق به او جای شک نیست"، به او اعلان خطر کرده است که امکان توافقی بر سر گروه‌گان و آزاد شدنشان در هفته آخر اکتبر بوجود آمده است. گزارش می گوید: « اگر در این تاریخ، گروه‌گانه آزاد بشوند ... بدان خواهد ماند که از آسمان آبی، به ناگهان صاعقه ای فرود آید». آلن به موسکی اسم رمز "ABCXYZ" را می دهد. و اینسان گزارش او "ABCXYZ" نام می گیرد.

اما در این گزارش، هیچ اطلاعی طبقه بندی شده نیامده است. موسکی مصاحبه کرده و والچ، روز بعد، آن را در نشریه خود، منتشر ساخته است. آلن از آنرو بیشترین اهمیت را بدان داده و اینهمه حساسیت نسبت به آن اظهار کرده است که از منابع دیگر خود تأیید آن را بدست آورده است. حساسیت و اضطرابی که آلن، در گزارش بروز داده، همان ترس ریگان و بوش و همکارانشان از " اکتبر سورپرایز" بوده است.

زمان تنگ بود. از ۱۵ اکتبر تا هفته ۲۴ تا ۳۱ اکتبر، جمهوریخواهان باید کاری می کردند و گر نه، از آسمان آبی انتخابات، صاعقه شکست بر آنها فرود می آمد. و ناگهان مذاکرات قطع شدند ...

توضیح: « بدینسان، صورت واقعی خبری که می گفت: موسکی به ریگان اعلان خطر کرده است بنی صدر مشکل گروگانها را حل می کند اگر نجیبید فردا دیر است، آشکار می شود. اما اگر قصد موسکی از اظهار نظر، دادن اطلاع نبوده، دست کم، از روی ناشی گری سخن گفته است. مصاحبه موسکی، حتی اگر جمهوریخواهان را بر آن نمی داشت با طرفهای معامله خود در ایران، در پاریس گرد آیند و با انجام معامله، مانع به نتیجه رسیدن گفتگوها شوند، کاری نادرست بود. زیرا اگر گروگانها بموقع آزاد نمی شدند، اثری بس منفی بر روحیه امریکائیان می گذاشت و زیان آن به کارتر می رسید.

عقد معامله بسته می شود

روزنامه کویتی الانباء بود که در پایان سپتامبر و آغاز اکتبر ۱۹۸۰، خبر داد که ایالات متحده با اسرائیل تماس گرفته است تا واسطه انتقال تجهیزات نظامی به ایران گردد. اسرائیل خود با تمام توان می کوشید روابط با ایران را از سر بگیرد اما کارتر با قاطعیت تمام با فروش اسلحه به ایران، پیش از آزادی گروگانها، مخالفت می کرد.

اسرائیل تصمیم می گیرد با کیسی همکاری کند.

اسرائیل دستور تحریم را، از آوریل تا ماه اوت که کیسی با روحانیان ایران قول و قرار گذاشت، رعایت کرد. بگفته آری بن مناش، نه تنها کیسی، بلکه مقامات سیا نیز به اسرائیل مراجعه کردند و از اسرائیل خواستند با جمهوریخواهان در ابتکارشان برای آزادی گروگانها، همکاری کند.

مقامات اسرائیل تصمیم گرفتند سفارش مقامات سیا را، چراغ سبز امریکا تلقی کنند. اگر اعمالشان لو می رفتند، می توانستند بگویند، اقدام کیسی و سفارش مقامات سیا را اجرای یک طرح پنهان تلقی کرده اند. اینطور پنداشته اند که واشنگتن می خواهد از این راه اسباب آزادی گروگانها را فراهم سازد. تا اگر ماجرا فاش شد، بتواند بگوید اسلحه بدون اطلاع امریکا به ایران داده شده است. این شد که اسرائیل تصمیم گرفت قاطعانه، با کیسی، در اجرای نقشه ای در مادرید و پاریس، که به عقد معامله انجامید، همکاری کند.

برای تدارک دور دوم ملاقاتها، اسرائیل اقدام به انتخاب ۶ تن از اعضای دستگاه جاسوسی خود کرد و به آنها آموزشی فشرده داد. یکی از آن ۶ تن، آری بن مناش بود. بن مناش در کار با ایرانیان پرسابقه تر بود. در میان ۵ تن دیگر، کسانی بودند که در کار اسلحه، پر تجربه بودند.

بیشترین آموزش در زمینه سیاسی بود. بن مناش تعلیم داده شد که اسرائیل نگران توافق امریکا با عربهاست. مایه این نگرانی، عمده، محبوبیت رو به افزایشی بود که رئیس جمهوری مصر، انورالسادات، در افکار عمومی امریکا بدست می آورد. اسرائیل احساس می کرد با از دست دادن رژیم شاه، در تعادل قوا در سطح منطقه، موقعیت قوی خود را از دست داده و در برابر تفاهم امریکا با اعراب، بسیار آسیب پذیر شده است. تصویری که مقامات اسرائیلی از کاخ سفید کارتر ترسیم می کردند، یک دستگاه فلجی بود که جز به گروگانهای امریکا در ایران، نمی توانست بیاندیشد. جنگ عراق با ایران بسود اسرائیل بود چرا که هر دو کشور برایش خطری بودند. خطر عراق بزرگ می شد اگر در جنگ پیروز می شد. در این صورت عراق قدرت مسلط بر خلیج فارس می شد. بنا بگفته تعلیم یابندگان، به آنها می گفتند از وضعیت و موقع شناسی پرزیدنت کارتر " خبرهای بدی" دریافت می کنند که امید و اعتمادی به او، بر نمی انگیزند.

برعکس، جمهوریخواهان کسانی خوانده می شدند که می دانند دنیا بر چه محوری می چرخد. سازمان اطلاعات اسرائیل تعلیم می داد که ریگان - بوش می خواهند با ایران تفاهم کنند. ریگان بر این باور است که برای مقابله با شورویها، قدرت نظامی لازم است و از اینرو به اسرائیل علاقه دارد. می گفتند: بوش رئیس سابق سیا است و اهمیت استراتژیک و هم نگرانیهای

استراتژیک اسرائیل را درک می کند. و نیز ریگان در افکار عمومی امریکا سخت محبوب است و کارتر اقبال انتخاب شدن را هیچ ندارد.

با وجود اینها همه، شرکت در معامله ای که طرفهای آن، خارج از دولت بودند، کاری بغایت خطرناک بود. از این رو بود که اسرائیل، نه وزیر و نه هیچ چهره سیاسی ارشد را، به ملاقاتهای پاریس نفرستاد. تعلیم دهندگان "سابقه واترگیت" را یادآور می شدند و پی در پی هشدار می دادند «می دانید چه خواهد شد اگر راز شرکت اسرائیل در معامله بر سرگروگانها، از پرده بیرون افتد؟» و پاسخ می دادند: خطر آن را در بر دارد که بر کمک امریکا به اسرائیل، نقطه پایان بگذارد.

اجتماع در پاریس و عقد معامله

بن مناش و ۵ همکار او، با پرواز آل آل، بعد از ظهر سه شنبه، ۱۴ اکتبر، وارد فرودگاه اورلی شدند. وقتی به پاریس رسیدند، به سه تیم دونفری تقسیم شدند و هر تیم در هتلی بعنوان جهانگرد اقامت گزید. بن مناش و عضو دیگر تیم در هتل هیلتون، واقع در نزدیکی برج ایفل، اقامت گزیدند. به آنها گفته شد از تماس با مقامات رسمی اسرائیل در پاریس، اجتناب کنند. با وجود این، شماره تلفن مقام امنیتی اسرائیل در سفارت اسرائیل، به آنها داده شد تا در صورت خطر، با تلفن تماس بگیرند.

تعلیم دهندگان درباره نقش فرانسه، به این ۶ تن گفته بودند: فرانسه در این دیدارها، بمنابۀ کوشش برای جستن راه حل مشکل گروگانها می نگردد. فرانسه در گفتگوها شرکت نمی کند اما آنها را می شنود. در عمل، وقتی تیم اسرائیلی وارد پاریس شدند، افراد سازمان امنیت و اطلاعات فرانسه را، دوربین بدست، در حال فیلم برداری یافتند!

بنا بر تعلیماتی که به بن مناش داده بودند، او تنها باید گوش می داد. اختیار گفتگو یا انجام معامله به نمایندگی از اسرائیل را نداشت. تا آنجا که او می داند، دیگر اعضای تیم نیز همین تعلیمات را دریافت کرده بودند. مأموریت او، این بود که "دفتر تلفنی" از اسم و عنوان و مقام ایرانیان، شماره تلفن، نشانی آنها ترتیب دهد و مشخص کند که هر یک به کدام جناح تعلق دارند و چگونه می توان با آنها تماس گرفت؟

بعضی از اعضای هیأت نمایندگی ایران، در هتل Montaigner اقامت گزیدند و بن مناش، ظهر روز بعد، با آنها دیدار کرد. روزهای بعد را با هم گذراندند. پاریس را گشتند. شب با هم به پیگال (محله فاحشه ها) رفتند. در آنجا ایرانیها آبجو نوشیدند و ...

بن مناش بخود غره شد چرا که، به آن زودی، اطلاعات بایسته را درباره ۱۶ ایرانی عضو هیأت، بدست آورده بود. می دانست که ایرانیها نیز همین کار را با طرف های اسرائیلی خود می کنند. هر دو طرف به تماس با یکدیگر علاقه نشان می دادند.

بن مناش در هیچیک از ملاقاتها شرکت نکرد. فعالیتها در سه هتل متمرکز بودند: ریتمس و لدرروف فلوریدا Waldrof Florida و رافائل Raphael. وی با بعضی از امریکائیه نیز دیدار کرد.

بن مناش می گوید وقتی با ایرانیها تنها بودیم، خوش و بش می کردیم. اما بمحض اینکه امریکائیه پیدا می شدند، رفتار ایرانیها خشک می شد. امریکائیه را دوست نمی داشتند. او بیاد می آورد که یکبار مشغول صحبت با ایرانیها بود و یک امریکائی به گروه نزدیک شد. یکی از ایرانیها، به گوش او، به فارسی، گفت: «یکی از حرامزاده ها دارد می آید».

بن مناش متوجه شد که دیدار و گفتگوها دارند به پایان می رسند و دو طرف بر سر زمان آزاد کردن گروگانها، به توافق رسیده اند. ایرانیانی که با او در تماس بودند، گفتند: جریان گفتگوها را با حکومت امریکا کند می کنند. به این ترتیب، سه ماه طول می کشد که کارهای بانکی انجام بگیرند و پولهای ایران آزاد شوند. طرف امریکائی به صراحت نخواست گروگانها تا انجام مراسم ادای سوگند در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، آزاد شوند. می گفت، بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا نیز، تا همه ترتیبات فراهم نشده اند، گروگانها را رها نکنید. به سخن دیگر، می خواست گروگانها را به ریگان تقدیم کنیم. یکی از ایرانیها در تفسیر حرف طرف امریکائی، می گفت چرا تا ماه مارس صبر نکنیم؟ آنوقت از مذاکره تا آزاد کردن، همه بدست ریگان انجام خواهد شد.

بن مناش می گوید، جمعه شب، ۱۷ اکتبر، او بکار خود پایان داد. شبه به کنیسه رفت و یکشنبه پاریس را ترک گفت. بگفته او، تا جمعه، امریکائیهای مهم، از جمله کیسی، نیامده بودند. مهمترین دیدارها، در روزهای آخر هفته، واقع شدند. بن مناش اصرار داشت که در جنوب فرانسه، نیز دیدارهایی بعمل آمده اند اما حاضر نشد درباره چند و چونشان توضیح بدهد.

در ۱۸ اکتبر، زیبوری، معاون وزارت دفاع اسرائیل، بطور رسمی، اظهار کرد اسرائیل حاضر است به ایران اسلحه بفروشد بشرط آنکه ایران سیاست ضد اسرائیلی خود را تغییر بدهد. در ۲۸ سپتامبر، در آن هنگام که گفتگوهای ایران و اسرائیل در زوریخ پیشرفت می کردند نیز، وی مشابه این اظهارات را بعمل آورد. معنای اظهارات او این بود که توافق انجام گرفته و یا در شرف انجام است.

شرحی که بن مناش از دیدارهای پاریس می دهد، کم و بیش همانند شرحهاست که دیگران می دهند:

مشابهات میان شرحها که از دیدارهای پاریس داده اند

* - دیدارها بدانخاطر ترتیب داده شدند که توافق نهائی را بر اساس توافق پیشین بعمل آورند. جوهر توافق این بود که ایرانیان گروگانها را بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، به ریگان - بوش تحویل دهند. در ازاء آن، از طریق اسرائیل، امریکاییان به ایران اسلحه تحویل دهد.

* - شرکت کنندگان اصلی در دیدارهای پاریس، امریکائی و اسرائیلی و ایرانی بودند. فرانسویها از دیدارها آگاه بودند و ظن قوی می دهند که استراق سمع می کرده اند. نقش آنها ایجاد تسهیلات بوده است.

* - دیدارهای مقدماتی حدود ۱۵ اکتبر انجام گرفته اند. اما دیدارهای اصلی در تعطیلات آخر هفته، ۱۷ تا ۱۹ اکتبر، واقع شده اند.

* - دیدارها، نه یک، که چند بوده اند. دیدارهای اصلی در اطاقهایی از هتلهای انجام گرفته اند، که بازرسی شده و مطمئن شده اند از وجود دستگاههای شنود پاک و از استراق سمع محفوظند.

* - با وجود اصرار بر سری نگاهداشتن دیدارها و گفتگو، هیأتیهای شرکت کننده در گفتگوها پر شمار بوده اند. بگفته بن مناش، ۶ اسرائیلی و ۱۶ ایرانی و ۱۲ امریکایی در پاریس حضور یافته اند. تنها نگرانی هیأتها این بوده است که نکند حکومت امریکا از دیدارها، اطلاع پیدا کند.

* - این دیدارها با مراقبت کافی سازمان داده شده اند. کسان شرکت کننده با دقت انتخاب شده اند. تا این هنگام، جز کسانی که بر حسب تصادف از آن حرف زده اند، هیچیک از شرکت کنندگان اصلی از آن حرف نزده اند.

شرحی که لاوی از دیدارهای پاریس می دهد، اینست: وقتی بن مناش در پاریس بود، سیروس هاشمی به هوشنگ لاوی تلفن می کند و از او می خواهد فوری خود را به لندن برساند. لاوی بلادرنگ به لندن پرواز می کند و از آنجا، هر دو به پاریس، به هتل رافائل، می روند.

سه تن از اعضای خانواده لاوی که ترجیح می دهند، هویتشان آشکار نشود، می گویند: او، در آن تاریخ، رفت. بعد از آن، فراوان از این مسافرت و دیدارهای پاریس با اعضای خانواده خود، صحبت می کرد. به آنها می گفت: « ملاقاتها را سیا ترتیب داده بود و در آن روزها، او با جورج بوش در تماس بوده است.

لاوی می گوید: در پاریس، با سرهنگ دهقان دیدار کرده است. دو منبع دیگر می گویند: دهقان « یکی از شرکای احمد حیدری در اینترنت پارتس، رئیس لجیستیک نیروی زمینی بود، و با اسرائیل روابط تنگاتنگی داشت. او نیز، در این دیدارها حاضر بود.

توضیح: « سرهنگ دهقان از ریاست لجیستیک نیروی زمینی بر کنار شد. آقای علی خامنه ای با سماجت تمام اصرار می ورزید او به شغلش، بازگردانده شود. بعد از کودتای خرداد ۶۰، به معاونت تدارکاتی وزارت دفاع منصوب شد. بعد به این عنوان که در کودتای قطب زاده شرکت داشته است، دستگیر شد ...

آیا او در آن زمان در پاریس بوده است؟ هنوز نمی دانیم، اما مسلم است که گروه رفسنجانی و خامنه ای و بهشتی اصرار داشتند تصدی خریدهای ارتش با او باشد.

لاوی می گوید: وی با کیسی دیدار کرده و درباره آزاد کردن گروگانها در ازاء اسلحه، با وی گفتگو کرده است. او از ارتباط سیروس هاشمی با کیسی نیز اطلاع داشت و می گفت شخصی به اسم شاهین رابط این دو بوده است.

لاوی می گوید: در پاریس، چند نوبت، از سیروس هاشمی و تنی چند از اسرائیلیها، نام شاهین را شنیده است. شاهین همان کسی بود که در اوائل ۱۹۸۰، کیسی را با برادران هاشمی، در رابطه گذاشت. شاهین، در اول اوت، بعد از دیدارهای اول کیسی - کروی در مادرید و در ۲۲ اکتبر، بعد از دیدارهای پاریس، با سیروس هاشمی شام خورده است.

در پاریس، جمشید هاشمی غایب بوده و از قرار به سیروس هاشمی نقش درجه دومی بیش نداده اند. هنوز کارهای انجام ناگرفته، بسیار بودند اما دو طرف با یکدیگر رابطه مستقیم پیدا کرده بودند و دیگر نیازی به او نداشتند.

صحت شرحی که ریچارد برنک از دیدارهای پاریس می دهد، همچون، درستی معرفی که از خود و سوابقش می کند، مورد تردید بسیاری از روزنامه نگاران و کسانی است که از سوی کنگره مأمور تحقیق شده اند. آزمون رسیدهای کارت اعتباری برنک می شد که وی در اواخر تابستان و اوائل پاییز، و در روزهای تعیین کننده دیدارهای پاریس، بندرت از پورتلند، واقع در اورگان امریکا، دور بوده است.

با وجود این، به اطلاعاتی دسترسی داشته است که صحیح هستند و او آنها را بکار برده و خود را از عاملان سازمان دهنده و حاضر در دیدارها خوانده است. من یکبار، تمام یک بعد از ظهر را، با او گذراندم و به شرحی که او از دیدارهای مادرید می داد، گوش دادم. شرح او، اندکی مگشوش بود اما آنچه از اطلاع در برداشت، همان بود که من و همکارانم، پیش از آن، به صحتش پی برده بودیم. بعدها بود که من دانستم او اطلاع را از مجرائی بدست آورده است. و بر اساس آن، داستانی با شرکت خود ساخته و به من تحویل داده است.

جای تردید ندارد که وی به اطلاعات سخت حساسی دسترسی داشته که تنها کسان معدودی از آنها مطلع بوده اند. اما وقتی حرف می زند، درباره نقش خود گزافه گوئی می کند و خود را در مرکز عمل قرار می دهد. اطلاعات پایه او، اغلب راست هستند.

توضیح: «شرحی که برنک از دیدارهای پاریس می دهد، مفصل تر در کتاب "اکتبر سورپرایز" نوشته خانم باربارا هونگر آمده است. خلاصه اش را در این کتاب، آورده ام».

شخص دیگری که می گوید در دیدارهای پاریس شرکت کرده است، اسوالد لووینتر Owswald Lowinter است. وی فارغ التحصیل دانشگاه برکلی است و نیز در ادبیات انگلیسی درجه فوق لیسانس دارد. در وین، از پدر و مادری یهودی، بدنیا آمده و آلمانی زبان مادری او است. از زبانهای عبری و فارسی و فرانسه و تا حدودی اردو، سر در می آورد. در اکتبر ۱۹۸۰، لووینتر عضو اداره اطلاعات ارتش امریکا در آلمان غربی بوده است.

....

بنا بر قول لووینتر، وی از مقامات اداره اطلاعات دستور یافته است در آخر هفته ۱۹ اکتبر به پاریس برود و جزء تیم مراقبت از امنیت دیدارهایی بشود که در هتل رافائل و هتل والدروف فلوریدا، انجام می گرفتند. او در هیچیک از این دیدارها شرکت نکرده است. از آنجا که عضو تیم مراقبت و پوشاندن دیدارها بوده، توانسته است اطلاعی از طبیعت دیدارها و هویت شرکت کنندگان در آن بدست بیاورد: کیسی در دیدارها شرکت کرده است و به او و دیگر اعضای تیم گفته شده است موضوع دیدارها، بحث بر سر تحویل اسلحه به ایران و رها کردن گروگانها بوده است. تنها سالها بعد شنیده است که موضوع واقعی دیدارها، به تأخیر انداختن آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، بوده است.

دو مرد که پیوندی با سازمان جاسوسی فرانسه دارند، می گویند با دسترسی به اطلاعات درون این سازمان، از این دیدارها مطلع شده اند. یکی از این دو، معاون ارشد الکساندر دو مارانژ، رئیس سابق سازمان، بوده و شخصاً با ویلیام کیسی دیدار کرده است. او می گوید یک گزارش داخلی سازمان جاسوسی فرانسه را بتاريخ ۲۸ اکتبر ۱۹۸۰، خوانده است. گزارش دیدارهای پاریس را وصف می کند و فهرستی از اسامی برخی از شرکت کنندگان را بدست می دهد. بنا بر این گزارش، دیدارهای پاریس در تعطیلات آخر هفته ۱۹ اکتبر در هتل های هیلتون، رافائل و والدروف فلوریدا روی داده اند. شرکت کنندگان در دیدارها، امریکاییها، ایرانیها و اسرائیلیها بوده اند. شرکت کننده اصلی از سوی امریکا، ویلیام کیسی بوده است. سیروس هاشمی نیز از شرکت کنندگان در دیدارها بوده است

مرد دوم نیکلا ایگناتیو Nichlas Ignatiev است. وی فارغ التحصیل مدرسه معتبر علوم سیاسی پاریس و افسر احتیاط سواره نظام است. او با محافل محافظه کار فرانسه آمد و شد دارد. وی تاجر شناخته شده اسلحه نیز هست و از نزدیک با سازمان

جاسوسی فرانسه کار می کند. او می گوید از دیدارهای اکتبر پاریس، سالها بعد، مطلع شده است. وی کنجکاو شده و کوشیده است از دولت فرانسه، صحت اطلاع را تحقیق کن. به او گفته اند این دیدارها روی داده اند. گزارشی از آنها برای ریگان تهیه شده و او به ریگان داده است.

بنا بر این اطلاع، "دیدارهای بسیار مهم" بین ۱۹ و ۲۲ اکتبر ۱۹۸۰، یک دیدار در هتل رافائل و دو دیدار در هتل والسدروف فلوریدا انجام گرفته اند. کیسی بازیگر اصلی بوده است.

قصد از دیدارها، آزاد کردن هر چه زودتر گروگانها بوده است. دیدارها هم موفق نبوده اند زیرا گروگانها دیر آزاد شدند. سومین منبع، فرانسوا شرون یک وکیل دادگستری در پاریس است که با سازمان اطلاعات و جاسوسی رابطه ندارد. وی دوست نزدیک صادق قطب زاده بوده است. شرون از منابع ایرانی، در ۱۹۸۰، شنیده که جمهوری خواهان می کوشند معامله ای با ایران بکنند و در همان زمان، موضوع را با صادق قطب زاده در میان گذاشته است. شرون می گوید دیدارها در هتل های کریون Crillon و رافائل روی داده اند. بعثت دیدارهای پاریس، فرانسویانی در هتل انترکتینتال در تهران، نگاهداری و از ایران، ممنوع الخروج شدند. تا آنجا که من اطلاع دارم، غیر از خود ژاک مونتانس، شرون تنها کسی است که از ممنوع الخروج شدن این فرانسویها، اطلاع دارد.

عارف دورانی، یک پاکستانی است که در ۱۹۷۳ به آمریکا آمده و مستقر شده است. وی در کالیفرنیا شرکت مرکس Merex را بنا نهاد و برای ارتش آمریکا و صدور به کشورهای دیگر، اجزاء اسلحه و سخت افزار دیگر می ساخت. وی با مقامات سپاه پاسداران و حکومت پاکستان روابط خوبی داشت. بر آن شد که با پادرمیانی پاکستان، ایران در ازاء آزاد کردن گروگانها، اسلحه دریافت کند. در سال ۱۹۸۰ او چند نوبت به تهران سفر کرد. در تهران بود که از مقامات ایرانی شنید مصالحه ای با افرادی که برای انتخاب شدن ریگان فعالیت می کنند، در جریان است. منابع او عبارت بودند از محسن رفیق دوست، مسئول وقت تدارکات سپاه و محسن رضائی مسئول وقت اطلاعات سپاه و حمید نقاشان از مأموران خرید برای سپاه. بنا بر گفته های این منابع، دیدارهای اول در تابستان ۱۹۸۰، در اسپانیا، میان کیسی و کروی و دیدارهای نهائی در پاریس روی داده اند. سیروس هاشمی در ترتیب دادن دیدار کروی با کیسی واسطه کار بوده است. خود او را شاهین با کیسی آشنا کرده است. دورانی می گوید: خود او در هیچیک از این دیدارها شرکت نکرده است اما بعد از روی کار آمدن ریگان در ۱۹۸۱، در بعضی از معاملات شرکت کرده است.

یک تاجر اسلحه که اصرار دارد نامش فاش نشود، می گوید در ماه های آخر سال ۱۹۸۰، او با نقاشان معامله اسلحه ای بعمل آورد. از طریق نقاشان، مطلع شد که ایران خرید مقادیری اسلحه امریکائی را از طریق اسرائیل، ترتیب داده است. بر اثر این معامله، این تاجر معامله چرب خود را از دست داد. طرفهای ایرانی دست اول او، او را از یک رشته دیدارها آگاه کرده اند، که در سپتامبر و اکتبر ۱۹۸۰ میان نزدیکان ریگان بوش و ایرانیها و اسرائیلیها روی داده اند. دیدار و گفتگوی تعیین کننده در ۱۹ اکتبر، در پاریس واقع شده است. موضوع معامله به تأخیر انداختن آزادی گروگانها در ازاء دریافت اسلحه بوده است. کسی که نقش اصلی را بازی می کرده، کیسی بوده است.

ویلیام هرمن یک تبعه امریکائی است. در سال ۱۹۶۴ شرکت حمل و نقل هوائی در فرودگاه کندی ایجاد کرد. شرکت او برای سیا و سازمانهای اطلاعاتی دیگر کار می کرد ... در اوائل ۱۹۷۰، هرمن شرکتی در فرانکفورت ایجاد کرد که در کار فروش اسلحه تخصص داشت.

پیش از انقلاب با ایران معامله ای نداشت. او بخارج آمد و باتفاق دوستانش و هرمن کوشید با عناصری، از جمهوری اسلامی نو پا، رابطه برقرار کند. بعد از هجوم عراق به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰، حمید نقاشان به هرمن نزدیک شد. می خواست برای سپاه پاسداران اسلحه بخرد.

بنا بر قول هرمن، در ماههای اول، روابطشان "تنها تجاری" بود. در دسامبر ۱۹۸۰، او و نقاشان با هم، به برزیل رفتند تا برای ایران تجهیزات نظامی بخرند. از این پس، روابط صمیمانه ای میان این دو بوجود آمد.

در ۱۷ ژانویه، سه روز پیش از انجام مراسم سوگند ریگان و آزاد شدن گروگانها، هرمن، برای گفتگو با مقامات سیاسی و نظامی درباره خرید اسلحه، به تهران رفت. روزی که گروگانها آزاد شدند، او در تهران بود. شب بعدش، وی با نقاشان شام خورد و نقاشان به او گفت: معامله بر سر گروگانها پیش از انتخاب ریگان بعمل آمد. قرار شد گروگانها تا زمامداری ریگان آزاد نشوند. مذاکرات از ۱۵ اکتبر به بعد در پاریس انجام شدند و از طرف امریکا، نقش اول را ویلیام کیسی بازی می کرد.

دو منبع دیگر وقوع دیدارها را تأیید می کنند. این دو که موقعیتهای مهمی در حکومتهای کشورهای خود دارند، یکی اسرائیلی و دیگری دیپلمات یک کشور عربی هستند. هیچیک تاجر اسلحه نیستند. هیچیک به ارتکاب هیچ جرمی متهم نیستند. هر دو مقامهای برجسته و محترمی هستند. نام هیچیک را نمی توانم ببرم. دیپلمات عرب، در اکتبر ۱۹۸۰، در پاریس بود و گزارشها که درباره دیدارها میان امریکائیا و ایرانیها بر سر گروگانها، واقع می شدند، بدست او می رسیدند. او می گوید: آن هنگام توجه چندانی به این گزارشها نمی کردم. گمان می بردم مجرای سری است که حکومت کارتر با ایران برقرار کرده است. و البته گفتگوهای محرمانه ای میان حکومت کارتر با ایرانیها در پاریس انجام نمی گرفت. مقام اسرائیلی، در گفتگوی کاملاً خصوصی با دوست نزدیکش، تنها تصدیق کرد که معامله ای میان ریگان و بوش با ایرانیها به انجام رسید و اگر سرش از پرده بردن افتد، برای ریگان و بوش گرفتاریهای بسیار بیار خواهد آورد.

وقتی تمام این شرحها را با یکدیگر مقابله کنیم، پرسش بنیادی این می شود: آیا ویلیام کیسی، بدون اطلاع حکومت امریکا، در روزهای ۱۵ تا ۲۰ اکتبر ۱۹۸۰، به پاریس رفته و در آنجا، با نمایندگان ایران و اسرائیل به گفتگو نشسته و بسود ریگان - بوش، معامله ای بعمل آورده است که آزاد کردن گروگانها را، در ازاء دریافت اسلحه، به تأخیر اندازند؟ پاسخ این است: آری. هر چیز دیگری اهمیتی ثانوی دارد.

بخت برگشت

در پی ۵ روز سکوت، همه چیز دیگر شد:

از ۱۵ تا ۲۰ اکتبر، درباره گروگانها، بر کاخ سفید، سکوت خاصی برقرار بود. بمدت ۵ روز، همه کارها متوقف شدند. طرفهای لاوی و سیروس هاشمی در تهران، بناگهان سکوت کردند. مجاری دیپلماتیک اروپائی نیز از کار ماندند. از رهبری تهران، نه در علن، و نه در غیر علن، سخنی هیچ شنیده نشد.

همه چیز دیگر شد. در همان روزها که گفتگوهای پاریس جریان داشتند، گفتگوهای رسمی میان حکومت کارتر و ایران که بخوبی پیش می رفتند و آنهمه امیدبخش بودند، بناگهان قطع شدند. رهبری ایران که آنقدر به حل مشکل گروگانها و دریافت تجهیزات نظامی توقیف شده، علاقه نشان می داد، حالا دیگر مصالحه با حکومت کارتر را رد می کرد. ایران می گفت نیازی به اسلحه و قطعات یدکی امریکا ندارد.

در ظاهر هیچ امری که این تغییر رفتار را توجیه کند، روی نداده بود. امریکا حاضر شده بود قطعات یدکی و تجهیزات بیشتری را از توقیف خارج کند. در اواخر سپتامبر و اوائل اکتبر، از سوی ایران حسن استقبال شده بود. وضعیت جبهه ها تثبیت شده بود، اما نیاز ایران به تجهیزات نظامی روافزون می شد و ایران می دانست که حکومت کارتر بخاطر آزاد کردن گروگانها پیش از انتخابات حاضر است امتیاز بدهد. بعد از انتخابات ۴ نوامبر، هیچ امتیازی نخواهد داد.

با اینهمه همه چیز دیگر شد. در ۲۱ اکتبر، از قرار، ایران به این نتیجه رسید که سودش در این است که آزاد کردن گروگانها را به بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا بگذارد. آن زمان، توجیه و تحلیلی که در درون و بیرون حکومت کارتر همه با آن موافق بودند، این بود که خمینی از کارتر نفرت دارد و ارضاء حسن نفرت خویش را بر مصالح ایران رجحان می نهد. شکست کارتر در انتخابات را بر رفع خطری بزرگ از ایران و انقلاب ترجیح می دهد.

این هفته سرنوشت ساز، با سفر محمدعلی رجائی نخست وزیر ایران به نیویورک در ۱۷ اکتبر، برای شرکت در جلسه شورای امنیت، شروع شد. در همان حال که گفتگوهای محرمانه در پاریس جریان داشتند، حکومت کارتر امیدوار بود که نیاز ایران به بهبود بخشیدن به موقعیت جهانی خویش، فرصتی برای دیپلماسی مستقیم فراهم آورده است.

پرزیدنت کارتر، در ۱۶ اکتبر، اعلان کرد که آماده ملاقات با رجائی است. کریستوفر سفری بی سروصدا به نیویورک کرد تا ببیند آیا از طریق سازمان ملل و یا الجزایریها می توان رابطه مستقیمی برقرار کند یا نه؟ اما محمدعلی رجائی و علی شمس اردکانی هر دو از دیدار علنی یا غیر علنی با مقامی امریکائی، سر باز زدند.

با وجود این، رجائی پذیرفت دیدار محرمانه ای با کترین کئو Katherin Keough همسر ویلیام کئو بعمل آورد. کئو رئیس مدرسه امریکائی در اسلام آباد پاکستان بود. آن روز برای انجام کارهایش به سفارت امریکا در تهران رفته بود که به گروگان

گرفته شد. دو ساعتی به انتظار نگاهش داشتند و چون اطاق پذیرائی پر از جمعیت و شلوغ بود، رجائی او را همراه یک مترجم به اطاق خواب خود برد. کفشها و کت خود را کند و نشست. به او گفت در کنارش بنشینند.

در کنارۀ تختخواب، یکی در کنار دیگری، نشستند و ۴۰ دقیقه ای با هم صحبت کردند ... رجائی دست او را در دست گرفت و راست در چشمهای او خیره شد و قول داد به شوهرش هیچ آسیبی نرسد. گفت: اگر او بخواهد، می تواند ترتیبی بدهد که شوهرش تا یک هفته دیگر آزاد بشود.

کاترین پرسید: پس گرگانهای دیگر چه؟ رجائی پاسخ داد: آنها چند هفته دیگر خواهند ماند. کاترین گفت: شوهر او نخواهد پذیرفت بدون گرگانهای دیگر، تنها به امریکا باز گردد. رجائی به او اطمینان داد: « تا دوسه هفته و بطور قطع تا یک ماه دیگر، شما دیگر حرف گرگانها را نخواهید زد». کاترین گفت: این سخن را سخت با معنی می یابد و به خانواده های دیگر نیز اطلاع می دهد که گرگانها بزودی آزاد خواهند شد.

توضیح: « این دیدار "مکتبی" از ایرانیان مکتوم ماند. اما حکومت کارتر چرا معنای حرف رجائی را ندانست؟ او بصراحت گفته است گرگانها بعد از انتخابات ریاست جمهوری آزاد خواهند شد. اگر بر "پله های مرمرین" قول و قرارها را نمی گذارند، از کجا می دانست "بطور قطع تا یک ماه دیگر" حرفی از گرگانها در میان نخواهد ماند؟ امروز آقای گاری سیک می نویسد معنای حرف آن روز او، این بود که گرگانها بعد از انتخابات آزاد می شوند. اما چرا در صدد نشدنن بیابند آیا با رقیبانشان، معامله ای در حال انجام است یا نه؟ و چون بموقع خود در صدد پی بردن به حقیقت امر نشده اند، امروز نیز نویسنده نمی تواند توضیح درستی از رفتارها بدهد».

در ۱۹ اکتبر، رجائی بسوی الجزیره پرواز کرد. روز بعد، پس از توقف کوتاهی در لیبی، به تهران بازگشت. در همانحال که رجائی در راه بازگشت به تهران بود، پرزیدنت کارتر اعلان کرد: اگر گرگانها آزاد شوند، من دارائیهای ایران را در بانکهای اینجا و اروپا، آزاد می کنم. محاصره اقتصادی را بر می دارم و روابط بازرگانی عادی با ایران برقرار می کنم.

در ۲۰ اکتبر نیز، موسکی، وزیر خارجه، گفت: امریکا با تجزیه ایران مخالف است. « انسجام و ثبات ایران، بسود ثبات تمامی منطقه است». وی افزود: « امروز، تجاوز عراق تمامیت ارضی ایران را بخطر افکنده است. این نخستین بار بود که یک مقام رسمی امریکا، حمله عراق را به ایران، "تجاوز" می خواند. موسکی خواهان پایان جنگ شد و وزارتخارجه امریکا رسماً از عراق خواست قوای خود را از خاک ایران بیرون ببرد. اظهارات موسکی را سفیر امریکا در سازمان ملل متحد، دونالد مک هنری Mc. Henry Donald، در جلسه ۲۳ اکتبر شورای امنیت، بازگفت و از عراق خواست قوای خود را از ایران خارج کند. این اظهارات برای آن بود که به گفتگوها بر سر گرگانها، روح بدهند. این گفتگوها از پیام ۱۱ اکتبر به ایران، بی جان شده بودند. اما هیچیک از این اظهارات، اثری نکردند.

کیسی پیدایش می شود

در ۲۰ اکتبر، سرو کله شرکت کنندگان در دیدارهای پاریس، پیدا شدند. ویلیام کیسی به ریچارد آلن، در واشنگتن، تلفن کرد. ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه صبح بود. در دفتر یادداشت تلفنهای خود، آلن نوشت: « کیسی حمله کرد». بعدها کیسی گفت بیاد نمی آورد قصدش از کلمه "حمله" چه بوده است. در فرصت دیگری، هم او گفته است: تلفن در "موضوع بسیار خاصی" بوده است. یک توضیح ممکن اینست که کیسی توسط آلن به افراد گروهی که خود را "گروه حمله" می خوانده اند، اطلاعی می داده و یا دستوری را ابلاغ می کرده است. این افراد گروه کوچکی از دستیاران اصلی ریگان و بوش در مبارزات انتخاباتی بودند که هر صبح، ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه، در پالوتر Palloter، آپارتمان ریچارد رایتلین Wirthlin، در ساربران Suburban ویرجینیا، جمع می شدند و بر اساس آخرین اطلاعات راجع به گرگانها، به بحث می پرداختند تا استراتژیهای ریگان و بوش را در صورت آزاد شدن گرگانها پیش از انتخابات، مشخص کنند. (بعد از انتخابات، هر عضو گروه، لوحی دریافت کرد که بر آن نام او و "گروه حمله" حک شده بود).

همان روز، دیرتر، سیروس هاشمی به نیویورک بازگشت. و بلادرنگ به یکی از طرفهای تماس خود تلفن کرد که بر کوششها در خرید اسلحه برای ایران بیافزاید.

در ۲۱ اکتبر، حکومت ایران، ۲۵۰ هزار دلار به حساب هیأت فروش اسلحه اسرائیل در پاریس ریخت. علاوه بر آن، ۸۰ هزار دلار بهای تیرهای اف-۴ و قطعات یدکی خمپاره اندازه‌های نامپلا را پرداخت. سروکله هوشنگ لاوی نیز در ۲۱ اکتبر پیدا شد. وی تلفنی با میچ روگوین تماس می‌گیرد و روگوین در دفتر یادداشت‌های روزانه، گفتگوی تلفنی را اینسان آورده است:

عامل خارجی در پاریس، مدارکی را فروخت که امریکا و اسرائیل را در خط قرار می‌دهند. دخیل در جنگ با عراق. ۴۸ ساعت، عامل ایرانی می‌آید می‌خواهد با جرج بوش گفتگو کند. هیچیک پیش از انتخابات آزاد نخواهد شد.

بعدها، هیچیک از راگووین و لاوی نتوانستند و یا نخواستند این یادداشت را توضیح بدهند. عامل خارجی و سندها مشخص نشدند اما یادداشت بر حضور لاوی در پاریس گواهی می‌دهد. او می‌گفت: روزی پیش از آن در پاریس بوده است. و نیز، یادداشت آشکار می‌کند که یک ایرانی تا ۴۸ ساعت بعد از آن روز، بقصد گفتگو با بوش، به واشنگتن می‌آمده است. و بالاخره، گروگانها پیش از انتخابات، آزاد نمی‌شده‌اند.

آن روز، بعد از این گفتگوی تلفنی، راگووین با هارولد سوندرس در وزارتخارجہ گفتگو می‌کند. سوندرس نیز پیامی از سفیر آلمان در تهران دریافت کرده بود. ریتسل در این پیام اطلاع داده بود که بنی صدر، رئیس جمهوری ایران، با قاطعیت گفت: «لاوی از وی نمایندگی ندارد و مجاز نیست بنام او، حرف بزند». از قضا، فهرست قطعات یدکی اف-۱۴ها که لاوی داده بود، توجهی را بخود جلب نکرده بود. راگووین، درمقابل، به او گفته بود: شنیده است ایرانیان دیگر قصد ندارند با حکومت کارتر گفتگو کنند. سوندرس در جا جواب داده بود: او "چنین چیزی را نشنیده است".

بنا بر قول واسطه سیروس هاشمی با دستگاه کارتر، سیروس هاشمی، در همان روز، دوبار با هاشمی رفسنجانی و یا کسی در دفتر رئیس مجلس، تلفنی گفتگو کرده است. هاشمی می‌گوید: «رفسنجانی و رجائی، با هم بنزد خمینی رفته‌اند تا با خمینی درباره آزاد کردن گروگانها، پیش از ۴ نوامبر، گفتگو کنند. خمینی به آنها گفته است: «مایل نیست گروگانها پیش از ۴ نوامبر آزاد شوند». در واقع، همان روز، رجائی اظهار کرد او و آیت الله توافقی کرده‌اند که ایران باحکومت کارتر درباره آزادی گروگانها مذاکره نخواهد کرد حتی اگر امریکا در ازاء گروگانها، به ما قطعات یدکی بدهد. گروگانها در واقع برای ما مسئله نیستند ما در جریان حل این مشکل هستیم. نفس گروگانگیری برای ما مهم است و ما نتیجه را خود از آن، بسیار زودتر از اینها، گرفته ایم.

متوقف کردن جریان گفتگو با حکومت کارتر به خوشبینی که کاخ سفید چند روز پیش از آن پیدا کرده بود، پایان داد. وعده رجائی به کاترین کنو نیز انجام نگرفت. در ۱۶ اکتبر، وقتی رجائی به امریکا می‌رفت، قرار بود گروگانها کمی بعد از انتخابات ریاست جمهوری رها بشوند. اما وقتی در ۲۲ اکتبر رجائی به تهران بازمی‌گشت، دیگر قرار بر گفتگو با حکومت کارتر نبود. امری باید واقع شده باشد.

توضیح: «هنوز نیز نمی‌داند که طرف ایرانی و طرف امریکائی با معامله پنهانی، نه می‌خواستند و نه می‌توانستند، صبر کنند تا گفتگوها با حکومت ریگان انجام بگیرد. زیرا ناگزیر گفتگوها میان مقامهای رسمی دو کشور انجام می‌گرفتند. نتیجه هر چه می‌شد، بکار آقای خمینی و چند روحانی معامله گر نمی‌آمد. حکومت ریگان نیز نمی‌توانست کار خود را با این گفتگوها آغاز کند. بالاخره، آقای بهزاد نبوی توضیح داد چرا به هر قیمت باید کار را با حکومت کارتر تمام می‌کردند. دورتر، نوشته او و توضیح نوشته اش، آمده‌اند. اگر کارتر و حکومت او این امر را می‌دانستند، تاریخ دیگر می‌شد.

و توجه خواننده را به این مهم جلب می‌کند که موافق مذاکرات رسمی مجلس، در دو نوبت رجائی به مجلس گفته بود: امام فرموده‌اند کار گروگانها را هر چه زودتر تمام کنید!»

و رونالد ریگان، پس از هفته‌ها سکوت، این روز را برای اظهار نظر درباره گروگانها انتخاب کرد. وی، در کنتاکی، در فعالیت انتخاباتی بود و می‌گفت: «گروگانها، تحقیر و شرمساری برای این کشور است». وقتی از او پرسیدند چه باید می‌کردیم؟ ریگان پاسخ داد: «من یک فکری در این باره کرده‌ام، اما حالا وقت حرف زدن از آنها نیست». نه آن روز و نه از آن روز تا امروز، ریگان هیچگاه حاضر نشده است توضیح بدهد "نقشه سری" او چه بوده است.

کارتر، در بوفورد، مشغول فعالیت های انتخاباتی بود. در پاسخ به او گفت: « نقشه سری ریگان مرا بیاد وعده های ریچارد نیکسون در جریان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری ۱۹۶۸، درباره پایان بخشیدن به جنگ ویتنام، می اندازد. شباهتی شگرف میان این دو است. ۱۲ سال پیش نیز، گفتگوهای صلح میان حکومت جانسون و حکومت ویتنام شمالی، در پاریس، جریان داشتند. افراد ریچارد نیکسون به ویتنامیهای شمالی وعده دادند اگر بر سر کار بیایند، با آنها معامله بهتری بعمل خواهند آورد. جورج بوش نیز در ۲۱ اکتبر درباره گروگانها صحبت کرد. بوش گفت: « راستش، ما نگران آن بودیم که کارتر با آزاد کردن گروگان ها " اکتبر سورپرایزی " بوجود بیاورد، اما پدید نیاورد.»

در ۲۳ اکتبر، روزی بعد از آنکه رجائی گفت ایران با حکومت کارتر مذاکره نمی کند، در تهران، یک رشته اقدامات احتیاطی بعمل آوردند. سرهنگ اسکات و دونت شرر را از زندان کمیته به زندان اوین منتقل کردند. بیشترین گروگانها در زندان کمیته بودند و برغم اطلاع جک آندرسون که خبر از حمله احتمالی امریکا برای آزاد کردن گروگانها می داد و برغم جنگ، آنها را در همین زندان نگاه داشته بودند. در ۲۲ اکتبر، بعد از معامله با ریکانیان و قطع گفتگوها با حکومت کارتر، رهبران ایران نگران آن شده بودند که امریکا طرح عملیات نجات گروگانها را به اجرا بگذارد.

از نو، در ۲۲ اکتبر، رجائی، در مصاحبه با خبرگزاری فرانسه، گفت: او قطع دارد که امریکا شرایط تعیین شده توسط امام را خواهد پذیرفت. اما تصمیم به مذاکره کردن یا نکردن با حکومت کارتر، با مجلس است. او از اثر گروگانها بر سیاست داخلی امریکا، آگاه بود زیرا افزود: « بحث مجلس، درباره گروگانها، ممکن است تا انتخابات ریاست جمهوری امریکا بطول بیانجامد.» و موسوی خوئینی ها، یکی از هفت عضو کمیسیون تعیین شرایط آزاد کردن گروگانها، در ۲۲ اکتبر، گفت: مجلس ممکن است تا ۲۶ اکتبر تصمیم خود را بگیرد و اگر امریکا شرایط مجلس را بپذیرد، گروگانها می توانند در روزهای بعد از آن آزاد بشوند. حکومت کارتر این اظهارات را بسیار معنی دار ارزیابی کرد.

سپروس هاشمی به حکومت کارتر گزارش داد که اجتماع دیگری در حضور خمینی تشکیل شده است. خمینی از روز پیش آرام تر بوده و امکان مذاکره با حکومت کارتر را رد نکرده است. و اگر مجلس تیز بجنبد، شاید هنوز بتوان گروگانها را پیش از انتخابات آزاد کرد. و هاشمی دودوزه بازی می کرد. او در ظاهر به حکومت کارتر گزارش می کرد و در واقع تهران را از گفتگو با این حکومت منصرف می کرد.

و سلامتیان که آن هنگام نماینده مجلس بود، شرح می دهد چگونه مجلس به این و آن بهانه، کار اتخاذ تصمیم درباره گروگانها را به تأخیر انداخت.

کارتر به بگین اخطار می کند اما او اعتناء نمی کند:

در ۲۳ اکتبر، هواپیمای باری شرکت آئروتور Aerotour از پاریس برخاست. توقف کوتاهی در باستیا کرد و از آنجا به سوی تل آویو به پرواز درآمد. این هواپیما می باید اسلحه ای را بار کند و به ایران ببرد که احمد حیدری برای خریدش، چند ماه دوندگی کرده بود. تهران بیصبرانه در انتظار رسیدن این هواپیما بود. نه تنها طرفهای حیدری، بلکه ژاک مونتانس نیز امیدوار بود با انجام موفقیت آمیز این مأموریت، دوره میهمان اجباری حکومت ایران بودن او نیز بسر آید.

کمی بعد از فرود آمدن هواپیما در تل آویو، پرزیدنت کارتر از فروش اسلحه توسط اسرائیل به ایران آگاه شد. بلادرنگ پیامی فوری به بگین فرستاد. لحن کارتر سخت خشمگین بود. با فروش دوباره اسلحه به ایران، بگین کمر او را شکسته است. ظرف چند ساعت، هیأتی از سفارت امریکا نزد بگین رفتند و پیام کارتر را به او دادند. بگین گفت: یک بار اسلحه به ایران رفته است. حالا ببینیم برای بارهای دیگر چه می توانم بکنم. این وظیفه من است که نظر امریکا را جدی بگیرم. اسرائیل دیگر به ایران اسلحه نخواهد داد ...

اما هواپیما هنوز نرفته بود. باید ۲۵۰ تایر اف - ۴ و قطعات یدکی خمپاره انداز تامپلا، ساخت اسرائیل، بار می کرد. وقتی هواپیما به فرانسه بازگشت، تایرها در آن بودند اما قطعات یدکی نه. و اسرائیل هیچ توضیحی به حیدری نداد. تایرها، در ۲۴ اکتبر، توسط ایران ار، از شهر نیم فرانسه به تهران برده شدند.

برای هر حکومتی در اسرائیل، هیچ تصمیمی وخامت بار تر از آن تصمیم که روابطش را با حامی اصلی سیاسی و نظامی و مالی بخطر اندازد، نیست. پس اعتنا نکردن به اخطار حکومت کارتر و گشودن باب معامله اسلحه با ایران، جز این معنی را نمی داد که اسرائیل بنا را بر آن گذاشته است که قرار روابط آینده خود را نه بر حکومت کارتر که بر حکومت جانشین او بگذارد. جمعه ۲۴ اکتبر، در جلسه هفتگی که هر هفته یکبار بر سر میز صبحانه با مشاوران امنیتی تشکیل می شد، شرکت کنندگان حواس خود را جمع اظهارات مثبتی کردند که چهارشنبه، در تهران بعمل آمده بودند. کارتر تصمیم گرفت اگر ایران اقدام مساعدی انجام داد، وی از کمپ دیوید برگردد و در پیامی تلویزیونی مردم آمریکا را از مذاکراتی که انجام گرفته و شرائطی که پذیرفته شده بودند، آگاه کند.

از آن طرف، اداره کنندگان مبارزات انتخاباتی ریگان - بوش خود را برای هر احتمالی آماده می کردند. برغم معامله پنهان در پاریس، کیسی اطمینان کامل نداشت و از آن بیم داشت که ایرانیها با کارتر کار را پیش از انتخابات تمام کنند و باخت آنها مضاعف بشود. اظهار نظرهای زیر، حالت روحی همکاران ریگان و بوش را نشان می دهند. یکی از مشاوران انتخاباتی ریگان - بوش در آتلانتا می گفت: بهتر است "و برای جمهوریخواه ها"، گروهانها بعد از انتخابات آزاد بشوند. دیگری می گفت: اگر گروهانها آزاد شده بودند، روزگار ریگان و بوش سیاه می شد. و سومی می گفت: بی عدالتی بزرگی بود اگر گروهانها آزاد می شدند و اگر این امر پیش از انتخابات اتفاق می افتاد، ریگان قربانی این بیعدالتی می شد. و آلن می گفت: کارتر قادر است در آخرین لحظه، از روی یأس دست بکاری بزند.

خامنه ای به یاری ریگان و بوش می آید

و در همان روز ۲۴ اکتبر، کیسینجر، وزیر خارجه اسبق آمریکا، به روزنامه نگاران می گفت: دلیلی وجود ندارد که حکومت ریگان پس از آزاد شدن گروهانها، نتواند با ایران کار کند. ایران کشوری استراتژیک است و خصومت با آن، نباید ابدی شود. و البته او همان تعهدی را باز می گفت که کیسی به ایرانیان سپرده بودند.

خبرها که از تهران می رسیدند، نباید موجب کمتر تعجبی برای جمهوریخواهان می شدند. خامنه ای در خطبه های نماز جمعه تهران می گفت: «شایعه معامله با حکومت کارتر، چیزی جز ساخته رسانه های خارجی نیست. ایران از امریکا نخواسته است در ازاء گروهانها، قطعات یدکی بدهد». در ۲۵ اکتبر، وی وارونه حرف ۳ روز پیش خود را زد: «ما عجله ای در آزاد کردن گروهانها نداریم. ما قصد نداریم به جیمی کارتر در مبارزه انتخاباتی کمک کنیم. مباحثات مجلس ممکن است طولانی و سخت باشد». و در واقع، این مباحثات طولانی شدند. مجلس، هر روز به بهانه ای، کار را به عقب می انداخت تا روزی پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا.

از امروز به فردا انداختن های مجلس، کارتر و اعضای حکومت او را در غم و حرمان فرو می برد و این احساس تلخ را برژنسکی باز نوشته است ...

در این وقت، اداره کنندگان مبارزات انتخاباتی ریگان، خواستار شدند درباره وضعیت گروهانها توجیه بشوند. این اولین و تنها بار بود که می خواستند توجیه بشوند. ویلیام کیسی و ادوین میز و ژرژ ریچارد آلن و دین بیرچ Birch، ساعت ۶ بعد از ظهر ۲۷ اکتبر، به وزارت خارجه آمدند و با هارولد سوندرس ملاقات کردند. او آنها را در جریان گفتگوها با ایران قرار داد. آنها بدقت به تشریح او از وضعیت گوش کردند و بدون تفسیر، وزارت خارجه را ترک گفتند.

در ۱۴ اکتبر، در سنجش افکار، هنوز کارتر از ریگان پیشی داشت. ۴۱ درصد از رأی دهندگان قصد داشتند به او رأی بدهند و ۳۹ درصد به ریگان. در سومین هفته اکتبر، روبرت تیتیر Teeter که با ویرتلن Wirtlin، رئیس سنجش گران ریگان و استراتژیست او کار می کرد. به الیزابت درو Drew، روزنامه نگار نیویورکر، گفت: در ایالتهای مهم، تصمیم رأی دهندگان قطعی شده است. دو نامزد ریاست جمهوری در این ایالتها، بین ۳۶ تا ۴۱ درصد رأی دارند. هر یک از دو نامزد که بخواهند پیروز بشوند، باید کاری بکنند که ۱ تا ۸ درصد را که هنوز تصمیم نگرفته اند بکدامیک رأی بدهند، بسوی خود جلب کنند.

بنا بر قول رئیس سنجش گران شخص ریگان، اگر کارتر در فاصله ۱۸ تا ۲۵ اکتبر گروهانها را به امریکا می آورد، ۱۰ درصد بر رأی دهندگان به او افزوده می شد. بدینسان، بنا بر برآوردهای کارشناسان ریگان و کارشناسان دیگر، با آزاد شدن گروهانها، کارتر برای ۴ سال دیگر انتخاب می شد.

وقتی دو نامزد ریاست جمهوری در کلیولند Cleveland برای بحث و مناظره باهم رویارو شدند، همه دو نامزد از لحاظ تمایل رأی دهندگان همپراز بودند.

جمهوریخواهان، هم کتابچه سیاست خارجی و سیاست دفاعی کارتر را رپوده بودند. و این امر نشان می داد شبکه جاسوسی آنها تا آنجا قوی بوده است که از کاخ سفید این دفترچه و نیز دفترچه سیاست داخلی کارتر را رپوده و بر اساس این دو و اسناد رپوده شده دیگر، بحث را آماده کرده بودند.

در مناظره ۹۰ دقیقه ای، موضوع گروگانها بمیان آمد. ریگان آن را تحقیر ملی خواند و گفت وقتی به سلامت به وطن بازگشتند، یک تحقیق پارلمانی درباره اداره دیپلماتیک این ماجرا بعمل آید. وی رئیس جمهوری بود که گروگانها آزاد شدند و هیچگاه تقاضای این رسیدگی را نکرد.

در پاسخ، کارتر مواضع پیشین حکومت را باز گفت: ما قصد نداریم به ایران اسلحه بدهیم اما اگر گروگانها آزاد بشوند، آن تجهیزات و قطعات یدکی را که ایران خریده و پولشان را پرداخته است، از توقیف خارج می کنیم و به ایران می دهیم. از دارائیهای ایران رفع توقیف می کنیم.

ریگان گفت: « وقت آن است که کشورهای متمدن دنیا به تروریستها بگویند در جهان جایی برای تروریسم نیست. با تروریستها از هر نوع که باشند، هیچ گفتگویی مورد ندارد». از او پرسیده شد که گفته بود « یک فکری برای حل بحران گروگانها کرده است»، آن فکرها، کدامند؟ او پاسخ داد: او فکری کرده است همانطور که احتمالاً دیگر مردم نیز فکری کرده اند. اما " فکریایی بیش نیستند" و او از آن بیم دارد که اگر بزبان بیانورد، گروگانها در خطر افتند.

در این مناظره، کارتر، برای اولین بار، گفت: اگر گروگانها آزاد شوند، تمامی تجهیزات و قطعات یدکی خریداری شده، به ایران تحویل خواهند شد. محل تردید است که این پیشنهاد در تهران، که رهبران عمده اش می گفتند ایران علاقه ای به مبادله گروگانها با اسلحه ندارد، اثر معنی داری ببار آورده باشد. پیشنهاد کمی دیر بعمل می آمد.

و دومین عنصر جدید، دستور کار معین کردن ریگان بود: " با تروریستها از هر نوع باشند، هیچ گفتگویی نباید بعمل آید". او در حالی این حکم را صادر می کرد که اداره کنندگان فعالینهای انتخاباتی او، هفته ای پیش از آن، از سومین گفتگو با ایرانیان بازگشته بودند.

بنابر معامله ای پنهانی، در ازاء وعده های سیاسی و نظامی، ایرانیان پذیرفته بودند آزادی گروگانها را به تأخیر بیندازند. و ریگان از یاد برده بود که در ۱۳ سپتامبر، خود او، در پاسخ موافقت آمیزش با چهار پیشنهاد خمینی، موضعی موافق گفتگو گرفته بود.

در ۲۸ اکتبر، هوشنگ لوی، از طریق راگووین، اطلاع داد ایران قصد دارد در فاصله ۵ تا ۱۰ نوامبر، هیأتی را به امریکا بفرستد تا درباره آزاد کردن گروگانها مذاکره کنند. خبر راست شد زیرا ایران، بلافاصله بعد از انتخابات ریاست جمهوری، الجزایر را نماینده و واسطه گفتگو قرار داد.

سیروس هاشمی که به لندن بازگشته بود، در ۳۰ اکتبر، اطلاع داد که وی با رفسنجانی تماس گرفته و او گفته است: ایران تمامی جوابهای لازم را از امریکا گرفته است. بقیه بر عهده ایرانیهاست. تمامی گروگانها آزاد می شوند غیر از آنها که ظن قوی به جاسوس بودنشان می رود. آنها محاکمه خواهند شد. روز بعد اطلاع داد که خمینی تغییر رأی داده و تصمیم گرفته است گروگانها را بلادرنگ آزاد کند. این حرفهای ضد و نقیض معنی نداشت و گزارشگر قصد سیروس هاشمی بر گمراه کردن حکومت کارتر بود.

دستگاه ضد اطلاعات ساختن و پراکندن جمهوریخواهان، در روزهای پیش از انتخابات، سخت بکار بود. برای مثال، تلویزیون WLS در شیکاگو و نشریه های طرفدار ریگان خبر پخش می کردند که هواپیماهای نظامی امریکا، پر از تجهیزات نظامی در راه ایرانند و قرار است در تعطیلات آخر هفته پیش از انتخابات، در ازاء این تجهیزات، گروگانها آزاد شوند.

کیسی باید راضی می بود از اینکه توانسته بود مانع از آن شود که نامزد ریاست جمهوری او، قربانی " اکتبر سورپرایز" بشود. در عوض، کارتر بود که قربانی سازش پنهانی او با ایرانیها شد. ایرانیها به عهده ای که در پاریس بستند، وفا کردند. توطئه ای که کیسی برضد حکومت امریکا چیده و به اجرا گذاشته بود، حکومتی که بشیوه دمکراتیک انتخاب شده بود، کامل بود.

سرانجام کارتر

صبح ۲ نوامبر، جیمی کارتر با این خبر از خواب بیدار شد که مجلس ایران تصمیم مهمی درباره گروگانها اتخاذ کرده است. او که برای فعالیت انتخاباتی در شیکاگو بود، بلادرنگ، به واشنگتن بازگشت. وقتی ساعت ۸ صبح، هلی کوپتر او در کاخ سفید بر زمین نشست، برژنسکی حاضر بود و ترجمه تصمیم مجلس ایران را به او داد. رئیس جمهوری بدون اینکه کلمه ای بر زبان بیاورد، متن را گرفت و همانطور که بسوی دفتر کارش می رفت، آن را خواند.

وقتی کارتر از دفتر کار خود بیرون آمد، گفت: هر چند تصمیم مجلس مبنای خوبی برای مذاکره دربر دارد، اما زمینه های مناسب برای اقدام بیواسطه فراهم نمی آورد. گروگانها، پیش از انتخابات آزاد نمی شوند و احتمالاً تا مدتی پس از آن نیز آزاد نخواهند شد.

همه چیز دیگر شد:

باور کارتر بر این بود که ایران همه چیز بدست می آورد اگر زیر فشار انتخابات ۴ نوامبر، گفتگو را به نتیجه رساند. بعد از انتخابات، ایرانها با کارتری خصم و دیرتر، با ریگانی ستیزه جوتر رویارو خواهند شد.

و چنین شد. کارتر می گفت: « در فهرست شرائط، چیزهایی هستند که ما نمی توانیم بپذیریم. مصادره کردن اموال شاه و جلوگیری از طرح دعاوی مالی اشخاص علیه ایران، کارهایی است که قانون اجازه انجامشان را به ما نمی دهد!»

کارتر دو پیام تهیه کرد. یکی پیامی خصوصی از طریق آلمان غربی به ایران، که قلمروهایی را معین می کرد که توافق بر سرشان نیازمند مذاکره بود، و دیگری پیام به ملت امریکا که همان شب از تلویزیون می فرستاد. در پیام تلویزیونی، تصمیم مجلس را سازنده و در بر دارنده مبنای مناسب برای حل اختلافهای ایران با امریکا خواند.

بیانات کارتر شرافتمندانه و مسئولانه بود اما از لحاظ سیاسی یک فاجعه بود. چرا که گزارش مبهم کارتر منظره همه آن امیدها را زنده کرد که در طول سال پدید آمدند و در کام یاس رفتند. روز بعد، وقتی همه ایستگاههای رادیویی، تلویزیونی، سالی را که بر گروگانها گذشته بود و امیدها که از پی هم به یاس بدل شده بودند، بخاطر آوردند، ضربه فرود آمد.

تا آن ساعت، بنظر نمی رسید که پیروزی از دسترس کارتر بیرون باشد. اما در ۳ نوامبر، پات کادل Pat Caddell، که ارزیاب تحول نظر عمومی نسبت به کارتر بود، به این نتیجه رسید که "تصمیم نگرفته ها" بطرف کارتر متمایل نمی شوند. وی به هامیلتون جوردن که مدیر فعالیتهای انتخاباتی کارتر بود، تلفن کرد و گفت: « همه چیز دیگر شد». کارتر شکست می خورد و ریگان پیروز می شود.

سرهنگ اسکات و هم سلول او در زندان اوین، در ۵ نوامبر، صبح زود، منتظر شنیدن نتیجه انتخابات بودند. دو سه روز پیش از آن، اکبر، یکی از پاسدارها، برای اینکه انسانی به اسکات و رفیق زندانش نشان بدهد، رادیویی به بند آورده بود، که بعد از تصمیم مجلس و اعلان شرائط، آنها بتوانند خبرها را گوش کنند. اکبر بر این باور بود که روز، روزی استثنائی است. او نشست و گوش را به رادیو سپرد و گفت: « خبرهای خوش خواهیم شنید». اکبر افزود: کسی از واشنگتن به ما خبر داده است که کارتر تصمیم دارد با این پیشنهادها موافقت کند. اما توافقی بعمل نیامده است. « امروز روز بزرگی برای همه ما است! »

روز بعد، اکبر جانشین شده بود. جوان دیگری جای و خبرهای انتخابات را برای این دو زندانی آورد. او گفت: کارتر باخت. « ما رئیس جمهوری شما را عوض کردیم.»

پیش از دیدارهای پاریس، نزد ایرانیانی که با گروگانها سر و کار داشتند، باور این بود که گروگانها، کمی بعد از انتخابات ریاست جمهوری، آزاد می شوند. پاسدارها که در پایین سلسله مراتب قرار داشتند نیز جز این نمی دانستند. اما در ۲۴ نوامبر، رادیو اظهارات حجت الاسلام صادق خلخالی را مبنی بر اینکه گروگانها تا انجام مراسم سوگند ریگان، آزاد نخواهند شد، پخش کرد. معروف بود که صادق خلخالی حرفی را می زند که دیگران فکرش را می کنند. سخن او راست بود.

دو شرط جدید امریکا و ورود اسرائیل به صحنه:

در ۲۱ نوامبر، مذاکره کنندگان ایرانی پاسخی نخوت آمیز به یادداشت امریکا دادند: «آنها نمی توانند بهیچرو از شرائطی که مجلس معین کرده است، عدول کنند و پیشنهادهای متقابل آمریکا را برباطه با موضوع می دانند و رد می کنند». بگفته الجزایریها که واسطه بودند، آنچه آنها بدان نیاز داشتند، یک "آری یا نه" ساده و یا تقاضای توضیح بود. کریستوفر، بعد از گفتگوها با الجزایریها، پاسخ "بله اما" تهیه کرد. به هر یک از شرائط ایران، پاسخ مثبت داده شده بود، اما، در هر مورد، خواننده به سند جداگانه ای رجوع داده شده بود که بیانگر شرائط مورد قبول امریکا بود.

متن نهائی که الجزایریها در ۳ دسامبر به تهران بردند، دو اضافه مهم داشت: یکی اینکه مطالبات اتباع امریکا از ایران و اتباع ایران از امریکا، از طریق حکمیت حل و فصل خواهد شد.

اگر مطالبات علیه ایران در دادگاههای امریکا موضوع رسیدگی واقع می شدند، ایران می توانست به مصونیت دولتی استناد کند و هیچیک از مطالبه کنندگان امریکائی موفق به گرفتن حکم بر ضد ایران نمی شدند. اما اگر مطالبات به حکمیت ارجاع می شدند، مطالبه کنندگان می توانستند برنده شوند و طلب های خود را وصول کنند. اگر ایران می خواست این راه حل را مورد توجه قرار بدهد، نخستین علامت واقعی از تغییر موضع، گویای این امر بود که حاضر است برای حل مشکل گروگانها، حتی به شرائط نامساعد نیز تن بدهد.

اضافه دوم این بود که زمان دیگر شده است و راه حل هر چه بشود، ایران باید به زیانهای مالی رضا دهد. اگر حل مشکل گروگانها تا بر سر کار آمدن حکومت ریگان بطول انجامد، هیچ معلوم نیست چه خواهد شد. در این دوره از مذاکرات، مشاور حقوقی کاخ سفید، لوید کاتلر Loyd Cuttler، از کیسی و اعضای دیگر تیم ریگان خواست در گفتگوها شرکت کنند اما آنها نه حاضر شدند در گفتگوها شرکت کنند و نه هیچگونه کمکی کردند.

در ۱۳ نوامبر، نخست وزیر اسرائیل به واشنگتن آمد و برای آخرین بار با کارتر دیدار کرد. وی علاقه اسرائیل را به فروش تجهیزات نظامی به ایران باز گفت و بدون اینکه از فروش تایرهای اف-۴ در سه هفته پیش، سخن بمیان آورد، گفت: «ایرانیها از ما استمداد می کنند و اسرائیل مایل است آن را اجابت کند. منافع درازمدت اسرائیل فروش اسلحه به ایران را ایجاب می کند و این کار، به آزاد شدن گروگانها نیز کمک می رساند».

پاسخ کارتر سخت و خالی از ابهام بود: فروش اسلحه به ایران شکستن محاصره ای است که امریکا ایران را در آن قرار داده است و رفتاری خصمانه نسبت به مصالح امریکا است. کارتر با لحنی قاطع از او خواست تا آزاد شدن گروگانها به ایران اسلحه نفروشد.

بگین قول داد چنین کند اما جدی نبود. دو هفته پس از آن، برای هماهنگ کردن و به سامان رساندن سیاستهای اسرائیل در مورد ایران، از جمله فروش اسلحه به ایران، گروهی را تشکیل داد. اعضای این گروه که خود را فقط "کمیته" می خواندند، از قسمتهای مختلف دستگاه اطلاعاتی اسرائیل، برگزیده شده بودند و همان ۶ نفری بودند که در نیمه اکتبر از سوی اسرائیل برای شرکت در گفتگوها، روانه پاریس شدند. این گروه توسط رئیس خود، مستقیم، با دفتر نخست وزیر در ارتباط بودند. همه اعضای سوگند یاد کردند که حتی اسمی از کمیته نیز نبرند. با وجود این، آری بن مناش گزارش کرد که در ۲۸ نوامبر ۱۹۸۰، به عضویت این گروه درآمده است. وجود گروهی مرکب از افراد دوایر مختلف اطلاعات که خاص ایران تشکیل شده بود، از سوی منابع مختلف تأیید شده است. ژنرال یهوشوا ساگی Yehoshua Saguy که رئیس اطلاعات ارتش اسرائیل از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ بوده است، وجود آن را تصدیق می کند.

سیروس هاشمی: «اگر پول می خواهی، حالا وقتش است».

بلافاصله بعد از دیدارهای پاریس، سیروس هاشمی در تلاش خرید اسلحه برای ایران شد. او و برادرش رضا، با سازندگان و فروشندگان امریکائی اسلحه و یکچند از ایرانیان با نفوذ، از جمله سیروس داوری و جعفر کریمی تماس برقرار کردند. این دو، افسر نیروی دریائی و عضو دفتر خریدهای نظامی در لندن بودند.

در اواخر نوامبر، رضا هاشمی به یک امریکایی پیشنهاد کرد به آنها اسلحه بفروشد. به او گفت: اگر پول می خواهی، حالا وقتش است. زیرا وقتی گروگانها آزاد شدند، ایران دیگر قطعات یدکی نخواهد خواست. رضا همین استدلال را برای فروشندگان دیگر اسلحه نیز می کرد. رضا بر این باور بود که خرید غیرقانونی اسلحه برای ایران و بردن سودهای سرشار، دوره

ای کوتاه، بیش ندارد. زیرا بمحض استقرار ریگان در کاخ سفید، ممنوعیت فروش اسلحه به ایران را لغو می کند و سیل اسلحه و تجهیزات نظامی امریکائی و دیگر قطعات یدکی از سوی اسرائیل به ایران روان خواهد شد.

بسیاری از فعالیتهای برادران هاشمی در این دوره، بر ما آشکارند. زیرا تحت نظر «اف. بی. آی» بودند. در اوت ۱۹۸۰، بظاهر، سیا از حکومت کارتر خواست اجازه دهد دستگاه شنود دقیقی در دفتر کار سیروس هاشمی کار گذاشته شود. دلیل تقاضایش این بود که احتمال دارد وی عامل یک دولت خارجی، به احتمالی ایران، باشد. در ۲۹ اوت با تقاضا موافقت شد. اما این دستگاه تا ۱۴ اکتبر، درست پیش از دیدارهای پاریس، بطور کامل مستقر نشد.

تحت نظر قرار گرفتن برادران هاشمی، بنا بر ایجابات امنیت ملی، بدستور حکومت کارتر شد. اما در عمل بکار گمرک آمد تا دو برادر، رضا و سیروس را به جرم قاچاق اسلحه، تحت تعقیب قرار دهد. کاخ سفید در اواسط ماه نوامبر از ماجرا آگاه شد و آن وقتی بود که مقامات گمرک با لوید کاتلر تماس گرفتند و به او گزارش کردند که دلایل مسلم حاکی از آنند که این دو برادر اسلحه قاچاق می کنند و پرسیدند: آیا مانعی در تعقیب جنائی آنها نمی بینیم؟

این سخن کاتلر را لرزاند. زیرا او، روزی پیش، در ۱۵ نوامبر، با سیروس هاشمی دیدار کرده و با او درباره گشودن مجرای بانکی گفتگو کرده بود. معنای "مجرای بانکی" این بود که بانکهای بزرگ آمریکا با ایران بر سر گروگانها گفتگو کنند. کاتلر پس از کسب نظر، پاسخ داد، مانعی وجود ندارد. از ۲۳ نوامبر، دفاتر سیروس هاشمی تحت نظر در آمدند و تا ۲۳ فوریه ۱۹۸۱، تحت نظر ماندند.

توضیح: گاری سیک، در مصاحبه ها که بعد از انتشار کتاب بعمل آورده، خواستار شده است، نوارها و مدارکی که نزد «اف. بی. آی» بایگانی هستند، منتشر شوند. و پرسیدنی است چرا حکومت کارتر که خود دستور داده بود برادران هاشمی تحت نظر «اف. بی. آی» قرار بگیرند، نخواست سر از کار این برادران در آورد و به موقع از سازشهای پنهانی مطلع شود؟ آیا حق با کسانی نیست که بلبشو در مدیریت را "کارتریزیسیون" اصطلاح کرده اند؟

بهبانه تراشهای ایرانیها و ترس ریگان و دیدار شبانه میز با هاشمی:

بظاهر، کارها موافق برنامه پیش می رفتند. اما در ۱۹ دسامبر، حکومت کارتر پیامی از ایرانیها دریافت کرد که امید دست یافتن به توافقی را پیش از روی کار آمدن حکومت ریگان از میان می برد. ایران از امریکا می خواست به سپردن تضمین هائی تن بدهد که در موافقتنامه نیامده بودند:

* پیش از آنکه گروگانها آزاد شوند، دولت امریکا باید ۹/۶ میلیارد دلار پول ایران را بعلاوه بهره آن و نیز طلای امانت نهاده شده نزد فدرال رزرو بانک را به بانک مرکزی الجزایر بسپرد.

* و نیز باید ۴ میلیارد دلار به بانک مرکزی الجزایر، بابت ضمانت بازپرداخت وجوه ایران که در قیدهای قضائی هستند بسپارد.

* امریکا متعهد شود بابت گروگانگیری و تصرف سفارت، هیچگونه خسارتی مطالبه نکند.

* دولت امریکا باید برآوردی از دارائیهای شاه در ایالت متحده را به ایران تسلیم کند و بابت تأمین بازپس داده شدن آنها، ۱۰ میلیارد دلار ودیعه بسپرد.

* اگر امریکا خواستهای بالا را برآورد سازد، ایران موافقت می کند اقساط پرداخت نشده تمامی وامهای خود را به بانکهای امریکا بپردازد و به بانک مرکزی الجزایر اجازه می دهد از وجوه ایران، مبلغ یک میلیارد دلار، بابت تضمین سر رسیدهای آینده در اختیار بگیرد.

* و نیز ایران می پذیرد بابت مطالبات دیگر نیز، یک میلیارد دلار نزد بانک الجزایر بسپرد ...

مجموع پولی که ایران مطالبه می کرد، بلادرنگ، به بانک الجزایر ریخته شود، ۲۴ میلیارد دلار می شد. تقاضاهای سخت باور نکردنی، در واشنگتن همه را بهت زده کردند. امریکا نمی توانست بابت مطالبات و دعاوی ایران که مبلغ آن در آینده معین می گشت، پیشاپیش تضمین بسپرد. هر امریکائی تقاضاهای ایران را خواند، گفت ایرانیها جدی نیستند. با اینها نمی شود گفتگو کرد.

ایران، در ۲۱ دسامبر، خلاصه ای از مطالبات خود را منتشر کرد. این اول بار بود که غیر علنی بودن گفتگوها را نقض می کرد. امریکا نیز با انتشار متن پیامهایش به ایران بدان پاسخ داد. این مبادله علنی، پنداری پایان جریان گفتگوها در شکست بود.

قطع گفتگوها توجه ریگانیان را به خود جلب کرد. ترس آنها این بود که حکومت کارتر پیش از پایان ریاست جمهوری کارتر، مشکل را حل نکند. در آن صورت، آنها وارث مشکل می شدند. و نخستین کار حکومت ریگان در سیاست خارجی، حل همان مشکلی می شد که کار کارتر را ساخته بود. اگر چنین می شد، برای ریگان فرصتی فراهم نمی آمد تا که آن "فکرها" را به عمل در آورد؟

بر اثر ترس، ادوین میز که سرپرست گروهی بود که باید امور ریاست جمهوری را تحویل می گرفتند، در ۲۱ دسامبر، شبانه، بدیدار سیروس هاشمی رفت. روبرت مک کوئین، مأمور اداره مهاجرت و تابعیت، آن روز عصر، وقتی می خواست خانه هاشمی را ترک گوید، همسر هاشمی به او گفت: میز امشب برای شام به اینجا می آید. مک کوئین چند روزی بود، برای تحقیق در اطراف فروش غیرقانونی "گرین کارت"، به خانه سیروس هاشمی می رفت. همسر سیروس در این تحقیق با او همکاری می کرد. مک کوئین که بعدها کارآگاه خصوصی شد، به شنیدن خبر، یکه خورد و آن را به سرپرست خویش، گزارش کرد. و سرپرست در پی تحقیق در درستی خبر شد و آن را صحیح یافت.

با آنکه میز و گروه تحت سرپرستی او، به کار تحویل گرفتن امور ریاست جمهوری مشغول بودند، به این عنوان که وقت ندارند، نمی پذیرفتند که درباره گروگانها و گفتگوهای در جریان، توجیه بشوند، اما تا دیدند مذاکرات قطع می شوند، میزدقت پیدا کرد و به نزد هاشمی، به صرف شام رفت. حالا دیگر می خواست مطمئن شود که گروگانها در روز اول زمامداری ریگان آزاد می شوند.

چند روز بعد از این دیدار شبانه میز با هاشمی، ریگان در پیام سال نو، از گروگانها سخن بمیان آورد. گفت: «گروگانگیران از امریکا می خواهند تقاضاهایشان را برآوریم تا آنها را به ما برگردانند. حال آنکه گروگانگیران جانیان و آدم ربایانی هستند که قوانین بین المللی را زیر پا گذاشته و این بیگناهان را اسیر و اینهمه مدت در اسارت نگاه داشته اند». چهار روز بعد از آن، وی، با همان لحن، ایران را بخاطر تقاضای "میلیاردها دلار" انتقاد کرد و گفت: «آیا به این آدم ربایان وحشی باج هم باید بدهیم؟ وی می گفت: نمی خواهد سخن او پیامی به تهران تلقی شود. «اما اگر آنها می خواهند آن را پیامی بخود تلقی کنند تعبیرش اینست که پیش از آمدن من، کار را تمام کنید و گرنه بسیار خوشحال می شوم سر و کار شما با من بیفتد».

تنها چند هفته پیش از آن، کیسی و دیگر ریگانیان، از برآوردن تقاضای کارتر دایر بر این که ریگان موضعی چنان قوی اتخاذ کند که حل مشکل گروگانها را آسان سازد، امتناع کردند. و حالا او اینسان تهدید می کرد.

دو پیشنهاد مساعد ایران، و بیانیه الجزیره چگونه تدوین شد.

وارن کریستوفر و گروه مذاکره کننده اش نگاه دومی به پیشنهادهای انفجارآمیز ایران کردند. پذیرفتن تقاضای میلیاردها دلار غرامت غیرممکن بود. اما دو پیشنهاد بودند که نظر واشنگتن را بخود جلب کردند: ۱- ایران آن شیوه رسیدگی به درخواستها را می پذیرفت که از لحاظ مطالبات امریکا، مساعد بود. و ۲- با کمال تعجب، ایران حاضر می شد وامهائی را که در دوران شاه از بانکهای امریکائی گرفته شده بودند، بپردازند. و نیز، ایرانیان قانع شده بودند که دارائی شاه را از طریق دستگاه قضائی امریکا مطالبه کنند و از تقاضای خود درباره صورت ریز دارائیه چشم پوشیده بودند.

توضیح: در همان زمان که یادداشتی حاوی مطالبات و گذشتهها تسلیم حکومت امریکا شد، توضیح داده ام که هدف از آن، یکی به تأخیر انداختن آزادی گروگانها و دیگری پوشاندن بخششائی بود که از جیب مردم ایران به قدرت امریکا می کردند. در عمل، از آن مطالبات چشم پوشیدند و هم این بخشها را کردند.

هیأت الجزایریها در ۲۹ دسامبر، بقصد مشاورت، وارد واشنگتن شد. در تهران جنبه های مثبت پیشنهادهای ایران را برداشته و تقاضاهای غیر واقع بینانه و یا توهین آمیز آن را نادیده گرفتند. پیشنهادی را آماده کردند و به واشنگتن آوردند. پیشنهاد جدید، شامل دو پیشنهاد ایران و مواردی بود که دو طرف با آن موافقت کرده بودند. به این متن عنوان "بیانیه" دادند. با این تدبیر، ایران و ایالات متحده امریکا به الجزایر بود که قول می دادند و نه به یکدیگر. با اینکار، الجزایریها ایرانیان را از گیری بدر آوردند.

حکومت امریکا موافقت کرد مبلغ ۷/۳ میلیارد دلار را به حسابی در بانک مرکزی الجزایر واریز کند. این مبلغ، آن مقدار از پول توصیف شده ایران بود که می توانست بلافاصله آزاد شود. دولت امریکا می پذیرفت بهره این پول را نیز، وقتی الجزایر آزادی صحیح و سالم گروگانها را تصدیق کرد، بپردازد. مبلغ ۲/۲ میلیارد دیگر در قید رسیدگی دادگاههای امریکا به دعاوی بود و نمی توانست آزاد بشود. حکومت امریکا با پیشنهاد ایران دائر بر ریختن پول از سوی ایران به حسابی برای تضمین پرداخت مطالبات، موافقت می کرد بشرط آنکه موجودی آن هیچگاه از ۵۰۰ میلیارد دلار کمتر نشود. درباره دارئیهای شاه، ایالات متحده اراده خود را مبنی بر توقیف دارئیهای موجود تکرار می کرد و قول می داد اطلاعات درباره دارئیهای دیگر او را گرد آورد و دسترسی ایران را به دادگاه های امریکا، آسان بگرداند.

این پیشنهاد را هیأت الجزایری در ۳ ژانویه به بهزاد نبوی داد. اگر تا ۱۶ ژانویه پاسخ موافقی داده نمی شد، دیگر حکومت کارتر نمی توانست مقدمات اجرای موافقت نامه را در فرصتی که برایش می ماند، فراهم آورد. این شد که گفت: اگر تا این تاریخ جواب موافق نباشد، حکومت امریکا خود را از قید تعهدها که بر عهده گرفته است، رها می داند.

و ناگهان ایران تسلیم شد و بخششی حیرت انگیز کرد

بهزاد نبوی و مشاوران او، تقاضای ۲۴ میلیارد دلار را از یاد بردند و به خواستن توضیح درباره این و آن پیشنهاد، بسنده کردند. کریستوفر و گروه او به الجزایر رفتند تا پرسش و پاسخ ها با سرعت انجام بگیرند. توجهات ایران حالا دیگر بر روی دارئیهای توقیف شده ایران متمرکز شده بودند. آنها خواهان آزاد شدن ۹/۶ میلیارد دلار بودند. حال آنکه حکومت امریکا می گفت تنها ۷/۳ میلیارد آن می تواند، بلادرنگ، آزاد شود. وام ایران به بانکهای امریکا نیز مشکل بزرگ دیگر بود. ایرانیها حاضر بودند تمامی قسطهای عقب افتاده را بپردازند اما بانکها خواهان وجه الضمانی برای سر رسیدهای آینده بودند. دو هفته ای، هیچ گونه پیشرفت واقعی در گفتگوها حاصل نمی شد. اما در ۱۵ ژانویه، روزی پیش از سر رسید مهلتی که حکومت امریکا معین کرده بود، ناگهان ایران چرخش ۱۸۰ درجه ای کرد. نبوی و مشاوران او موافقت می کردند تمامی قرضهای ایران را به بانکهای امریکا، نقد، بپردازند. هیچیک از دو طرف، فکر این راه حل را نیز نکرده بود زیرا زبانی بزرگ برای ایران دربر داشت. معنی این موافقت آن بود که ایران مبالغ بزرگی پول می پردازد تا خود را از بن بست گروگانها بدر آورد. این امتیاز فوق العاده ای بود که ایران می داد و در ایران، خونها را بجوش آورد. بنی صدر بعدها واکنش آن روز را اینسان توصیف کرد:

« در ۱۵ ژانویه، بهزاد نبوی بناگهان سر خر را برگرداند. نه تنها از ۲۴ میلیارد دلار چشم پوشید بلکه پذیرفت تمامی وامهای ایران را، نقد، بپردازد. چه چرخشی!! ... تنها ۶ روز مانده به روی کار آمدن ریگان، هر کس از سازشهای پنهانی اینان با رئیس جمهوری آینده آگاه بود، سر در می آورد. نبوی این بدل و بخششها، در آخرین لحظه را، از آن رو می کرد تا که آزادی گروگانها هدیه آغاز زمامداری ریگان بگردد.»

علیرضا نوبری، رئیس بانک مرکزی، در هیأت بهزاد نبوی نبود اما مسئول پول و سیاست پولی کشور بود. بنا بر قول نوبری، معاون او، در جلسه ای در نیمه ژانویه، به انتظار نبوی نشسته بود. نبوی وارد شد و بدون دادن هر گونه توضیحی، گفت: « تصمیم گرفته شده است پول را به بانکهای امریکا پس بدهیم.» نوبری گروگانگیری را مخالف منافع ایران می دانست و برای رها کردن آنها می کوشید اما این مانور در آخرین لحظه را زیانبار و غیرلازم می دانست.

نوبری، بمحض اطلاع از تصمیم، آن را افتضاح آمیز یافت و نامه ای در ۱۵ صفحه به ۲۷۰ نماینده مجلس نوشت. در این نامه توضیح داد که این موافقتها با ۴ شرط خمینی مخالفت آشکار دارند. نوبری بیاد می آورد که تمام شب، ماشینهای فتوکپی کار می کردند تا صبح، پیش از آنکه نمایندگان رأی بدهند، نامه بدست آنها برسد. اما هیچ اثر نکرد.

نوبری نامه ای نیز به خمینی نوشت. اما بقول خود او، خمینی نامه او را "به گوشه ای پرت کرد". چند ماه بعد، نوبری بیدار خمینی رفت و فرصت را مغتنم شمرد و به او توضیح داد که این تصمیم به زیان ایران بود و نباید پولها را می دادند. خمینی در پاسخ گفت: « از تصمیم مطلع شده و از زیانهای مالی آن خوب آگاه بوده است.»

بورگه، وکیل دادگستری فرانسوی که به قطب زاده نزدیک بود و از نزدیک رویدادها را پی می گرفت، می گوید: ملاهای رادیکال دوروبر خمینی فشار سختی به نبوی وارد می کردند تا وی پیش از ۲۰ ژانویه بحران را حل کند. این فشار سبب چرخش ۱۸۰ درجه ای نیمه ژانویه شد.

توضیح: آقای بهزاد نبوی بهنگام امضای موافقتنامه الجزیره، در حضور جمع گفته بود قرارداد ۱۹۱۹ را وثوق الدوله امضاء کرد و قرارداد ۱۳۵۹ را بهزاد نبوی امضاء می کند. از این بیان و نیز از اظهارات او در جلسه غیرعلنی مجلس، پس از اعلام جرم بنی صدر، اینطور مستفاد می شود که وی می خواسته است، بگوید تحت فشار، این موافقتنامه را امضاء می کند. اگر چنین باشد، خیانت او، از لحاظی به خیانت وثوق الدوله و از لحاظی دیگر به خیانت تقی زاده در امضای قرارداد ۱۹۳۳ نفت می ماند. جز اینکه بهزاد نبوی شخصیت حقیرتری داشت چرا که در آن ایام، خمینی نیز آن توان را نداشت که او را به خیانت ناگزیر کند. این مقایسه را نه بخاطر ارزیابی این شخص که از راه اهمیت درس تجربه انجام دادم: اگر روشنفرو تاریا با ملاتاریا همدستی نمی کرد، استبداد وابسته بازسازی نمی شد.

به تازگی آقای بهزاد نبوی مقاله ای نوشته است. توضیح او درباره پولها را با این فصل از کتاب گاری سیک مقایسه کنید، از واقعیت، آسان که روی داده است، آگاه خواهید شد.

جمشید هاشمی بیاد می آورد که مرکز اصلی فشار در امریکا بود: سیروس هاشمی در اواسط ژانویه، در هتل شری ندرلاند Sherry Netherland نیویورک، جلسه ای با شرکت کسانی از تیم تحویل و تحول ریاست جمهوری ریگان و نمایندگان ایران و یک اسرائیلی ترتیب داد. در این جلسه، به ایرانیان گفته شد: اگر در ۲۰ ژانویه گروهانها آزاد نشوند، "معامله بی معامله". جمشید می گوید این پیام جمهوریخواه ها را شخص ریچارد آلن به ایرانیها ابلاغ کرد. (آلن می گوید مسافرتی به نیویورک نکرده است و تا روز انجام مراسم سوگند در واشنگتن بوده است) یک مقام ارشد گمرک امریکا که آن ایام از نزدیک با سیروس هاشمی کار می کرد، نیز، گفت: در آن روزها میان جمهوریخواه ها و ایرانیها تماسها برقرار بودند و پیامی چنین به ایرانیها ابلاغ شد.

امرهای واقع شناخته، بر این امر دلالت می کنند که فشار از امریکا وارد آمده است: جمهوریخواه ها سخت نگران بودند که مبادا مشکل گروهانها را به ارث ببرند. ریگان خود دو نوبت، در علن، خواست ایران بحران گروهانها را پیش از آغاز زمامداری او، حل کند. گزارشهای معتبر براینند که کیسی و میز با سیروس هاشمی رابطه داشته اند و او که جلسه نیویورک را ترتیب داده بود، بر پایه منظمی با ایران رابطه داشت.

برگردیم به تهران، در ۱۷ ژانویه، بنی صدر به خمینی نامه نوشت: « این موافقتنامه ننگین است. تسلیم خفت باری است و در تاریخ بنام شما می ماند. از امضاء شدن آن جلوگیری کنید.» پاسخی از خمینی شنیده نشد. ۱۲ روز بعد از آن، بنی صدر سفیر الجزایر را سرزنش کرد که چرا الجزایر واسطه عقد قراردادی، برای ایران تا اینحد زیانبخش، شده است؟ سفیر در جا پاسخ داد: تقصیر از ما نبود. ما واسطه توافق با کارتر بودیم. واسطه معامله دیگر، معامله ای که بهشتی و رفسنجانی با ریگان کردند نبودیم. در آغاز گروهانگیری، حدود ۱۲ میلیارد دلار پول ایران توقیف شد. بلحاظ قید و بندهای حقوقی و قضائی، ۸ میلیارد آن قابل پرداخت به حساب ایران، بهنگام آزاد شدن گروهانها بود. وقتی گروهانها آزاد شدند، این پول به این ترتیب تسهیم شد:

* ۳/۶۷ میلیارد دلار بابت وامهایی که بانکهای امریکا به ایران پرداخته بودند، برداشت شد.

* ۱/۴۲ میلیارد دلار به حساب تضمین مطالبات امریکائیان از ایران، ریخته شد.

* ۲/۸۸ میلیارد آن به ایران بازگردانده شد.

افزون بر این، از ۲/۲ میلیارد دلار که در قید دعاوی بود که به دادگاه ها تسلیم شده بودند، یک میلیارد به حساب مخصوص واریز می شد. به دعاوی، در یک دادگاه بین المللی رسیدگی می شد و مطالبات شهروندان و شرکتهای امریکائی که ثابت می شدند، از این حساب پرداخت می گشتند.

توضیح: بیاد بیاورید که نویسنده کتاب نوشته بود این وامها از طریق طرح دعوا در دادگاه ها قابل وصول نبودند.

ایران دیگر حتی از توقیف خارج شدن قطعات یدکی و تجهیزات نظامی را مطالبه نمی کند!

دست آخر، ایران حدود ۴ میلیارد دلار، یعنی یک سوم از پولش را، پس گرفت. دو سوم آن را در ازاء گروهانگیری از دست داد. یعنی در ازاء هر گروهان، ۱۵۰ میلیون دلار خسارت پرداخت. بابت هر گروهان، روزانه ۳۰۰ دلار!

اما زبانی بزرگتر از این به ایران وارد آمد: در ماههای سپتامبر و اکتبر، پرزیدنت کارتر پیشنهاد کرد قطعات یدکی و تجهیزات نظامی ایران را آزاد کند. اما ایران، بعد از اظهارات ۲۱ اکتبر خمینی، آنها را نخواست. موضوع اسلحه، از ۴ نوامبر تا ۲۰ ژانویه، در مذاکرات هیچ بمیان نیامد. با وجود آنکه در ۲۸ اکتبر، کارتر اظهار کرد آماده است تمامی تجهیزات نظامی ایران را از توقیف خارج کند و با وجود اینکه ایران در جنگ بر سر حیات ملی خود بود، چه پیش آمد و چرا ایران اسلحه و قطعات یدکی خود را نمی خواست؟ در موافقتنامه الجزیره، هیچ اشاره ای به این اسلحه و تجهیزات و قطعات، نیست و تا این زمان، ۱۹۹۱، هنوز در امریکا، بحال توقیفند!

ایرانیها چرا تن به این زیان بزرگ دادند؟ آنها نسبت به امور مالی لاقید نبودند. احتمالاً می پنداشتند بیشتر از آنچه از دست می دهند، از ریگان باز می ستانند. اما اگر ریگان، توافقی را که آنها با کیسی بعمل آورده بودند، از یاد می برد، چه؟ قدر مسلم، پوکر بازی کرده بودند و امیدی جز این نداشتند که ریگان بوعده ها وفا کند.

توضیح: این اول بار و آخر بار بود که سازش کنندگان بابت گروگانها غرامتی چنان سنگین پرداختند. اسلحه و قطعات یدکی را نیز نخواستند زیرا امیدشان این بود که در ایران کار رئیس جمهوری را می سازند و با اسلحه کافی که دستگاه ریگان در اختیارشان می گذارد، بر عراق چیره می شوند.

سالی بعد، احساس فریب بشدت آزارشان می داد. ریگان جز به اندازه ای که بتوانند جنگ را ادامه بدهند، اسلحه و مهمات نمی داد. این اسلحه و مهمات را نیز از طریق اسرائیل می داد. گروگانگیری و عملیات انتحاری در بیروت، واکنشهای این احساس فریب بودند.

چه برای کجا؟

موافقت نامه الجزایر، به امضای دو طرف رسید. ریختن پول به چند حساب خاص شروع شد. به نظر می رسید برای کارتر، آن فرصت باقی می ماند که بعنوان رئیس جمهوری از گروگانهای آزاد شده، استقبال کند. در آخرین لحظه، ایران ایرادی درباره یکی از حسابها گرفت و رفع این ایراد، یک روز وقت برد.

سرانجام، ساعت ۸ و ۴ دقیقه صبح روز ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، نقل و انتقالات بانکی به انجام رسیدند و دولت الجزایر گواهی های وصول را برای ایران فرستاد. همه کارها انجام گرفتند و دیگر ایراد رفع نشده ای نماند. پس باید گروگانها در ریاست جمهوری کارتر آزاد می شدند. اما تهران به مدت ۳ ساعت سکوت مطلق کرد. تا ساعت ۱۲ و ۵ دقیقه، وصول گواهیها را اعلان نکرد. یعنی تا چند دقیقه بعد از شروع مراسم ادای سوگند. ۳۰ دقیقه بعد، دو هواپیمای الجزایری که از روز پیش در فرودگاه مهرآباد، آماده بود، به پرواز درآمد و گروگانها، همه در آن بودند. وقتی هواپیماها فضای ایران را پشت سر گذاشتند، پرزیدنت ریگان، نخستین بیان رسمی ریاست جمهوری خود را کرد: «گروگانها آزاد شدند».

جای هیچ شک نیست که ایرانیان زمان بندی کرده بودند آنچنانکه گروگانها همزمان با آغاز زمامداری ریگان آزاد شوند. زمان بندی آنقدر دقیق بود که هیچ نمی توان آن را به تصادف نسبت داد. در آن ساعات پر تنش، ناظران حاضر در تهران، گزارش می کردند که پاسدارها به ساعت های خود نگاه می کردند تا ببینند لحظه ای که باید اجازه پرواز بدهند، کی می رسد؟..

رفتار ایران و اسپین دهن کجی به کارتر تلقی شد و کم بودند کسانی که می دانستند این رفتار بر وفق توافقی بعمل آمد که ماه ها پیش ویلیام کیسی بانجام رسانده بود.

وقتی انتخابات به انجام رسید و ریگان برنده شد، ایران بخش بزرگی از قدرت معامله را از دست داد. وقتی گروگانها به خانه باز گشتند، ناتوانی ایران باز هم بیشتر شد. ریگان بیشترین سود سیاسی را کرد و از هیجان و شادمانی ملی فزونترین بهره را برد. در ماه دسامبر، ایرانیان را "بر بر" خواند و گفت مبارزه با تروریسم در رأس برنامه هایش قرار دارد. با وجود سود بزرگی که موافقتنامه الجزیره برای امریکا داشت، بسیاری از اطرافیان ریگان، معامله با تروریستها را شرم آور می دانستند و نظر می دادند که نباید آن را اجرا کرد ...

ریگان گفته بود با تروریستها مذاکره نخواهد کرد. به گروگانگیران درسی سخت عبرت آموز خواهد داد و بهنگام زمامداری، مذاکره نکردن با تروریستها را اصلی از سیاست حکومت خویش قرار داد. با وجود این:

تنها سلاح ایران:

با آزاد شدن گروگانها، تنها سلاحی که در دست ایران ماند، سلاح تهدید حکومت ریگان به افشای سازش پنهانی بود. اما اگر ایرانیها پرده از سازش بر می داشتند، برای خود آنها همانقدر ویرانگر بود که برای ریگان و حکومت او بود. بخصوص که اسرائیل هم در انجام معامله پنهانی و هم بعنوان واسطه فروش اسلحه به ایران نقش اساسی داشت. افشای معامله، در ایران عصیان بر می انگیزد. هنوز افشا نشده، بقول بنی صدر، بهزاد نبوی بخاطر موافقتنامه پر زبانی که امضاء کرده بود، نسبت به جان خود بیمناک بود.

بیشتر از ترس افشا شدن راز پنهان، موقعیت ایران بود که نگرانی می آورد. ایران در جنوب مرزهای اتحاد شوروی، بزرگترین و پرجمعیتترین کشور نفت خیز بود و با توجه به توسعه طلبی اتحاد شوروی و میلش به دستیابی به آبهای گرم، نمی شد به ناتوانی آن، رضا داد. از سوی دیگر، اسرائیل مصمم بود حتی در صورت تحریم امریکا، به ایران اسلحه بدهد و ریگان نمی خواست از آغاز، روابط امریکا را با اسرائیل بحرانی کند.

با وجود این، وقتی ریگان در ۲۳ ژانویه از زبان ریچارد آلن مشاور امنیتی خود شنید نویسنده زن امریکائی، سینتیا دیر Cynthia B. Dwyer، همسر دوست آلن، در زندان ایرانیها است، گفت: «به ایرانیها بگوئید (تا وقتی «دیر» آزاد نشده) معامله بی معامله!».

پیام ریگان به ایران ابلاغ شد و اثری قاطع بخشید. نه تنها دیر در ۱۰ فوریه آزاد شد، بلکه زن ایرانی - امریکایی کارمند رکول اینترنشنال Rockwell International و دو کشیش انگلیسی نیز آزاد شدند. اینان، همه، به جاسوسی متهم بودند. یک هفته بعد از آزاد شدن دیر، حکومت امریکا اعلان کرد که موافقتنامه الجزایر را به تمامه اجرا خواهد کرد.

ریچارد آلن، بعدها، گفت: قصد ریگان از "معامله" قسمتهای انجام نشده موافقتنامه الجزیره بوده است. شاید چنین باشد. اما پیام از مجاری دیپلماتیک به ایران ابلاغ نشد. در شورای امنیت ملی، یک میز مخصوص خاورمیانه وجود داشت و متصدی آن، هنوز من بودم. از این پیام هیچ ندانستم. مقامهای کلیدی وزارتخانه که باید این پیام را از راه سوئیس یا آلمان، یا الجزایرها یا مجاری ممکن دیگر به ایران ابلاغ کنند، هیچگاه از پیام و چگونگی رسیدنش به تهران، آگاه نشدند. این پیام، یک پیام معمولی نبود. این نخستین ارتباط مهم میان حکومت ریگان با ایران، آنهم پس از ماجرای گروگانگیری بود.

طرح چند سؤال جا دارد: اگر قصد ریگان این بوده است که اگر «دیر» آزاد نشود، حکومت او باقی مانده موافقتنامه الجزیره را اجرا نمی کند، چرا آن را از طریق مجاری نفرستاد که موافقتنامه الجزیره با استفاده از آنها، به سامان رسید؟ در روزهای اول حکومت ریگان، چه مجرائی میان آن و ایران وجود داشت که نه شورای ملی امنیت و نه وزارت خارجه، از وجودش آگاه نبود؟

ارتباطات با تهران بسیار مشکل بود. بیش از یک سال وقت صرف شد تا وسائل مطمئن و راه امن برای رساندن پیام به تهران، تدارک شوند. جای تعجب دارد که حکومت ریگان، توانسته باشد پیامی به این اهمیت را، بدون استفاده از مجاری برقرار شده، به ایران برساند. پس این حکومت مجاری ارتباط خاص خود را با ایران داشته است و این مجاری در زمان فعالیتهای انتخاباتی برقرار شده است.

توضیح: با آنکه موافق قانون اساسی، موافقتنامه ها با دولتهای خارجی را رئیس جمهوری باید امضاء می کرد، رئیس جمهوری ایران موافقتنامه الجزیره را ندید و امضاء نکرد و بطریق اولی، از پیام ریگان نیز آگاه نشد.

در ۲۸ ژانویه، الکساندر هیک، وزیر خارجه، نخستین کنفرانس مطبوعاتی خود را برگزار کرد. از او درباره تروریسم و رابطه با ایران و فروش اسلحه پرسیدند. وی تمامی تقصیر را بگردن شورویها انداخت و کوشید بر نقش ایران در تروریسم بین المللی تأکید نکند و گفت: آینده روابط دو کشور، بستگی به رفتار ایران دارد. اما پاسخ او درباره فروش اسلحه، نه دو پهلو بود و نه ابهام داشت: «هیچ اسلحه ای، تحت هیچ عنوان به ایران فروخته نخواهد شد».

وقتی هیک این اظهارات را می کرد، اسرائیل فروش اسلحه را تدارک دیده بود. فروشهای کوچک، بلافاصله بعد از آزاد شدن گروگانها، انجام گرفته بودند. ساموئل لوئیس Lewis، سفیر امریکا در اسرائیل، موضوع را با بگین در میان گذاشت و بگین گفت: با آزاد شدن گروگانها، ممنوعیت فروش دیگر محلی ندارد.

لوئیس گفتگو را به واشنگتن گزارش کرد. مقامهای رسمی وزارت خارجه به او دستور دادند به این فروشها اعتراض کنند. اما در همان حال، طرف های تماس او در اسرائیل، به او گفتند فروشها با موافقت واشنگتن بعمل می آیند. هیک، در دو سفری که در ۱۹۸۱ به خاورمیانه کرد، موضوع را بطور خصوصی، با اسرائیلی ها مورد گفتگو قرار داد. بدینسان، امریکا، بطور رسمی، مخالف فروش اسلحه بود اما هیک هیچگاه برای متوقف کردنش، وارد عمل نشد.

یک مقام عالیرتبه کاخ سفید در دوره ریگان گفت: در ۱۹۸۰، بعد از بحث ها که میان مک فارلین، که آن زمان، عضو دفتر هیک بود، با داود کیمچی، معاون وقت موساد، بعمل آمدند، هیک فروش اسلحه به ایران را تصویب کرد. در طول دسامبر ۱۹۸۱، کیمچی در سه نوبت محرمانه با مک فارلین، در ژنو و واشنگتن و بیت المقدس، دیدار و گفتگو کرد. قصد او این بود که تدابیر لازم برای مخفی نگاهداشتن این فروشها به اجرا گذاشته شوند. مک فارلین، خود، گفت: او "بطور کلی"، از فروشهای اسلحه در ۱۹۸۱، اطلاع داشته است اما انکار کرد که آن را تصویب کرده باشد. داوید ساترفیلد Saterfield، افسر وزارت امور خارجه، که آن زمان، مسئول میز اسرائیل در وزارت خارجه بوده است، سالها بعد، تأیید کرد که هیک به اسرائیلیها گفت: "علی الاصل" [با فروش اسلحه به ایران] موافقت داریم. اما امریکا، پیش از هر فروش باید با فهرست فرآورده هائی که به ایران فروخته می شود، موافقت کند. یک مقام ارشد وزارت دفاع می گوید: کمی بعد از روی کار آمدن ریگان، از طرف هیک درباره فروش مقادیر مهم اسلحه به ایران، از ما پرسیدند. اما دیگر هیچ اطلاعی ندادند و او از تصمیم نهائی بی اطلاع است. ژنرال آوراهاام تمیر Avraham Tamir، مقام ارشد وزارت دفاع اسرائیل، خود دست اندر کار این فروشها بوده است. او می گوید هیک بعد از گفتگو با آریل شارون، وزیر دفاع اسرائیل در ۱۹۸۱، بصراحت با فروش اسلحه به ایران موافقت کرد. در ۱۹۸۲، موشه آرن Arens، سفیر اسرائیل در امریکا، فروش اسلحه به ایران را، با موافقت امریکا تصدیق کرد. وی به روزنامه بوستون گلاب Boston Globe گفت: نه تنها امریکا از فروش اسلحه به ایران اطلاع داشت، بلکه فروشها، به تصویب مقامات عالی حکومت امریکا می رسیدند.

هیک تکذیب می کند که به صراحت با فروش اسلحه موافقت کرده باشد. اما تکذیب نمی کند که اسلحه بفروش رسیده است. او می گوید: « اگر اسلحه بفروش رسیده است، به یمن حسن خدمت مقامی در کاخ سفید بوده است.»

چرا اسلحه از راه اسرائیل به ایران فروخته می شدند؟

امریکا تحریم فروش اسلحه به ایران را لغو کرده بود. بدینخاطر بود که اسلحه از راه اسرائیل به ایران فروخته می شدند. دادن اجازه فروش اسلحه به اسرائیل احتمالاً نخستین قانون شکنی حکومت ریگان بوده و فردای رسیدن به حکومت انجام داده است.

بنا بر گفته یک مقام اطلاعاتی ارشد، بلافاصله بعد از آزاد شدن گروگانها، اسرائیل معادل ۳۰۰ میلیون دلار به ایران تجهیزات نظامی فروخت. یک مقام ارشد اسرائیلی می گوید: اسلحه و تجهیزات امریکائی که اسرائیل به ایران می فروخت، قطعات اف - ۴ تانکهای ام - ۴۸ و ان - ۱۱۳، به مبلغ ۲۴۰ میلیون دلار، بودند.

ویلیام نورث روپ Northrop، افسر اطلاعاتی اسرائیل، تحت قسم، گفت: در ۱۹۸۱، اسرائیل معادل ۲۴۰ میلیون دلار تجهیزات به ایران فروخت. به سفیر امریکا اطلاع داده شد و به اسرائیل گفته شد امریکا تجهیزات فروخته شده را جانشین خواهد کرد.

عاملان فروش اسرائیل عبارت بودند از: آندره آس جنی Jenni، یک سوئسی و یان اسمالی Ian Smalley، یک تبعه انگلیسی. و عامل خرید از سوی ایران، حیدری بود.

یک هواپیمای آرژانتینی، ۱۲ بار، از تل آویو به تهران، از راه لارناکا در قبرس، به ایران تجهیزات نظامی برد. بار اول، در ۱۱ ژانویه ۱۹۸۱ و بارهای بعدی در ۱۴ و ۱۸ ژوئیه انجام گرفتند. سومین بار، در مراجعت از تهران، در شرائط مرموزی توسط نیروی هوایی شوروی ساقط شد.

سرهنگ دهقان، معاون لوجیستیکی وزارت دفاع ایران، در ماه های اول زمامداری ریگان خرید اسلحه از اسرائیل را سامان می داد. در ژوئیه ۱۹۸۱، وی قراردادی برای خرید اسلحه و تجهیزات نظامی با یعقوب نیمرودی (وابسته نظامی اسرائیل در ایران در دوره شاه و همان اسرائیلی که در ماجرای ایرانگیت نقش فعالی داشت)، به مبلغ ۱۳۵ میلیون دلار، امضاء کرد. توضیح: کمی پس از این، آقایان احمد خمینی و صادق طباطبائی به وزارت دفاع رفتند. یک روز بعد از جلسه طولانی که با حضور این دو در وزارت دفاع تشکیل شد، سرهنگ دهقان دستگیر و محاکمه و محکوم شد.

رئیس جمهوری ایران که تصریح می کند که قراردادهای عمده فروش اسلحه و تجهیزات نظامی، از ماه مارس ۱۹۸۱ شروع شد. کسانی که در عقد این قراردادها شرکت کرده اند این تاریخ را تأیید می کنند. بعضی از اسناد این قراردادها نیز، در مارس ۱۹۸۴ منتشر شده است.

توضیح: پس نوشته های دو مجله نیو ریپابلیک و نیوزویک مبنی بر اینکه بنی صدر در ۱۹۸۷ برای اولین بار از سازشهای پنهانی سخن گفت، دروغ آشکاری است. بنی صدر زودتر از ۱۹۸۴ نیز درباره این سازشها گفته و نوشته است. واسطه معامله ماههای اول، جمشید هاشمی بوده است که با نام هاشمی بلالیان فعالیت می کرده است.

وقتی اسلحه از اسرائیل به ایران جریان یافتند، جک مونتانس، خلبان فرانسوی نیز، در ماه ژوئن، اجازه یافت ایران را ترک گوید. رفقای او از راه لطف به حیدری در اواخر سال ۱۹۸۰ آزاد شده بودند.

و مدارک و بیانات حاکی از آنند که اسرائیل تنها مجرای فروش اسلحه و تجهیزات امریکائی به ایران نبوده است: فروشندگانی که به انبار اسلحه ناتو دسترسی داشته اند نیز، به ایران اسلحه و تجهیزات می فروختند. ویلیام هرمن تاجر اسلحه امریکائی به هنگام ورود ریگان به کاخ ریاست جمهوری در ژانویه ۱۹۸۱، در تهران بوده و با حمید نقاشان که مأمور خرید برای سپاه پاسداران بود، دیدار کرده است. نقاشان به او گفته است تصمیم به آزاد کردن گروگانها، در اکتبر ۱۹۸۰، در پاریس، گرفته شد. در عوض، ایران امکان یافت اسلحه و تجهیزات نظامی بخرد. در سالهای بعد نیز، که وی با نقاشان دیدار می کرد، نقاشان به او می گفت ایران، از انبارهای سلاحها و تجهیزات ناتو، خرید می کند. هرمن می گوید: از منابع خاص خود تأیید گرفت که اسلحه و تجهیزاتی که از انبار ناتو خریداری می شوند، از بلژیک و هلند به ایران فرستاده می شوند.

عارف دورانی می گوید: مدارک در بلژیک وجود دارند که گواهی می دهند مبالغی اسلحه و تجهیزات از انبارهای ناتو به ایران فروخته شده اند. او می گوید: امریکا، از نو، این انبارها را پر کرد. و نیز می گوید: خود انبارهای ناتو در پایگاهش در پرتغال را بازرسی کرده و پاسداران را که در بیرون آن به انتظار او بوده اند، از اسلحه و تجهیزاتی که بکار ایران می آمده اند، آگاه کرده است ... دورانی بیاد می آورد که یکبار ۱۳ هلیکوپتر از طریق ژنرال به ایران فروخته شد. منابع دیگر نیز تأیید می کنند که ژنرال یکی از کشورهایی بود که از طریقشان به ایران اسلحه و تجهیزات می رفتند.

لاوی می گوید: هر چه را از راه اسرائیل نمی توانستند به ایران بدهند، از راه بلژیک می فرستادند. ایرانیها به آنجا می آمدند. آنها را به انبارهای ناتو در فاصله مرزهای آلمان و بلژیک می بردند، و به آنها می گفتند هر چه می خواهید انتخاب کنید و بلژیکیها آنها را به ایران می فرستادند.

برادران هاشمی نیز بخشی از کار را بر عهده داشتند. بنا بر مدارک گمرک امریکا، در ۴ فوریه ۱۹۸۱، رضا هاشمی با یک تاجر اسلحه در انگلوود Englwood در نیوجرسی، برای خرید تجهیزات رادار و هواپیماهای جنگی وارد گفتگو می شود. وی خواهان والکی تاکی موشکهای زمین به هوا، آرپی جی ۷ و خمپاره اندازهای ۶۰ و ۸۵ میلیمتری می شود. در نیمه فوریه، بعضی از این اسلحه ها به مقصد قلابی سوئیس خریداری می شود. بنا بر همین مدارک، در ماه ژوئن، رضا و جمشید لوله کليسترون که جزء اساسی رادار است برای ایران می خرند. یک ماه بعد، آنها یک فروند C-۱۳۰ می خرند. اما در فرودگاه لندن لو می رود و معامله باطل میشود.

تازه می فهمند که برادران هاشمی تحت نظرند:

با آنکه برادران هاشمی هر روز بر فعالیتهای خود در خرید اسلحه و تجهیزات نظامی برای ایران، می افزودند، در ۱۳ فوریه، ناگهان از تحت نظر خارج شدند. در اواسط فوریه، بنا بر رویه، از کاخ سفید تقاضا می شود با وسعت دادن به دایره تجسس در فعالیتهای برادران هاشمی موافقت شود. بعد از یک ماه که از عمر حکومت می گذرد، تازه دستگاه ریگان متوجه می شود که

سیروس هاشمی، شدت، تحت نظر است. کاخ سفید دستور می دهد او را از تحت نظر خارج کنند. با آنکه برادران هاشمی گرم خرید غیرقانونی اسلحه برای ایران بودند، جالب است بدانیم چرا کاخ سفید دستور حکومت کارتر را لغو کرد. یکی از واسطه های آنان با ایران، مردی که دو ماه پیش از آن، ادموند میز در خانه اش شام خورده بود، تحت نظر شدید اف. بی. آی، آنهم بعنوان "عامل یک قدرت خارجی"، و نیز، تحت تعقیب گمرک امریکا، بخاطر فروشهای غیرقانونی اسلحه به ایران، بوده است. سیروس هاشمی بود که نخستین تماسها را میان کیسی و ایران برقرار کرد. او بود که یک رشته دیدارها در مادرید، در ماه های ژوئیه و اوت ۱۹۸۰، ترتیب داد و نخستین توافقات در این دیدارها حاصل شدند. و این سیروس هاشمی بود که نخستین محموله نظامی را، در اواخر ۱۹۸۰، با کشتی، از اسرائیل به ایران فرستاد. او از شرکت کنندگان در دیدارهای پاریس نیز بود. و باز او بود که، در نیمه ژانویه، دیداری ترتیب داد و در آن، ایران پذیرفت گروهانها را در ۲۰ ژانویه آزاد کند. و احتمال دارد نخستین پیام تهدید ریگان از طریق او به ایران رسیده و سبب آزاد شدن خانم سینیتادیر و چهار غربی دیگر از زندان و بازگشتشان به غرب شده باشد. مکتوم ماندن سر کارهای این مرد برای حکومت ریگان اهمیتی حیاتی داشت. اول کار این بود که او را از تحت نظر خارج کنند، بدین خاطر کاخ سفید دستور داد اف. بی. آی او را بحال خود بگذارد.

حاصل سخن

«برنک» و درستی شهادتهایش:

بدون شک، برنک به منبع فریدی دسترسی داشته است که او را پیش از آن همه، از قول و قرارها و پی آمدهاشان، آگاه می کرده است. یک نمونه آن، اظهارات او به آژانس اطلاعات وزارت دفاع، در ۳ ژانویه ۱۹۸۶، است. وی اطلاع می دهد که دریادار پویند کستر اجازه فروش ۱۰ هزار موشک تاو به ایران را بدست آورده است. در آن تاریخ، "دستوری" که رئیس جمهوری باید امضاء می کرد، تهیه شده بود. دستوری که اجازه فروش این موشکها را به ایران می داد، در پی گفتگو با آمیرام نیر، مشاور نخست وزیر اسرائیل در مبارزه با تروریسم، تهیه شده بود. پرزیدنت ریگان، "دستورالعمل" را در ۶ ژانویه امضاء کرد. این امر، ماهها بعد، وقتی ماجرا از پرده بیرون افتاد، عنوان اول مطبوعات شد. اما، آن زمان، جز بر شمار اندکی از دست اندرکاران معلوم نبود.

در ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۸، در حضور قاضی، برنک، تحت قسم، اظهار کرد: در پاریس و در اواخر ماه اکتبر، یک رشته دیدارها به انتظار او بوده اند. در این دیدارها، ویلیام کیسی، دونالد گرک و یک امریکایی دیگر شرکت کرده اند. برنک می گوید: راپ به او گفته است، جورج بوش نیز در پاریس حاضر بوده است. روکی موتین نیوز The Rocky Mountainnews، نسخه ای از شهادت برنک را بدست آورد و در اوائل اکتبر، کمی پیش از انتخابات ریاست جمهوری، منتشر کرد.

۲ ماه بعد، در ۱۲ مه ۱۹۸۹، معاون وزیر دفاع امریکا، توماس او. رورک Thomas O. Rourke، از برنک شکایت کرد که وی در حضور قاضی فدرال، اظهارات دروغ کرده است. این شکایت وقتی بعمل آمد که سنا تازه رسیدگی به صلاحیت گرک را بعنوان سفیر امریکا در کره جنوبی، شروع کرده بود. بنا بر گفته میکائل اسکات Michael Scott، وکیل گرک، پس از اینکه سنا صلاحیت گرک را تأیید کرد، حکومت به برنک این وعده را داد: اگر برنک در دادگاه بگوید که درباره اکتبر سورپرایز دروغ گفته است، حکومت شکایت خود را پس می گیرد و او به زندان نمی رود. برنک پذیرفت.

محاکمه در ۲۴ آوریل ۱۹۹۰ در پرتلند واقع در اورگان Oregon انجام گرفت. روک دو افسر دوایر سَری به عنوان شاهد به دادگاه معرفی کرد تا شهادت بدهند جورج بوش از چند هفته پیش تا انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۸۰، از امریکا بیرون نرفته است. این دو افسر نتوانستند بگویند در کجا انجام وظیفه می کردند و نتوانستند مدرکی بر صحت شهادت خود ارائه کنند. دو تن از منشیهای ویلیام کیسی به دادگاه احضار شدند. از شهادتهای دو منشی، این نتیجه عاید دادگاه شد که کیسی می توانسته است سفری کوتاه به خارج کرده باشد، بدون اینکه این دو از آن اطلاع یافته باشند.

گرک که در سئول به سفارت مشغول بود، به پرتلند آمد و در دادگاه شهادت داد که وی تعطیلات آخر هفته ۱۸ و ۱۹ اکتبر را در بتنی بیچ - Bethnay Beach، واقع در دیلور Delaware، گذرانده است. بعداً، او شهادت داد که وی در ۲۰ اکتبر، در دفتر کار خود، در شورای امنیت ملی بوده است. در تأیید شهادت خود، عکسی از خود و دخترش در لباس شنا به دادگاه داد و

گفت در آن تعطیلات گرفته شده است. مدافع برنک، نظر یک هواشناس را به دادگاه داد حاکی از اینکه این عکس نمی تواند در آن روزها گرفته شده باشد. چرا که هوا سرد و ابری بوده است.

دادگاه ۹ روز طول کشید. شور هیأت منصفه دادگاه ۵ ساعت بطول انجامید و رأی این شد که برنک مجرم نیست. البته رأی دادگاه به این معنی نیست که بوش، کیسی، یا گرگ در اکتبر ۱۹۸۰، در پاریس بوده اند. اما به این معنی هست که حکومت امریکا قادر نبوده است به ۱۲ امریکایی عضو هیأت منصفه، ثابت کند اینان در پاریس نبوده اند. در میان تعجب عمومی، وزارت دادگستری امریکا حاضر نشد دفترهای تعیین وقت بوش، کیسی، و گرگ را در اختیار داده بگذارد. تصمیم این مقام سرّی باقی ماند و هیچگاه حاضر نشد توضیحی در این باره بدهد.

دو سال بعد از آن، روزنامه نگاری بینه ای جست و گزارشی منتشر کرد حاکی از اینکه در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰، برنک در پاریس نبوده و در پرتلند بوده است. اما موضوع رسیدگی دادگاه، حضور او در پاریس نبود. شهادت او بر حضور ویلیام کیسی و دونالد گرگ و باحتمالی جورج بوش در پاریس و در خدمت سیا بودند خودش بود. نه دفاع شاکي و نه دفاع برنک، هیچیک برای شناختن گذراندن اوقات برنک و محل‌های آنها کوششی بکار نبردند. و در شهادت دادنها، پرسشی و پاسخی در این باره نشد.

این امر، توجه وسائل ارتباط جمعی را نیز به خود جلب نکرد. تنها باری بود که حکومت امریکا، با آمریت و از روی قرار و قاعده می کوشید اتهامهای راجع به اکتبر سورپرایز را رد کند. تمام کسانی که متهم شده بودند، فرصت بی مانندی داشتند خود را از این اتهام مبری کنند. اینان تمامی منابع حکومت امریکا را تحت امر خود داشتند و می توانستند هر گونه سندی را که لازم می شد، بیابند و به دادگاه تسلیم کنند. اما مایه تعجب من و هر کس که جریان دادگاه را از نزدیک تعقیب می کرد، شد که اینان در رد کردن اتهام شکست خوردند.

تا دادرسی، من باور نمی کردم دونالد گرگ، یکی از همکاران من در شورای امنیت ملی، در ۱۹۸۰، و مردی که از لحاظ شغلی به او احترام می گذاشتم، با کسان ریگان و بوش همکاری کرده است تا که آزادی گروگانها را به تأخیر بیندازد و این بقصد برکنار کردن حکومتی که او، خود، در خدمتش بود.

گرگ، تحت قسم، تکذیب کرد که در این دیدارها شرکت کرده باشد. و وکلای مدافع او، دفتر تعیین وقت او و دفتر مکاتبات شورای امنیت ملی را ارائه کردند که نشان می دادند وی در آن روز، در سفر خارج نبوده است. در روزهایی از ماه ژوئیه که دیدارهای مادرید جریان داشته اند، در دفتر او، کارهای اجتماعی و سفری به ویرجینیا ثبت شده است. در روزهایی از ماه اوت، که دومین دیدارهای مادرید انجام گرفته اند، در دفتر او، بازیهای تنیس یادداشت شده اند. دفترهای تعیین وقت او و همسرش، حکایت از آن دارند که در ۱۸ و ۱۹ اکتبر، آنها به برتی بیچ رفته اند و یکشنبه به واشنگتن بازگشته اند. دفتر مکاتبات شورای امنیت ملی نشان می دهد که سندی به تاریخ ۲۰ اکتبر از دفتر گرگ صادر شده است. این دفتر ادعای گرگ را قویاً تأیید می کند. اما سندی غیرقابل رد نیست. زیرا گرگ یک افسر اطلاعاتی کارگشته است و ارزش جعل یک سند را برای ثابت کردن عدم شرکت خویش در عملیاتی حساس، می داند. هیچیک از این سندها به دادگاه ارائه نشدند.

در دادگاهی که یک طرف حکومت ایالات متحده امریکا و طرف دیگر برنک بود، حکومت تنها کافی بود ثابت کند، بوش نامزد ریاست جمهوری و ویلیام کیسی مدیر فعالیتهای انتخاباتی ریگان و دونالد ریگان، عضو شورای امنیت ملی، در پاریس نبوده اند. اگر حکومت از عهده این کار بر می آمد، " اکتبر سورپرایز " را اتهامی پوچ گردانده و برنک را به زندان فرستاده بود. همانطور که برنک خود می گوید:

من با خطر محکوم شدن به ۵ سال زندان و پرداخت ۱۰ هزار دلار جریمه روبرو بودم. برای شخص ورشکسته ای چون من، ۱۰ هزار دلار، یک میلیون دلار می نمود و ۵ سال زندان برای تن بیمار من، تحمل نکردنی بود.

من فکر نمی کردم به فرض محکوم شدن، از زندان زنده بیرون آیم. با وجد این، پیشنهاد معامله را رد کردم. رفتن به دادگاه و گفتن حقیقت را برگزیدم ... ۱۲ عضو هیأت منصفه، مرا از هر ۵ اتهام، تبرئه کرد. به سخن دیگر، رأی دادگاه صد در صد بسود من شد.

بارو برنک به حقایقی که می دانست بدو آن شجاعت را بخشید که در برابر یک مدعی ترسناک بایستد و حکم تبرئه بگیرد. دیوانگی بود اگر دادگاه صرف حرفهای او را دلیل کافی تلقی کند. و نیز بجاست اگر گفته شود هر آنچه او گفته، راست است.

...

برای مثال، وقتی اماره ها بر حضور کیسی در گفتگوهای محرمانه با ایرانیها اقامه شدند، طرفداران او گفتند در آن ایام، وی هرگز از امریکا خارج نشده است.

تا اینکه یکی از پژوهشگران من، خبری را بتاريخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۰، در نیویورک تایمز یافت. خبر این بود: «یک سخنگوی ستاد انتخاباتی ریگان گفت، ویلیام کیسی گفتگو با گروه طرفدار حق حیات را امروز که از سفر خارج باز می‌گردد، شروع می‌کند». از آن پس، انکار کنندگان دم فرو بستند.

کیسی از غده ای سرطانی در سر، در ۶ مه ۱۹۸۷، مرد و دیگر نیست تا درباره نقش خود در ماجرا حرف بزند. با وجود این، چند صحبت علنی درباره گروگانها کرده است که در پرتو تحقیقها، امروز من با دید تازه ای در آنها می‌نگردم. برای مثال، در ۱۹۸۴، در جریان تحقیقات سنا، وقتی از او درباره دزدیدن اسرارآمیز کتابچه گزارشهای کارتر پرسیدند، وی درباره اطلاعات خود از بحران گروگانها اینطور گفت: «اطلاعات راجع به گفتگوها بر سر آزاد کردن گروگانها، از چند منبع، به من می‌رسیدند. از جمله از طریق بانکدارانی که با وام هائی که به ایران داده شده بودند و دارائیهای توقیف شده ایران، سروکار داشتند». این امر که کیسی، تحت قسم، می‌پذیرفت اطلاعات راجع به گفتگوهای که میان حکومت امریکا و حکومت ایران جریان داشتند، از مجاری مختلف، از جمله از درون حکومت و "بانکدارها"، به او می‌رسیدند، بنفسه، افشاگر است.

چه وقت و چرا هاشمی ها تحت تعقیب قرار گرفتند؟

وقتی حکومت ریگان، در فوریه ۱۹۸۱، سیروس هاشمی را از تحت نظر خارج کرد، اطلاعات و مدارک مهمی درباره خریدهای غیرقانونی اسلحه بدست گمرک امریکا افتاده بود. باستناد آنها، گمرک یکچند از فروشندگان عمده را که طرف معامله رضا و سیروس هاشمی بودند، تحت نظر قرار داد. حتی بعد از آن که اف. بی. آی سیروس هاشمی را بحال خود رها کرد، گمرک وی را تحت نظر خود نگاهداشت. صبح ۱۲ نوامبر ۱۹۸۱، چند مأمور گمرک، با اجازه بازرسی در دست، وارد دفاتر سیروس هاشمی در نیویورک شدند. و به بازرسی دفاتر، اوراق و مدارک، دفاتر تلفن و تلکس پرداختند.

تا سه سال پس از آن، هیچ امری رخ نداد. برغم وجود اطلاعات و مدارک در دست حکومت و با وجود آنکه برادران هاشمی به خرید غیرقانونی اسلحه و تجهیزات ادامه می‌دادند، تحت تعقیب قرار نگرفتند.

در ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۴، ادعاینامه ای دربر گیرنده ۱۸ مورد اتهام فروش غیر قانونی اسلحه به ایران، علیه سیروس هاشمی، صادر شد. دستور توقیف او نیز داده شد. بهنگام صدور ادعاینامه، سیروس هاشمی در لندن بود. روزی پیش از آن، رابط های پیشین او با سیا، به جمشید هاشمی گفتند بلادرنگ از امریکا بیرون رو. وی بلیط هواپیمائی بمقصد زوریخ خرید و سوار هواپیما شد.

رضا از او بدقبال تر شد. وی در برمودا بود. از آنجا به امریکا آمد وقتی در نیویورک از هواپیما خارج شد، توقیف گشت. رضا زندانی شد. اما وقتی پذیرفت هیچگاه زبان به بیان شرکت خود در عملیات اطلاعاتی و همکاریهایش با دستگاه اطلاعاتی، باز نکند، وی را در بازداشتگاهی نگاهداشتند که بوی امکان می‌داد بکار خود، بعنوان مهندس تأسیسات، ادامه دهد. وی به دلیل تعهدی که سپرده بود، حاضر نشد درباره رویدادهای سال ۱۹۸۰، حرف بزند.

سیروس هاشمی چند وکیل معتبر گرفت تا از او به این عنوان دفاع کنند که خدمات بسیار باارزشی به حکومت امریکا کرده است. علاوه بر کوششهای قانونی اش، با ویلیام کیسی که حالا رئیس سیا بود، از طریق جان شاهین، نیز تماس گرفت. با آنکه این تماس از این مجرا، مستند است، از محتوای پیامهای سیروس به کیسی در ۱۹۸۵، چیزی دانسته نیست. شاهین، بار دیگر در اوائل ماجرای ایران گیت، رابط سیروس با کیسی شد و از قول او به کیسی خبر داد که ایرانیان در هامبورگ می‌کوشند به توافقی بر سر آزاد کردن گروگانها در لبنان دست یابند. شاهین، در هفتاد سالگی، به بیماری سرطان، در اوائل نوامبر ۱۹۸۵، مرد. در میان تشییع کنندگان او، یکی کیسی و دیگری فورمارک، کارمند شاهین و همان کس بود که در مارس ۱۹۸۰، در هتل می‌فلور، کیسی را به جمشید هاشمی معرفی کرده بود.

با وجود دست پری که داشتند، برادران هاشمی تصور مقابله کردن با حکومت امریکا و رئیس سیا را هیچ به دماغ راه نمی‌دادند. این برادران تصور خرافی از قدرت امریکا در سر داشتند. بخود اجازه می‌دادند در سایه این قدرت فعالیت کنند، اما رودرروئی با آن را خودکشی می‌دانستند. این امر که سیروس هاشمی تصمیم گرفت با گمرک همکاری کند و زبان خود را درباره کارهای مخفی که در آنها شرکت داشت، ببندد، منشا او را بخوبی نشان می‌دهد.

در ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۶، سیروس هاشمی، در پی بیماری اسرارآمیز دو روزه ای، در لندن، مرد. بیماری او را سرطان خون بس نادری تشخیص دادند. مرگ او، دو روز بعد از یک بازی تنیس طولانی و یک هفته بعد از معاینه پزشکی روی داد. بسیاری از دوستان و بستگان او بر طبیعی بودن مرگ او شک دارند. کالبدشکافی "علامتهای تزریق را در بازوی او نشان داد. جاهای

تزریق کبود بودند". اما پزشکی که جسد را معاینه کرد، دلیلی برای شک کردن در مرگ او بر اثر سرطان خون، نیافت. هاشمی مرد بدون آنکه مصاحبه ای کند و از نقش خود و اطلاعاتی که درباره دیدارهای پاریس داشت، حرفی نزنند. غیر از جمشید هاشمی، منابع بسیاری براینند که سیروس هاشمی در دیدارهای پاریس شرکت داشته است.

چرا بن مناش زبان به افشای اسرار گشود؟

یکی از منابع، آری بن مناش است. من با او، نخست در نوامبر ۱۹۹۰، در نیویورک، دیدار کردم. وی ادعا کرد که گزارشهای دستگاه اطلاعاتی اسرائیل را درباره دیدارهای مادرید، دیده است و جزئیاتی از این دیدارها را شرح کرد. همچنین، او گفت جزء گروهی بود که اسرائیل، برای شرکت در دیدارهای اکتبر ۱۹۸۰ پاریس، فرستاده بود.

در ۱۹۸۶، در عملیات توقیف هاشمی ها، او نیز نزدیک بود توقیف بشود. بن مناش می گوید توقیف هاشمی ها و او را نورث و کیسی زمینه چیده بودند تا گروه رقیبی را خنثی بسازند. این شد که او با رجائی صمغ آبادی، گزارشگر مجله تایم تماس گرفت و بسیاری از جزئیات تماسهای محرمانه امریکا با ایران را افشا کرد. صمغ آبادی ماجرا را در ۱۹۸۶ نوشت. اما تایم قادر به ارزیابی میزان صحت آن بود و تصمیم گرفت انتشارش ندهد. ماهها بعد، نشریه لبنانی الشراع از روابط پنهانی امریکا با ایران پرده برداشت و اقتضای ایران گیت ببار آمد.

بن مناش در ۳ نوامبر ۱۹۸۹ در کالیفرنیا، دستگیر شد. جرم او این بود که در کار فروش ۳ فروند هواپیمای C-۱۳۰ ساخت امریکا و مال اسرائیل، به مبلغ ۳۶ میلیون دلار، به ایران بود. در ۲۸ نوامبر او از اتهام تبرئه شد. چون هنگام توقیف، حکومت اسرائیل حاضر نشد به او کمک کند، او در زندان شروع به افشای ماجرا کرد. بعد از آزاد شدن، وی ده، دوازده مصاحبه کرد و به شرح عملیات مخفی، فروشهای اسلحه و عملیات دستگاه جاسوسی اسرائیل در امریکا و بسیاری از کشورهای دنیا پرداخت.

هوشنگ لاوی نیز بر اینست که سیروس هاشمی و ویلیام کیسی را در دیدارهای اکتبر ۱۹۸۰ پاریس دیده است. وی در مارس ۱۹۸۱، اجازه اقامت دائمی در امریکا را بدست آورد. با روی کار آمدن ریگان، بکار خرید اسلحه برای ایران مشغول شد. در دسامبر ۱۹۸۱ به اسرائیل رفت تا قطعات اف - ۱۴ را برای ایران، بخرد. ژنرال افریم پوران دستیار نظامی مناخیم بگین ترتیب دیدار او را در مجلس با بگین داد و در آنجا عکسی نیز با او گرفت. از نتایج این دیدار، یکی این شد که وی با آبراهام شویت Shavit، افسر سابق دستگاه جاسوسی اسرائیل، رابطه پیدا کرد. وی حالا شرکت ASCO را داشت که مقر اصلیش در بلژیک و شعبه اش در مالت بود. منابع خبری براینند که ASCO از آن دستگاه جاسوسی اسرائیل است. یکی از رابطهای ایرانی لاوی و ASCO در فروش اسلحه به ایران، احمد کاشانی، همان رابط بن مناش بود که در سال ۱۹۸۰ برای تسهیل خرید اسلحه از اسرائیل، به این کشور رفت.

لاوی با سیروس هاشمی در عملیات تعقیب فروشندگان اسلحه، شرکت کرد. وی بر اینست که هاشمی را کشتند چرا که وی با قبول همکاری با بازرسان گمرک، فروشندگان اسلحه و رابطه شان را لو داده بود. لاوی نیز بعد از همکاری با گمرک، از جمع فروشندگان اسلحه طرد شد و دیگر هرگز نتوانست به شغل خود بپردازد. او که مردی ثروتمند بود، روزگار را در فقر و در حالی بسر آورد که تا گلو در قرض فرو رفته بود. وی بر اثر بیماری قلبی مزمن، در دسامبر ۱۹۹۰، در سن ۵۵ سالگی، مرد.

بوش در دیدارهای پاریس حضور یافت یا نیافت؟

بعلت فقدان مدارک قانع کننده، من از قضاوت دست نگاهداشتم. برای مثال، بسیاری از گزارشها رو شده اند که حاکی از حضور یافتن شخص جورج بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری، در گفتگوهای اکتبر ۱۹۸۰ پاریس هستند.

و نیز گفته اند، ادعای حضور یافتن بوش در پاریس را بقصد بی اعتبار کردن داستان، ساخته اند. در واقع خواسته اند همان روشی را بکار ببرند که در ایران گیت بکار بردند: سؤال اصلی این شد که آیا شخص رئیس جمهوری از خرید اسلحه برای کنتراها از سود فروش اسلحه به ایران، اطلاع داشته است یا نه؟ و چون مدارک را از میان برده بودند و پویند کستر شهادت داد که از او بالاتر، مقامی در این ماجرا دخالت نکرده است، تحقیق کنگره به همینجا خاتمه یافت. خلافاکارها و کارهای غیرقانونی بسیار دیگر، بدست فراموشی سپرده شدند.

وقتی داستان "اکتبر سورپرایز" در ۱۹۸۸ در معرض اطلاع عموم قرار گرفت، حواس وسائل ارتباط جمعی جمع این سؤال شد که آیا بوش در پاریس بوده است یا نه؟ وقتی بینه روشنی پیدا نکرد و بخصوص وقتی بوش در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸، پیروز شد، تمام داستان بایگانی شد.

پرزیدنت بوش، با هیجان و بصراحت، تکذیب کرد که در پاریس و این دیدارها حضور یافته باشد. کاخ سفید اطلاعات درباره گذران او در آن روزها را منتشر کرد. معاون رئیس جمهوری، دان کوئیل نیز در تلویزیون WXYZ در دیترویت، در ۲۴ آوریل ۱۹۹۱، اطلاعاتی درباره گذراندن بوش در آن روزها، بدست داد. از نابختاری، این اطلاعات ضد و نقیض هستند و کافی به مقصود بوش نیستند.

کوئیل گفت: بوش تمام روز ۱۹ اکتبر را در اقامتگاه خود در واشنگتن، بدون سرویس مخفی حفاظت، به تهیه نطقی گذراند که شب هنگام ایراد کرد. اطلاعی که کاخ سفید در دسترش می گذارد، می گوید: بوش آن روز نهار را با پوتر استوارت Potter Stewart، قاضی دیوان عالی قضائی در باشگاه شری چیز کانتی خورد و بعد از ظهر به دیدار دوستی رفت و شب نطق خود را ایراد کرد. قاضی، استوارت، مرده است و هویت دوست او معلوم نگشته است. و اگر در باشگاه شری چیز، بوش با استوارت صبحانه و نهار خورده باشد (که بخلاف استوارت، او عضو باشگاه نبوده است) بخلاف اطلاع کوئیل، تقاضای سرویس مخفی حمایت می کرد.

اف. بی. آی در اوائل سال ۱۹۹۰ کوشید صحت حضور بوش را در شری چیز کانتی کلاب، بررسی کند. اینکار برای تدارک دادخواست حکومت بر ضد برنک ضرور بود. اما نتوانست حضور بوش را در آن روز و در آن باشگاه به تحقیق برساند. در دادگاه، یکی از اتهامها که حکومت به برنک وارد کرده بود، این بود که وی دروغ گفته است. ممکن است در دیدارها و گفتگوهای ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ پاریس، شرکت کرده باشد. با وجود این، حکومت از ثابت کردن این ادعا که بوش در پاریس نبوده است، ناتوان شد.

برای حکومت معلوم کردن گذران اوقات نامزد معاونت ریاست جمهوری در آن تعطیلات آخر هفته، کاری مشکل نبود. با وجود این، تا این زمان، اینکار انجام نگرفته است. جنرال آکونتنینگ آفیس General Accounting Office خود تحقیق مستقلی در این باره کرد اما اجازه نیافت از محافظان مخفی بوش تحقیق کند.

در تاریخ مورد بحث، جورج بوش از سوی حزب جمهوریخواه، معاونت ریاست جمهوری شده بود، در آن روز، او با کسی که زنده باشد و بتواند شهادت بدهد. تلفنی نیز صحبت نکرده است؟ شگفت تر از همه این نیست که آیا بوش در پاریس بوده است یا نه. اینست که چرا وی نمی تواند بطور قطع ثابت کند که در پاریس نبوده است.

بعضی از شرکت کنندگان در دیدارهای پاریس بر این نظرند که بوش در آن گفتگوها حضور داشته است. شاید اشتباه می کنند و شاید اشتباه نمی کنند. مشکل است بتوان باور کرد که بوش در بحبوحه مبارزات انتخاباتی به پاریس پرواز کرده باشد. و همانقدر مشکل است بتوان باور کرد، وی از آن دیدارها و گفتگوها و توافقهها، اطلاع نیز نیافته است.

آیا ریگان از توافقههای محرمانه اطلاع داشت یا نه؟

در پاسخ این پرسش که آیا رونالد ریگان از معامله سری اطلاع داشته و در آن شرکت کرده است یا نه؟ اطلاعی جز اظهار ریگان، بهنگام بازی گلف در کالیفرنیا، در ژوئن ۱۹۹۱، در دست نیست:

ریگان: «راست اینست که من کاری غیر از آن کردم که می پرسید. کوشیدم به گروگانها کمک کنم. من برای آنها بسیار متأثر بودم و می خواستم رها شوند. این حرف که من نگران اثر آزاد شدن گروگانها بر نتایج انتخابات بوده ام، وهمی بیش نیست. کوشیدم کاری بکنم ... کوششهایی که من بعمل آوردم، تنها در جهت بازگرداندن آنها بخانه بود.»

سؤال: آیا این کوششها متضمن تماس با حکومت ایران نیز بوده است؟

ریگان: توسط من، نه، نه.

سؤال: شاید توسط کسانی که فعالیتهای انتخاباتی شما را اداره می کردند؟

ریگان: «من نمی توانم وارد جزئیات بشوم. بعضی از این چیزها جزء اطلاعات سری طبقه بندی شده هستند».

با وجود حداکثر تکیه بر جنبه غیررسمی میدان گلف، ریگان، در جواب خود، معلوم کرد که متوجه اهمیت سؤال هست. او سه بار پی در پی گفت: در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۰، از سوی او کوشش شده است گروگانها از ایران بیرون آورده شوند.

دیدارهای مادرید و پاریس، آنطور که هر منبعی وصف می کند، در واقع کوشش مستقلی بوده است برای آزاد کردن گروگانها و ممکن است آنها قصد خود را به ریگان چنان که او می گوید، وانمود کرده باشند.

سؤال اصلی کدام است؟

سؤال اصلی این نیست که آیا بوش در پاریس بوده است و آیا ریگان از معامله آگاه بوده است یا نه. سؤال اصلی اینست: آیا نمایندگان یک حزب سیاسی که در قدرت نبوده است، بطور سری و غیرقانونی، با نمایندگان یک قدرت خارجی خصم، گفتگو کرده اند یا نه؟ آیا قصدشان ناکام کردن کوششهای حکومت مشروع کشور خود بوده است یا نه؟ حتی امروز که بیش از یک دهه از آن ماجرا می گذرد، مشکل می توان تصور کرد کسانی از یک حزب مخالف با طولانی کردن دوران زندانی امریکائی هموطن خود، کوشیده باشند، موفقیت سیاسی بکف آورند. و آنچه روی داده اینست: کسانی که فعالیتهای انتخاباتی ریگان و بوش را اداره می کرده اند، یک سازمان حرفه ای بوجود آورده اند و با آن، در دمکراسی امریکا خرابکاری کرده اند. در ماجرای ایرانگیت، گزارشی را که به ریگان داده شده بود، از بین بردند. نه مطبوعات و نه قوه مقننه نمی خواستند تا مرحله عزل یک رئیس جمهوری محبوب بروند. این شد که خود را به این قانع کردند که رئیس جمهوری نمی دانسته است و حال آنکه همان کسانی ماجرای ایران گیت را بوجود آوردند که پیش از آن "اکتبر سورپرایز" را بوجود آورده بودند.

توضیح: «سرهنگ الیویه نورث کتابی نوشته است و در آن، می گوید، به ریگان، روز به روز و جزء به جزء، فروش محرمانه اسلحه به ایران و خرید اسلحه به سود آن برای کتراها گزارش می شد. آن بار، نخواستند جستجوی حقیقت را تا به آخر بروند. آیا در رسیدگی به افتضاح اکتبر سورپرایز تا آخر خواهند رفت؟»

پاسخهایی به نقد بیانیه عمومی الجزایر

بعد از سلام، در شماره ۴ (زمستان ۱۳۶۹) مجله سیاست خارجی مقاله ای تحت عنوان « دیوان داوری ایران - ایالات متحده » منتشر شده که طی آن با اشاره کوتاهی به سوابق تاریخی دخالت آمریکا در ایران و علل تصرف لانه جاسوسی، بیانیه الجزایر و اجرای آن مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. ضمناً، با استفاده از فرصت، موضوع حکمیت یا داوری نیز مورد تجزیه و تحلیل واقع شده و در این مورد تن در دادن به داوری مرضی الطرفین، ترتیب رسیدگی به دعاوی، و همچنین محل دیوان، مورد انتقاد قرار گرفته است.

متأسفانه بنده با وجود دریافت مجله مزبور، تا زمان انعکاس مطالب آن به طور کامل، در یکی از روزنامه های یومیه، فرصت مطالعه آن را نیافتیم. ولی پس از مطالعه، درج آن را به دلایلی که متعاقباً بیان خواهیم داشت، به فال نیک گرفتیم، گرچه دریادی امر ممکن است این تلقی به وجود آید که درج چنین مطالبی در نشریه ای که صاحب امتیاز آن وزیر محترم امور خارجه است، به منزله تأیید دیدگاههای مندرج، توسط دولت جمهوری اسلامی باشد.

به نظر بنده، درج مقاله فوق الاشعار، پس از یک سکوت طولانی، فرصتی را به دست داده که بتوان با همکاری مسئولان محترم مجله سیاست خارجی، آنچه را که سالها به دلایل مختلف از دید عموم و خصوصاً محققان و صاحب نظران مکتوم مانده مطرح و به بررسی عمیق تر بیانیه الجزایر پرداخت. این جانب، به دلیل نقشی که در مذاکرات مربوط به حل و فصل مسئله گروگانها داشته است، از این فرصت استفاده کرده، ابتدا مقدماتی را به نظر خوانندگان محترم رسانده، سپس به بررسی اجمالی نقد بیانیه، نقد ارجاع اختلافات به داوری و نقد بیانیه در اجرا (که در مقاله آمده است) خواهد پرداخت.

الف) نکات کلی

۱- مذاکره درباره حل و فصل مسئله گروگانها و تصویب و امضای بیانیه ای در این زمینه، توسط یک دولت قانونی، از اقدامات منحصر به فرد در سراسر جهان و در طول تاریخ بوده است و شاید جز دولت مردمی شهید رجایی که مورد تأیید امام (ره) نیز بود، هیچ مرجع دیگری یارای انجام آن را نداشت. شاید به همین دلیل بود که از زمان آغاز مذاکرات مربوط به آزادی گروگانها تا لحظه امضای بیانیه الجزایر، هیچ شخصیت حقیقی یا حقوقی داوطلب انجام این امر خطیر و سرنوشت ساز نشده و حتی کوچکترین کلامی در این زمینه بر زبان نراند (خصوصاً مخالفان بیانیه بعد از امضا، از جمله بنی صدر، رئیس جمهور وقت، برخی از اعضای دولت موقت و بعضی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی که بعدها به صف مخالفان بیانیه پیوستند). بنده بارها و خصوصاً در گزارشی که به جلسه رسمی و غیرعلنی مجلس شورای اسلامی، پس از امضای بیانیه الجزایر تقدیم کرد، اوضاع و احوال کشور در طول دوره مذاکرات فشرده در مورد حل و فصل مسئله گروگانها تا امضای بیانیه را به شرایط سیرکها، در زمانی که سیرک باز قصد وارد کردن سر خود به دهان باز شیر می کند و در آن لحظات نفس همه در سینه حبس می شود، تشبیه کرده است.

۲- این جانب به رغم همه جوسازی ها، حل و فصل مسئله گروگانها و بیانیه الجزایر را یکی از افتخارات دولت شهید رجایی و حاکی از فداکاری، شجاعت و عشق به انقلاب و رهبری دولت مزبور دانسته و ضمن اینکه نقش چندانی برای خود در این زمینه قائل نیست، همان نقش اندک را نیز از افتخارات زندگی سیاسی خویش می داند. لازم می داند به عنوان یک نکته، در این بخش، به نقل یک واقیعت تاریخی بپردازد. شهید رجایی و بنده، پیش از تصویب شرایط مجلس شورای اسلامی برای آزادی گروگانها، با آزادی گروگانها بدون محاکمه (ولو صرفاً یک محاکمه سیاسی و حتی بدون دریافت ما به ازا برای آزادی آنها)، مخالف بودیم. مع الوصف، وقتی خواست امام راحل و نظام جمهوری اسلامی را برای حل و فصل سریع موضوع، به شیوه پیشنهادی مجلس شورای اسلامی درک کردیم، با تمام توان در راه اجرای مصوبه مجلس تلاش کرده و حتی از آبروی دولت در این راه سرمایه گذاری کردیم؛ چراکه نیک می دانستیم که گروگانگیری جاسوسان آمریکایی یک عمل افتخار آمیز بود، ولی

* - مهندس بهزاد نبوی وزیر مشاور در امور اجرایی کابینه شهید رجایی و مسئول مذاکرات مربوط به بیانیه الجزایر بوده و در حال حاضر مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و کارشناس مرکز تحقیقات استراتژیک می باشد.

آزاد کردن آنها به هر شکل و تحت هر شرایطی، نه تنها نمی توانست برای اقدام کنندگان افتخاری به ارمغان آورد، بلکه منشاء اتهامات فراوان نیز خواهد شد و با علم به چنین پیامدی، دولت شهید رجایی و حقیر، به رغم میل باطنی خود، پای در این ورطه هولناک نهاده (۱) و می دانستیم که اگر ما داوطلب چنین کاری نشویم، ممکن است ماجرا به صورت لاینحل باقی مانده و حتی خطرات احتمالی بعدی، انقلاب و کشور را تهدید کند. امروز، بنده به این نتیجه رسیده است که اگر ماجرای گروگانگیری در زمان ریاست جمهوری کارتر حل نمی شد، هیچ بعید نبود که آمریکا همان برخوردی را که امروز با عراق می کند، در زمامداری ریگان با جمهوری اسلامی بکند. افکار عمومی غالب دولتها در سطح بین المللی (به پیروی از موضع ابرقدرتها و قدرتهای بزرگ) برای انجام چنین اقداماتی بر مراتب آماده تر از شرایط اقدام علیه عراق بود.

۳- متأسفانه در طول مذاکرات، تصویب و امضای بیانیه الجزایر، وضع اداری مملکت در هم ریخته و دسترسی به اطلاعات لازم و نیروی کارشناسی قوی میسر نبود. وزارتخانه های خارجه و دارایی که می بایست بزرگترین نقش را در مذاکرات ایفا کنند، به دلیل مخالفت بنی صدر با وزیران پیشنهادی شهید رجایی، فاقد وزیر بودند، گرچه مسئولان و کارشناسان هر دو وزارتخانه در حد توان کمکهای شایانی در این زمینه کردند. بانک مرکزی، تحت سرپرستی علیرضا نوبوری، تقریباً از کنترل دولت خارج بوده و اگر همکاری فردی اعضای کارخان و فداکار آن نبود، اصولاً امکان ادامه مذاکرات فراهم نمی شد. از نظر وجود کارشناسان حقوق بین الملل، تیم کارشناسی فاقد امکانات کافی بود و به رغم همکاری توأم با فداکاری حقوقدانان جوان، به دلیل ضعف فوق الاشعار، بعضی از مسائل نظیر «تابعیت مضاعف» کمتر مورد توجه تیم مذاکره کننده ایرانی قرار گرفت و بعدها به علت عدم امکان پیش بینی تمام مسائل، اسباب دردسر و خرده گیری های فراوان واقع شد. به طور کلی، تیم کارشناسی که در نخست وزیری مذاکرات را پشتیبانی می کرد، از شمار انگشتان یک دست تجاوز نمی کرد و این در حالی بود که طرف مقابل فقط دهها کارشناس به همراه وارن کریستوفر، معاون وزیر خارجه وقت آمریکا در طول مذاکرات، در الجزایر مستقر کرده بود. با وجود این نابرابری واضح، آنچه به دست آمد، تنها در سایه لطف خداوند و فداکاری همان گروههای کوچک کارشناسی و به رغم کارشکنی های داخلی بود.

۴- پس از امضای بیانیه الجزایر، بر خلاف ماههای مذاکرات و حتی لحظات قبل از امضای بیانیه که همه جناحها سکوت اختیار کرده بودند (و اگر هم مطلبی مطرح کرده بودند، در جهت متهم کردن دولت به کارشکنی در حل و فصل سریع و فوری مسئله بود)، با هوچیگری و سروصدای فراوان، زبان به انتقاد از بیانیه گشوده و حتی تهمت خیانت به دولت زدند. متأسفانه، در رأس این عده، رئیس جمهور وقت، بنی صدر، قرار داشت که علاوه بر طرح مسئله در مصاحبه ها و مقالات متعدد، رسماً و علناً علیه شهید رجایی و بنده اعلام جرمی تسلیم قوه قضاییه کرد (۲). روزنامه های انقلاب اسلامی (ارگان بنی صدر) و میزان (ارگان نهضت آزادی)، نیز طی دهها شماره، به نقد و بررسی غیرمنصفانه بیانیه، همراه با هوچیگری های فراوان پرداخته و با کمک تمام طیف ضد انقلاب آن دوره، آنچنان جوهرپاشی کردند که اقدام افتخارآمیز دولت شهید رجایی خیانتی جبران ناپذیر معرفی شده که کسی یارای دفاع از آن را نداشته باشد.

دولت شهید رجایی نیز چون یک طرف ماجرا رئیس جمهور قانونی کشور بود، فداکارانه سکوت اختیار کرده و نمی توانست ماهیت برخورد های فوق الذکر و برخورد کنندگان را برملا کند. جوسازی ها و دروغ پردازی ها علیه دولت و سکوت مزبور که مصداق «سنگ را بسته و سگ را باز کرده اند» بود، کار را به جایی رساند که حتی در بین دوستان دولت شهید رجایی نیز شبهات جدی ایجاد شد. با توجه به چنان شرایطی، شهید رجایی و بنده به دیدار حضرت امام (ره) رفته و از ایشان درخواست کردیم که به دولت اجازه پاسخگویی به رئیس جمهور داده شود. ایشان مصالح نظام و ضرورت عدم درگیری دولت با رئیس جمهور را به ما گوشزد کرده و اجازه مقابله و پاسخگویی ندادند (۳). با توجه به دستور فوق الذکر، امکان روشننگری افکار عمومی تا سقوط بنی صدر، از دولت سلب شد و تنها به گزارش ۴ ساعته در جلسه رسمی و غیر علنی مجلس شورای اسلامی، پس از صدور بیانیه الجزایر که توسط اینجانب به عنوان وزیر مشاور در امور اجرایی داده شد، اکتفا گردید. (۴) پس از فرار بنی صدر و مشخص تر شدن ماهیت مخالفان وقت بیانیه، و با توجه به اوضاع بحرانی جامعه و کشور، پاسخگویی به اتهامات و جوهرپاشی های بنی صدر و دارودسته اش ضروری و به جا تشخیص داده نمی شد. از طرفی مسئولان و مردم نیز آنقدر مسئله با بنی صدر و هواداران وی داشتند که فرصت برخورد با موضوع کهنه شده گروگانها و بیانیه برایشان وجود نداشت و به طور خلاصه با تغییر شرایط، مسئله بیانیه دیگر مسئله روز جامعه نبود که در مورد آن بحث و گفتگوی جدیدی آغاز شود. متأسفانه، سالها بعد گروههای دیگری، به دلایل مختلف و متفاوت تقریباً همان انتقادات و مواضع مخالفان اولیه بیانیه را مطرح کردند و یک بار نیز گزارشی توسط یک کمیسیون ویژه مجلس شورای اسلامی در مورد بیانیه و پیامدهای آن به سبک و سیاق انتقادات

قبلی تهیه شد که باز هم با کمال تأسف نه گزارش مزبور و نه پاسخهای لازم به آن در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی قرائت نگردید و تنها نسخی از گزارش و پاسخهای آن بین پاره ای از خواص توزیع شد و اصل گزارش به قرار اطلاع ضمیمه پرونده اعلام جرم بنی صدر از شهید رجایی و بنده گردید و به این ترتیب، دیگر هرگز فرصتی برای طرح علنی مسائل بیانیه یافت نشد. خوشبختانه، درج مقاله انتقادی فوق الذکر در مجله سیاست خارجی و به دنبال آن در دو نشریه روزانه، فرصت و فضای مناسب جهت طرح نا گفته ها و نانوشته ها در مورد مسائل مربوط به گروگانها، آزادی آنها و بیانیه الجزایر و پیامدهای آن به دست داد. لازم به توضیح است که طی سالهای اخیر به کمک عده ای از دوستان و با حمایت دولت وقت، تلاش زیادی در جهت تدوین تاریخچه مربوط به مذاکرات انجام شده در جهت حل و فصل مسئله گروگانها کرده و اسناد زیادی را در این مورد با مشقت فراوان گردآوری نموده که بجزئی می توان ادعا کرد که اگر این تلاشها صورت نمی گرفت، بخش مهمی از تاریخ کشور و انقلاب در محاق می ماند. در حال حاضر، آمادگی وجود دارد که اسناد تاریخی مزبور از طریق آن مجله و یا طرق دیگر در اختیار محققان و صاحب نظران قرار گیرد.

۵- آیا مصوبه مجلس شورای اسلامی در مورد حل و فصل مسئله گروگانها قانونی بوده است؟ در جای جای مقاله منتشره در آن مجله محترم و همچنین در برخی گزارشهای دیگر، از مصوبه مورخ ۵۹/۸/۱۱ مجلس شورای اسلامی نام برده شده و مفاد بیانیه الجزایر با شروط مندرج در مصوبه مذکور تطبیق داده شده و سپس به طور غیرمستقیم نتیجه گیری شده است که نتایج حاصل از بیانیه الجزایر با شرایط فوق الذکر مطابقت نداشته و یا در حد مطلوب نبوده است. البته، این اقدام نویسنده مقاله مورد بحث، مسبوق به سابقه قبلی است. پس از امضا و شروع به اجرای بیانیه الجزایر، موضوع مصوبه مورخ ۵۹/۸/۱۱ مجلس شورای اسلامی و شروط مندرج در آن، از جمله مسائلی بوده که همواره مورد استناد قرار گرفته و مخصوصاً از طرف جناحهای مخالف (که در هر دوره تفاوت کرده و اولین جناح بنی صدر و نهضت آزادی بوده است)، درباره آن تفاسیر گوناگون به عمل آمده است. در مقاله مزبور و نیز گزارشهای دیگر، سعی بر این بوده است که مصوبه مزبور را به عنوان «قانون» تلقی کرده و با تأکید بر اینکه مصوبه حاوی احکام غیرقابل تغییر و لازم الاجرا و قطعی است، دولت شهید رجایی را متخلف از قانون مصوب مجلس معرفی کنند.

ولی آیا واقعاً و از لحاظ حقوقی مصوبه مورخ ۱۳۵۹/۸/۱۱ مجلس شورای اسلامی «قانون» بوده است؟ در پاسخ به این سؤال و شبهه ایجاد شده تذکر موارد زیر ضروری است:

الف) در زیربخشی از مذاکرات مجلس شورای اسلامی در هنگام تصویب شرایط مجلس، به نقل از شصت و سومین جلسه علنی دوره اول مجلس شورای اسلامی، عیناً بازنویسی می شود:

اظهارات یکی از نمایندگان خطاب به رئیس مجلس:

«... جناب عالی تصریح فرمودید که این (منظور مصوبه مربوط به آزادی گروگانها)، نه به شکل لایحه و نه به شکل طرح قانونی وارد مجلس شده است. بنابراین، اگر طرح می بود، طبعاً باید مشخص می شد که یک شوری یا دو شوری است. مثلاً، اگر طرح عادی بود، ما حالا در شور اول بودیم و بعد از رأی گیری امروز یا موافقتی که مجلس می کرد، بعد می رفت به کمیسیون باز برای شور دوم و بعد از ۵ روز دیگر می آمد. بنابراین، همان طور که آقای عسکراولادی می فرمایند، دقیقاً همین طور است و این هیچ کدام از اینها نیست...»

اظهارات رئیس مجلس در پاسخ یکی از نمایندگان:

«... این همان چیزی بود که آقای دکتر سامی خواندند و مربوط به این موضوع نیست و مربوط به لوایح است. در اینجا یک مسئله ای را امام به عهده مجلس گذاشته اند که خارج از همه معیارها داریم حل می کنیم... و ضمناً هم پیداست ان دولتی که آنجا نشسته (اشاره به دولت شهید رجایی) و می خواهد این را اجرا بکند، یک دولتی است که ما رأی اعتماد به او داده ایم، این طور نیست که بخواهد منافع ایران را با یک لفظی فدای چیز دیگری بکند.»

به این ترتیب، ملاحظه می شود که مجلس خود نیز به اینکه مصوبه مزبور نه « طرح قانونی» و نه « لایحه قانونی» بوده، مقررست و غیر از دو مورد فوق، هیچ مصوبه ای تبدیل به « قانون» نمی شود.

ب) باید دید آیا از لحاظ ماهیت و شکل نیز «مصوبه» مورد بحث ارزش حقوقی یک «قانون» را دارد؟ طبق اصل پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعدی می آید، برای اجرا به قوه مجریه و قضاییه ابلاغ می شود. بدین ترتیب، مصوبات قوه مقننه پس از طی مراحل مندرج در قانون اساسی باید به دولت ابلاغ شود و مفهوم مخالف آن این است که چنانچه مصوباتی از سوی قوه مقننه صادر شود که مراحل معینه در قانون اساسی را طی نکرده باشد، نمی تواند عنوان مصوبات لازم الاجرای قوه مقننه را پیدا کند.

همچنین طبق اصل شصت و پنجم قانون اساسی، مصوبات لازم الاجرای قوه مقننه الزاماً نمی تواند از صورت طرح و یا لایحه خارج باشد. طبق اصل نود و سه و نود و چهار قانون اساسی، تأیید شورای نگهبان نسبت به کلیه مصوبات مجلس جهت یافتن اعتبار قانونی، ضروری است. حال باید دید که مصوبه مورد بحث از لحاظ شکلی چگونه بوده است:

۱- در حالی که قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی به طور کلی ابتدا به صورت طرح یا لایحه توسط نمایندگان مجلس و یا دولت به مجلس تقدیم می شود و مورد بررسی و اتخاذ تصمیم قرار می گیرد، مصوبه مذکور صرفاً به صورت نظریه کمیسیون بررسی مسئله گروگانها در مجلس مطرح بوده است.

۲- قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی، پس از تأیید شورای نگهبان یا طی مهلت قانونی با امضای ریاست مجلس شورای اسلامی به نهاد ریاست جمهوری اعلام و از طریق رئیس جمهور جهت اجرا به دولت ابلاغ می شود.

طبق ماده یک قانون مدنی، مصوبات مجلس شورای اسلامی به رئیس جمهور ابلاغ و وی نیز ظرف ۵ روز آن را امضا و به دولت ابلاغ می کند و دولت موظف است ظرف مدت ۴۸ ساعت آن را منتشر نماید.

بر اساس ماده ۳ قانون مدنی، انتشار قوانین باید در روزنامه رسمی به عمل آید. طبق سوابق موجود، مصوبه فوق الذکر هیچ یک از مراحل فوق را طی نکرده است و دولت صرفاً از طریق نامه شماره ۵۲۷۱۶ مورخ ۵۹/۹/۸ (تقریباً یک ماه پس از تصویب مصوبه و شروع اقدامات دولت) اداره کل قوانین مجلس شورای اسلامی، رسماً در جریان مصوبه قرار گرفته است (پیوست شماره ۱) که بالطبع، صرفاً یک نامه اداری بوده و اصولاً اداره قوانین حق ابلاغ مصوبات مجلس، آن هم به وزیر مشاور در امور اجرایی را نداشته است، نامه مزبور ابلاغ قانونی تلقی نمی شود.

۳- بالاخره، آیا اصولاً گروگانگیری و یا آزادی گروگانهایی که توسط مردم نگهداری و کنترل می شوند، می توانست «وظیفه قانونی» هیچ دولتی به حساب آید و آیا اصولاً مجلس شورای اسلامی قانوناً می توانست دولت را ملزم به اجرای چنان مصوبه ای بکند؟ اگر چنین بود، چرا کمیسیون ویژه حل و فصل مسئله گروگانها، پیش از تصویب رهنمودهای مربوط به آزادی گروگانها، وزیر مشاور در امور اجرایی را به عنوان نماینده دولت وقت دعوت و از وی سؤال می کند که آیا اگر مجلس شورای اسلامی مواردی را در این زمینه تصویب کند، دولت آنها را اجرا خواهد کرد؟ (سؤال رئیس کمیسیون از این جانب به عنوان وزیر مشاور در امور اجرایی در جلسه مذکور).

۴- با توجه به موارد فوق الذکر، مصوبه مورخ ۵۹/۸/۱۱ صرفاً یک اعلام نظر، اعلام موضع و رهنمود مجلس شورای اسلامی به دولت بود (که خود مبتنی بر رهنمود امام (ره) به مجلس است) که دولت می توانست و می بایست در چارچوب آن به تشخیص خود نسبت به انتخاب روشهای مناسب اجرایی اقدام کند.

در خاتمه این مبحث، توجه خوانندگان، علی الخصوص صاحب نظران، محققان و حقوقدانان را به این نکته جلب می نماید که چنانچه مصوبه ۵۹/۸/۱۱ مجلس حکم قانون لازم الاجرا را داشت، چگونه همان مجلس در تاریخ ۵۹/۱۰/۲۴ لایحه مربوط به حل و فصل دعاوی را که از نظر شکلی در تعارض با شروط مجلس است، تصویب می کند؟ مذاکرات مفصل انجام شده در هنگام تصویب لایحه مزبور در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، وجود اختلافات شکلی متعدد فی مابین مصوبه ۵۹/۸/۱۱ و عملیات اجرایی انجام شده توسط دولت را که صریحاً به اطلاع مجلس رسیده است، نشان می دهد و تصویب لایحه حل و فصل دعاوی توسط مجلس، نشانه ای از تأیید عملیات اجرایی (حداقل از نظر شکل) توسط مجلس بوده است.

به رغم تمام توضیحات فوق الذکر، به شهادت کلیه سوابق موجود، دولت شهید رجایی نهایت کوشش خود را جهت منظور کردن جزو جزو نظرات و تصمیمات مجلس شورای اسلامی، یعنی مصوبه ۵۹/۸/۱۱، در بیانیه به کار برده است. مضافاً اینکه معمولاً اجرای مو به موی مصوبه در مواردی با اهداف کلی نظام و مجلس شورا مغایر بود. از جمله اینکه در مصوبه آمده است که در صورت تحقق کامل شرایط ایران، گروگانها آزاد شوند و اگر بخشی از شروط تحقق یافت، متناسب با شروط تحقق یافته، تعدادی از گروگانها آزاد شوند. اگر قرار بود این بخش از مصوبه مو به مو اجرا شود، هنوز هم تعدادی از گروگانهای آمریکایی

در طهران نگهداری می شدند و آیا این نقض غرض نبود؟ و آیا انجام این امر در اوضاع و احوالی که بر جامعه حکمفرما بود، می توانست مصالح کشور و نظر امام (ره) را تأیید کند؟

۶- نقش وزیر مشاور در امور اجرایی در جریان حل و فصل مسئله گروگانها و بیانیة الجزایر: در چند جای مقاله از وزیر وقت مشاور در امور اجرایی به عنوان «مسئول وقت حل و فصل مسئله گروگانها»، «وزیر وقت مشاور در امور اجرایی مسئول امور گروگانها»، و «مسئول وقت کمیسیون امور گروگانها» نام برده و به عمد یا به سهو تلاش شده که مسئولیت حل و فصل مسئله را یکسره به عهده وزیر مشاور در امور اجرایی کابینه شهید رجایی بگذارد. گرچه این جانب (همان طور که در بخشهای قبلی نیز مطرح کرد)، شرکت در مذاکرات مربوط به حل و فصل مسئله گروگانها و داشتن نقش در این مورد یعنی یکی از بحرانهای پیچیده تاریخ انقلاب اسلامی را، یکی از افتخارات زندگی سیاسی و مبارزاتی خود دانسته و می داند، مع الوصف، توضیح موارد زیر در جهت روشن شدن اذهان، خالی از فایده نیست:

واقعیّت قضیه این است که پس از طرح مصوبه مجلس در جلسه هیئت وزیران، وزیر مشاور در امور اجرایی به عنوان نماینده دولت جهت انجام مذاکرات و اتخاذ روشهای اجرایی برای حل و فصل مسئله گروگانها و مسائل حقوقی و مالی بین ایران و آمریکا انتخاب شد. در کلیه مراحل مذاکرات مزبور، این جانب با داشتن سمت وزیر مشاور در امور اجرایی صرفاً به عنوان نماینده دولت عمل کرده و این حقیقت در کلیه صورت مذاکرات هیئت وزیران به طور دقیق منعکس است. (۵) همچنین اشاره به این نکته ضروری است که کلیه مراجع عالیة مملکتی از جمله دفتر حضرت امام، سران سه قوه، هیئت رئیسه و کمیسیوهای ذیربط مجلس شورای اسلامی، هیئت وزیران و ... علاوه بر اینکه به صورت مکتوب در جریان جزو جزو مذاکرات و مواضع اتخاذ شده از سوی مذاکره کنندگان و نتایج حاصله قرار می گرفتند، طی چند ملاقات با حضرت امام (ره) و در جلسات سران سه قوه (که در آن زمان بدون حضور رئیس جمهور وقت و با شرکت شهدای گرانقدر، بهشتی و رجایی، حجت الاسلام و المسلمین آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس و این جانب به طور منظم و هفتگی تشکیل می گردید)، پیشرفت مذاکرات و مشکلات احتمالی مطرح و از ایشان رهنمودهای لازم دریافت می شد. (۶)

نهایتاً و پس از جمع بندی کلیه اقدامات و نتایج، شهید رجایی، نخست وزیر وقت، مصوبه ۵۹/۱۰/۲۵ دولت را طی نامه شماره ۶۴۵۳۰ مورخ ۵۹/۱۰/۲۰ به این جانب ابلاغ کرد و دستور داد «بیانیه ها، اسناد، مدارک و مکاتبات مربوط به شرایط آزادی پنجاه و دو آمریکایی گروگان نزد ملت ایران ...» را که به تصویب دولت جمهوری اسلامی ایران رسیده بود، «امضا و مبادله» کند (پیوستهای شماره ۲ و ۳).

در خاتمة این بحث، می تواند بجرئت ادعا کند که زمانی که حقیر نمایندگی دولت را در این امر خطیر و حساس، آن هم با حداقل امکانات موجود در کشور به عهده گرفت، هیچ احدی داوطلب و حتی آمادگی پذیرش مسئولیت مذکور را نداشته و بسیاری افراد، حتی حاضر به همکاری و ارائه مشورتی در این زمینه نبودند - «دیوانه با برهنه از آب گذشت». (۷)

ب) پاسخهایی به «نقد بیانیة عمومی»

در قسمت اول، پاره ای توضیحات، اطلاعات و اسناد عمومی در اختیار خوانندگان و صاحب نظران قرار گرفت. حال، در اینجا توضیحاتی در مورد «نقد بیانیة عمومی» مقاله مندرج در آن مجله جهت آگاهی خوانندگان تقدیم می شود:

۱- نویسنده در خصوص «نقد بیانیة عمومی» با اشاره به پاراگراف (الف) بیانیه، آزاد گذاشتن تمام سرمایه های ایران را مورد بررسی قرار داده و اعلام کرده است:

«این شرط از شروط تا حدودی تحقق یافت (۸) توضیح آنکه این بند از بیانیه با توجه به اطلاعات موجود، در زمان امضای بیانیه تحقق کامل یافت. حتی نحوه رفع اختلاف روی ارقام ۳ و ۴ (۹) نیز در بیانیه پیش بینی شده است، ماجرای ۳۰۰ میلیون دلار (۱۰) نیز ربطی به اصل پاراگراف فوق نداشته و ناشی از ضعف اطلاعات دولت و مملکت در هنگام مذاکرات و امضای بیانیه بوده است که البته، خوشبختانه بعدها تصحیح و رقم مزبور و بهره آن از حساب شماره ۳ دریافت و به حساب ایران واریز شد.

۲- در خصوص پاراگراف (ب) بیانیه، لغو ادعاهای آمریکا علیه ایران، نویسنده ضمن نقل پاراگراف مزبور، انتقاد تکرار شده «در واقع مشمول حال مدعیان آمریکایی شده است» را مجدداً تکرار کرده است. طرح انتقاد مذکور ناشی از عدم توجه به مذاکرات مربوط به بیانیه، مذاکرات مربوط به حل و فصل دعاوی در مجلس شورای اسلامی و ماهیت اختلافات ایران و آمریکا است. واقعیت این است که یکی از شروط چهارگانه مجلس شورای اسلامی، لغو کلیه ادعاهای آمریکا علیه ایران بود و هیچ بحثی از دعاوی ایران علیه آمریکا مطرح نبود. دولت شهید رجایی در جهت تحقق شرط مزبور، با بیش از صدها شکایت

اتباع آمریکایی علیه دولت ایران با خواسته ای معادل میلیاردها دلار در دادگاههای آمریکا مواجه بود. دولت آمریکا این شرط مجلس را پذیرفته و در عین حال، در جستجوی راهی برای طرح دعاوی غیر مرتبط با گروگانگیری و انقلاب اسلامی اتباع خود بود؛ چرا که امکان وادار کردن اتباع به پس گرفتن دعاوی از دادگاههای آمریکا، مگر در صورت طرح دعاوی مرجع دیگر وجود داشت. (۱۱) بنابراین، در بادی امر مسئله ارجاع به حکمیت، صرفاً به منظور ایجاد مرجع جایگزین برای طرح دعاوی اتباع آمریکایی مطرح بود (۱۲) که مقرر شد دعاوی خود را از دادگاههای آمریکا پس بگیرند. بنابراین، فلسفه اینکه « داوری مشمول حال مدعیان آمریکایی شده است»، همان طور که گفته شد کاملاً روشن است و نیازی به تحقیق و کشف نداشته است! ظاهراً، نویسنده محترم مقاله و سایرین فراموش کرده اند که دعوی بر اثر آزاد کردن وجوه ایران از توقیف آمریکا و ارجاع شکایات آمریکاییها علیه ایران بود، نه بر عکس (پیش از امضای بیانیه)، در روز امضای بیانیه الجزایر، اگر اشتباه نکرده و حافظه یاری دهد، تنها یک دعوی، آن هم از طرف دولت ایران علیه دولت آمریکا، مطرح بود. مع الوصف، در پاراگراف مربوط به بیانیه، دعاوی دولت علیه دولت و دعاوی متقابل دولت نسبت به اتباع، پیش بینی شده است که تقریباً در برگیرنده کلیه دعاوی ما خواهد بود. آنچه مد نظر انتقاد کنندگان و از جمله نویسنده مقاله است، احتمالاً این است که چرا دولت ایران و اتباع ایرانی حق طرح دعاوی مستقل علیه اتباع آمریکایی ندارند؟ و به طور ضمنی، القای شبهه می کنند که طرف دیگر از چنین حقی برخوردار است. در حالی که این مطلب از بی اطلاعی آنان در مورد تفاوت ساختار اقتصادی ایران و آمریکا ناشی می شود و گرنه در بیانیه، گرچه اغلب حقوق یک طرفه ای به نفع ایران در نظر گرفته شده است، در این زمینه، هر دو طرف از حقوق یکسانی برخوردار هستند، لیکن با توجه به ساختار اقتصادی آمریکا تمام مدعیان آمریکایی غیر دولتی هستند؛ در حالی که کلیه سازمانهای ایرانی طرف دعوی دولتی یا تحت کنترل دولت می باشند. منتقدان بیانیه قطعاً آگاهی دارند که دولت و مؤسسات دولتی آمریکا هیچ حقی برای اقامه دعوی علیه اتباع ایران را ندارند و همچنین است در مورد ایران که حق طرح دعوی علیه اتباع آمریکایی را ندارند و اصولاً چنین عملی از نظر حقوق بین الملل امکان پذیر نیست که دو دولت بیانیه ای را امضا کنند و اتباع خود را مجبور به حضور در یک داوری بین المللی نمایند.

در خاتمه این قسمت، لازم به یادآوری است که بسیاری از دعاوی مطروحه دولت ایران علیه اتباع آمریکا (۱۴۰۰ دعوی، ذکر شده در مقاله)، به عنوان دعاوی متقابل در داوری ثبت شده است.

در مورد پاراگراف (ب)، نویسنده مقاله با اشاره به دعاوی که در صلاحیت دادگاههای ایران بود، به تخلف آمریکا از بیانیه و خارج نکردن دعاوی مزبور از دادگاههای آمریکا اشاره کرده که به فرض صحت، اولاً ربطی به بیانیه ندارد و ثانیاً، وجود دعاوی مزبور هیچ خاصیتی برای خواهانهای آمریکایی (مدعیان) نخواهد داشت (به فرض صدور حکم محکومیت ایران در دادگاه آمریکایی، مسئله در هیچ دادگاه بین المللی قابل طرح نخواهد بود - به دلیل تخلف از بیانیه. ضمناً، باید اشاره کرد که آمریکا در عمل دهها تخلف از بیانیه داشته که تماماً در دیوان به ثبت رسیده و در دست رسیدگی است)

۳- در مورد ماده ۱ بیانیه، یعنی ضمانت عدم دخالت آمریکا در امور داخلی ایران، نویسنده مقاله ضمن نقل ماده مزبور، ادعا کرده است:

« ایالات متحده نه تنها هیچ تعهدی در عدم مداخله در امور داخلی نداده است، بلکه هیچ اعترافی، حتی به طور ضمنی و تلویحی، هم به اینکه در گذشته این کار را نموده، نکرده است. بنابراین، به نظر ما بر خلاف جنجالهایی که بعد از صدور بیانیه ها به راه انداخته اند، مبنی بر اینکه آمریکا به دخالت در امور داخلی ایران اعتراف کرده و متعهد به ترک فعل از این به بعد شده است، نه آن فعل مورد اعتراف واقع شده و نه این ترک فعل تعهد گردیده است.» (۱۳)

در پاسخ بموارد زیر متذکر می شود:

اولاً، در ماده یک بیانیه « ایالات متحده آمریکا تعهد می کند که سیاست ایالات متحده این است و از این پس این خواهد بود که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، سیاسی و یا نظامی در امور داخلی ایران مداخله ننماید». جمله مزبور قطعاً و در هر مرجعی تعهد به عدم مداخله در آینده است. ولی در مورد اعتراف به مداخله در گذشته، همان طور که شهید رجایی در گزارشی رسمی خود به مجلس شورای اسلامی در جلسه علنی مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۶ و بنده در جلسه رسمی و غیرعلنی مجلس شورای اسلامی، که پس از صدور بیانیه الجزایر تشکیل شده بود، صریحاً اظهار داشته ایم، گرفتن چنین اعترافی از یک کشور (آن هم یک ابرقدرت)، به صورت رسمی و در چارچوب یک سند بین المللی امکان پذیر نبوده و نیست (مگر قدرتهای پیروز جنگ جهانی دوم از آلمان هیتلری یا متحدین جنگ خلیج فارس از عراق شکست خورده). اصولاً، هدف مجلس شورای اسلامی

نیز گرفتن تعهد مبنی بر عدم مداخله در آینده بود، نگرش اعتراف به گناه، است. نویسنده مقاله و دیگران که حتی از دور دستی بر آتش نداشته اند، طبیعی است که ندانند که انشای همین جمله (جمله مذکور در ماده یک)، به دنبال چه مذاکرات طولانی و چقدر مباحثه و مجادله امکان پذیر شده است؛ والا، اولین عبارت پیشنهادی آمریکا بسیار کم رنگ و در حد تعهد بر عدم مداخله در آینده، همچون گذشته، بود! (۱۴)

ثانیاً، برخلاف ادعای نویسنده مقاله که تنها با استناد به یک مصاحبه غیر مستند بنده با روزنامه جمهوری اسلامی، دولت شهید رجایی را متهم به برپا کردن جنجال در این زمینه کرده است، موضع همیشگی دولت شهید رجایی در مورد ماده فوق همان است که شهید رجایی در جلسه مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۶ مجلس شورای اسلامی به شرح زیر بیان داشته است:

« در این زمینه، دولت مجری مصوبه مجلس بود که در آن از آمریکا تعهد عدم مداخله در امور داخلی ایران خواسته شده است. توضیح این مسئله ضرورت دارد که آمریکا و هیچ کشور دیگر، ولو به قیمت جان ۵۲ نفری که کوچکترین ارزشی هم برای آنها قائل نیست، هرگز حاضر به اعتراف به جرم نبوده و نخواهد بود. آنها (انتقاد کنندگان) که در گفتگوهای پنهانی از آمریکاییان یا واسطه های آنها چنین تعهداتی شنیده بودند، اگر می خواستند آنها را به روی کاغذ و با امضای رئیس جمهور آمریکا به دست آورند، حتماً ناکام می شدند.» (۱۵)

به طوری که ملاحظه می شود، اگر دولت شهید رجایی « جنجالی » هم کرده است، در جهت عکس بوده و معلوم نیست که نویسنده مقاله که ان شاء الله محقق است، چرا قصد دارد در تمام موارد به طور مستقیم یا غیر مستقیم دولت مرزبور را زیر سؤال ببرد (به جای تلاش برای کشف حقایق). در ضمن، نقل جملات فوق از گزارش شهید رجایی، از این جهت مفید است که نویسنده مقاله بداند که مطالب مطروحه وی اکتشافات جدیدی نبوده و ۷ روز پس از امضای بیانیه الجزیره شهید رجایی به آن پاسخ داده است.

۴- نویسنده مقاله با طرح ماده ۴ بند ۱۲ بیانیه در مورد بازپس دادن اموال شاه سابق اظهار داشته است:

« در این مورد، عملاً چیزی که نشان از اموال شاه سابق و بستگانش داشته باشد، مسترد نشد. نه ما اطلاعاتی صحیح از این اموال داشتیم و نه طرف آمریکایی از حسن نیت لازم برخوردار بود تا جهت تحقق این مهم مساعدت کند. علاوه بر این، گذشت زمان، دست شاه (در زمان حیات) و بستگانش را برای هر نقل و انتقال احتمالی (اعم از صوری و غیره) باز گذاشته بود «...» (۱۶)

معلوم نیست که مقصود نویسنده از طرح مطالب فوق انتقاد از این ماده بیانیه است و یا تکرار عرایض بنده که خود عیناً نقل کرده و یا تأیید آنهاست؟! به هر حال، بنده باز هم برای روشن شدن بیشتر اذهان، بخشی از گزارش مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۶ شهید رجایی به مجلس شورای اسلامی را در زیر نقل می کند:

« در این زمینه، دولت بارها اعلام کرده است که صورتی از اموال و دارایی های شاه معدوم و بستگانش را در اختیار ندارد و تلاشهای یک ساله بانک مرکزی نیز در این زمینه کوچکترین نتیجه ای نداشته است. بنابراین، ما خواهان چیزی هستیم که نمی دانیم چیست و چقدر است. ضمناً، تا یک ماه پیش، تنها یک شکایت علیه شاه و فرح و اشرف در دادگاه نیویورک داشتیم و دیگر هیچ اقدامی در مورد سایر بستگان نشده بود و لذا دارایی های این عده می توانست آزادانه نقل و انتقال یابد. آیا منقدین راهی جز آنکه دولت رفته، برای بازگرداندن چنین اموالی سراغ داشته اند و اگر داشته اند، چرا با دولت در عرض مدت یک سال گذشته مطرح نکرده اند؟ ... به اعتقاد دولت جمهوری اسلامی، دو بند فوق الذکر از مصوبه مجلس شورای اسلامی (تعهد به عدم مداخله و بازپس دادن اموال شاه)، بیش و پیش از آنکه ارزش اقتصادی و عملی داشته باشد، ارزش سیاسی دارد، والا کیست که نداند دسترسی به اموال شاه و بستگانش پس از این همه سرو صدا و هشاری آنها کار ساده ای نیست و یا تضمین عدم مداخله آمریکا در ایران امری نشدنی است...» (۱۷)

در تکمیل پاسخ به انتقادات نویسنده مقاله و دیگران در مورد بیانیه الجزایر، اطلاع از عین گزارش رسمی شهید رجایی به جلسه علنی مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۶ مجلس شورای اسلامی را به غایت ضروری دانسته و پیوست (شماره ۴)، تقدیم می شود و جملاتی از آن را نیز به عنوان حسن ختام این قسمت، در زیر برجسته می کند.

« در هیچ شرایطی تعهداتی بیش از آنچه که این دولت از آمریکا گرفته، قابل وصول نبوده و نخواهد بود، مگر بر اساس عملکردهای سازشکارانه و یا در گفنگوهای خصوصی غیر رسمی. آنچه به دست آمده، بالاترین تعهداتی است که می توان از آمریکا با توجه به قوانین آن کشور گرفت. تذکر دوم اینکه هیچ تعهد اضافی آمریکا به خاطر وجود ۵۲ نفری که کوچکترین ارزشی حتی برای جانشان قائل نبود، نمی توان گرفت و اینکه تصور شود ما دیگر وسیله ای برای اعمال فشار به آمریکا نداریم، بی اساس است. (۱۸) ذکر این نکته نیز ضروری است که حتی اگر جاسوسخانه اشغال نمی شد، ما هرگز به گرفتن این مقدار از حقوق و داریی ها و تعهد مابقی آن از آمریکا نمی شدیم.» (۱۹)

نه به قصد توجیه بیانیه ها که به بهترین وجهی از زبان شهید رجایی توجیه شده و مورد رضایت و قبول و تأیید کلیه مقامات ذریبط وقت (به استثنای بنی صدر) قرار گرفته است، بلکه به منظور یادآوری شرایط و جوئی که بیانیه مذاکره و امضا شد، اهرمهای فشاری را که در اختیار آمریکا و ایران قرار داشت، در زیر به طور خلاصه به اطلاع می رساند:

۱- وجود مقادیر معتدایی از اموال و دارایی های ایران در آمریکا و نیز میلیاردها دلار سپرده ایران نزد بانکهای آمریکایی.
۲- طرح هزاران دعوی از طرف شرکتهای آمریکائی و تأمین و توقیف میلیاردها دلار اموال و سپرده های ایران توسط دادگاههای آمریکا.

۳- حصر اقتصادی ایران و محرومیت ایران از دسترسی به بسیاری از بازارهای جهانی، حتی در خصوص نیازمندی های فوری و اضطراری

۴- تحمیل جنگی تمام عیار به ایران و نیاز ایران به آزاد کردن اموال و سپرده های خود
۵- شکست کارتر در انتخابات و روی کار آمدن قریب الوقوع ریگان که ایران را باجگیر و وحشی خوانده بود، مسلماً با این طرز فکر حاضر به تنظیم بیانیه ای شبیه آنچه که تنظیم شده، نبود.

۶- برخورداری آمریکا از پیشرفته ترین امکانات حقوقی و فنی و تخصصی و اطلاعاتی.
۷- تحریک و تهیج افکار عمومی دنیا علیه انقلاب اسلامی ایران و قصد به انزوا کشیدن انقلاب و نیز آمادگی افکار عمومی مردم آمریکا جهت هرگونه اقدام دولت آمریکا علیه ایران.

در مقابل، اهرمهای فشاری که در اختیار ایران قرار داشتند، عبارت بودند از:
۱- در اختیار داشتن ۵۲ نفر گروگان آمریکایی که از ارزش آن بتدریج کاسته شده بود و معلوم نبود که برای ریگان اصولاً ارزشی مگر به عنوان بهانه ای جهت قداره کشی، داشته باشند.
۲- انگیزه های شخصی کارتر به آزادی گروگانها قبل از ترک کاخ سفید.

(پ) انتقادات به « حکمیت یا داوری » (۲۰)

نویسنده مقاله در چند جا و پس از تعریف داوری به عنوان یکی از بهترین طرق حل و فصل صلح آمیز کشمکشهای بین المللی و تأکید بر اینکه دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده « ... یک مرجع حکمیت یا داوری است که ظاهراً تمام تعریفهایی که بر له داوری آورده شده است، در خود دارد ... (۲۱)، اشاره کرده است:
« ... امور دیوان بر مقررات پونسیرال استوار است. به عبارتی دقیق تر، ساختار ترسیم شده برای اداره امور این دیوان داوری، همانا قوانین و مقررات کمیسیون سازمان ملل متحد در خصوص حقوق تجارت بین الملل (پونسیرال) است ... » (۲۲)

پس از ذکر مقدمات فوق، ناگهان در مقام انتقاد از این داوری بر آمده، می نویسد:
« ... آیا تن در دادن به داوری و آن هم چنین داوری بر سبیل صواب بوده است یا خیر و اصولاً چه آلترناتیو یا آلترناتیوهای می توانست جایگزین آن شود. » (۲۳)

نویسنده بالاخره نتیجه گیری کرده است:

« ... این دادرسی از نوعی است که با توجه به ساختار شکلی و ماهوی آن، بعید به نظر می رسد که بتواند بر اساس عدل و انصاف استوار باشد ... » (۲۴)

در نهایت، پیشنهاد نویسنده مقاله چنین ارائه شده است:

« ... چیزی که به نظر ما می توانست جای خود را به آلترناتیوهای چون حل و فصل کلی و یکجا بدهد (ارجاع به داوری جای خود را به حل و فصل کلی و یکجا بدهد)»

در پاسخ تذکر موارد زیر مفید خواهد بود:

اولاً، توضیح این نکته ضروری است که با توجه به مواضع جنایتکارانه و تجاوزات متعدد امپریالیسم آمریکا علیه منافع و حقوق ملت ایران، خصوصاً از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا گروگانگیری، سیاست دولت شهید رجایی که مورد تأیید عموم مسئولان و مجلس نیز بود، بر قطع کلیه روابط سیاسی و اقتصادی با آمریکا قرار داشت. حال باید دید که این قطع روابط از چه طریق به شکل بهتر امکان پذیر بود و چگونه می بایست حرکت کرد که منافع و مصالح ملت ایران در نهایت محفوظ بماند. با توجه به مقدمه فوق، به فرض پذیرش پیشنهاد مبهم نویسنده در مورد « حل و فصل کلی و یکجا » مسائل فی ما بین با آمریکا، آیا بدون مذاکرات مستقیم و با مذاکره از طریق واسطه و همچنین بدون حفظ روابط با آمریکا، چنین کاری میسر بود؟

ثانیاً، چه کسی در آن زمان (و حتی امروز)، حاضر به چنین مصالحه ای که به هیچ وجه حتی مبانی آن معلوم و مشخص نبود، بوده و هست؟ چه مرجعی مجوز چنین مصالحه عظیم را صادر کرده بود و یا می کرد؟ (۲۵)

آیا در حالی که طرف ایرانی میزان دقیق اموال و دارایی های خود را در آمریکا، میزان ادعاهای بجای شاکیان آمریکایی را حتی با اختلافات، صد در صد نمی دانست؟ آیا در شرایطی که حتی یک ادعای طرف ایرانی برای طرح در مذاکرات با طرف آمریکایی آماده نبود؟ آیا در شرایطی که حتی مبلغ دقیق موجودی نقدی خود را در بانکهای آمریکایی نمی دانستیم؟ و در شرایطی که آمریکا با پیشرفته ترین سیستم حقوقی، مالی، بانکی و اطلاعاتی، کلیه اطلاعات را مطمئناً در اختیار داشت، حل و فصل کلی و یکجا دعاوی با آمریکا غیرممکن و غیرعقلانه نبود؟ آیا اگر چنین اقدامی در آن زمان صورت می گرفت، نویسنده مقاله و دیگران، امروز اقدام کنندگان را حداقل به « سازش و تسلیم » و « دخل و تصرف غیرقانونی در اموال عمومی » متهم نمی کردند؟! (۲۶)

بالاخره، آیا اگر « حل و فصل کلی و یکجا » صورت می گرفت و بعدها، پی به اشتباه در محاسبات خود می بردیم و یا دعاوی جدیدی از طرف ما کشف می شد (نظیر ۳۰۰ میلیون دلار پرداخت اضافی به « فدرال رزرو » آمریکا و یا ادعای ۱۲ میلیارد دلاری وزارت دفاع علیه دولت آمریکا که هیچ یک در زمان تصویب و امضای بیانیه وضع روشنی نداشتند)، به کدام مرجع باید مراجعه می کردیم؟

به نظر بنده، داوری مرضی الطرفین موجود، به رغم داشتن کاستی هایی که با توجه به قوانین بین المللی و قدرت حقوقی آمریکا اجتناب ناپذیرند (حداقل بسیاری از آنها)، بهترین مرجع برای ایران جهت دفاع در مقابل هزاران دعاوی مطروحه و استیفای بخش کوچکی از حقوق تضییع شده خود از یک ابرقدرت زورگو و مزدور است و اگر چنین داوری وجود نداشت، امکان دفاع در قبال این ادعاها و نیز به دست آوردن همین حداقلها هم نبود. به طور کلی، صرف نظر از قانونی بودن اقدام دولت شهید رجایی در مورد ارجاع اختلافات مالی و حقوقی آمریکا به داوری مرضی الطرفین، اقدام مزبور با توجه به موارد فوق الذکر، اصولی ترین و مناسب ترین روش حل و فصل اختلافات مالی و حقوقی ایران و آمریکا در چارچوب مصوبه مجلس شورای اسلامی، بدون توسل به راه حلهای سازشکارانه بود. (۲۷)

ت) نتایج اجرای بیانیه الجزایر

به نظر بنده، عملکرد بیانیه الجزایر و حل و فصل دعاوی ایران و آمریکا، باید به طور مشروح توسط مسئولان ذیربط در معرض افکار عمومی قرار گیرد - « تا سیه روی شود هر که در او غش باشد ».

متأسفانه به دلیل اینکه هنوز داوری مرضی الطرفین در جریان می باشد و ممکن است به مواضع ما لطمه خورده و نتوانیم در برخی از دعاوی به حداکثر حقوق خود برسیم، مسئولان نمی توانند بسیاری از دستاوردهای بیانیه و داوری را پیش از پایان کار داوری، به اطلاع عموم برسانند و همین امر فرصت به دست منتقدانی نظیر نویسنده مقاله داده است. از طرف دیگر، جماعتی نیز که کاری به بیانیه و داوری نداشته و به دنبال ایجاد محملهای قوی و مورد قبول برای برقراری رابطه با آمریکا هستند، دانسته یا ندانسته اموال و دارایی های بلوکه شده ایران در آمریکا را آنچنان برای مقامات مسئول کشور بزرگ جلوه می دهند که ارزش

برقراری رابطه با آمریکا را داشته باشد (۲۸) و این برخورد نیز به طور غیرمستقیم این نتیجه را می دهد که بیانیه و داوری در عمل کاری انجام نداده و نفعی برای کشور نداشته است. بنده چنانچه بتواند به آمار و اطلاعات دقیق دسترسی پیدا کرده، اجازه انتشار آن را بیابد، به شماره های بعد آن مجله مقاله ای درباره عملکرد بیانیه و داوری ارائه خواهد داد و این نتایج (با وجود تمام کارشکنی هایی که توسط برخی عناصر در مراحل مختلف در کار اجرای بیانیه الجزایر و روند صحیح و اصولی داوری داشتند)، صحت عمل و حقانیت دولت شهید رجایی در حل و فصل مسئله گروگانها را به ثبوت خواهد رساند. مع الوصف، در انتهای همین مقاله نیز نکاتی را به اختصار به اطلاع می رساند. انتقادکنندگان به بیانیه الجزایر عموماً موارد زیر را محور قرار داده و می دهند:

۱- بیش از ۱۰ میلیارد دلار وجه نقد و طلا داشتیم که از آن مقدار پس از امضای بیانیه، تنها فقط ۲/۸۷ میلیارد دلار به ایران بازگشت داده شد». این رقم به عمد یا به سهو فقط به وجوه بازپس داده شده در روز آزادی گروگانها اشاره می کند. حال آنکه بر اساس اطلاعات غیر مستند بنده (به دلیل نداشتن مسئولیتی در این زمینه)، امروز تقریباً تمام وجوه فوق الذکر، غیر از اقساط بدهی های ایران به بانکهای آمریکایی (که به هر حال یکجا یا تدریجی می بایست تا امروز پرداخت می شد)، مسترد شده و یا به حساب شماره ۲ (حساب دولت الجزایر که زیر کنترل داوری مرضی الطرفین می باشد)، واریز شده است و به هیچ وجه سپرده بانکی و طلائی در اختیار آمریکا نیست. مبلغ واریز شده به حساب شماره ۲ نیز در سال ۱۳۵۹، یک میلیارد دلار بوده و مبالغی نیز که در مصالحه با برخی از شرکتهای آمریکایی به دست آمده و بهره یک میلیارد دلار مزبور، به حساب فوق واریز شده است (مبلغ واریزی از طریق مصالحه ها، شاید حدود ۲۰۰ میلیون دلار باشد).

۲- « اموال و دارایی های توقیف شده ایران در آمریکا، به ایران مسترد نشده است.» باز، بنا بر اطلاعات غیر موثق بنده، قسمت اعظم اموال و دارایی های غیر نظامی شناخته شده ما به غیر از چند تابلوی نقاشی، فسیل و ... (که بازپس گیری آنها نیز مشکل اساسی ندارد)، طبق بیانیه به ایران بازپس داده شده و قسمت کمی که باقی مانده ربطی به بیانیه نداشته و ناشی از تخلف آمریکاست. آمریکا در بازپس دادن اموال باقی مانده و نیز اموال نظامی ما از بیانیه تخلف کرده و دلیل آن را نیز موضع خصمانه دو کشور نسبت به یکدیگر عنوان کرده است و به قرار اطلاع داوری نیز استدلال مزبور را نپذیرفته و به آمریکا تکلیف کرده که وجوه یا اموال نظامی توقیف شده را به ایران بپردازد که ظاهراً آمریکا هم اصل بازپرداخت وجوه مربوطه را پذیرفته است، ولی در مورد میزان آن هنوز اختلاف نظر وجود دارد. داوری و گفتگوهای جنبی در این مورد ادامه دارد. در اینجا، لازم به ذکر است که گرچه بیانیه بازپس دادن کلیه اموال و دارایی های ایران را تصحیح کرده، ولی در جریان مذاکره در مورد بیانیه، بنده در جواب شایعات وسیعی که ایران را متهم به ساخت و پاخت با آمریکایی ها و برقراری پل هوایی جهت تحویل اسلحه به ایران در قبال آزادی گروگانها می کرد، ضمن تکذیب شایعه مزبور، اعلام کرد که ما به هیچ وجه نیاز به سلاح آمریکایی نداشته و از چنان کشوری سلاح نخواهیم گرفت (۲۹) (نقل به مضمون) - که البته، این نظر دولت شهید رجایی بود که از زبان بنده بیان می شد. این توضیح از آن جهت است که دانسته شود دولت ایران حتی در زمان تصویب و امضای بیانیه الجزایر کیسه ای برای سلاح آمریکایی ندوخته بود و می دانست تا انقلاب اسلامی برپاست، آمریکا به ایران سلاح نخواهد داد. لذا در این زمینه، آنچه اتفاق افتاده کاملاً قابل پیش بینی بوده و اگر غیر از این می بود، می بایست نسبت به ماهیت انقلاب اسلامی تردید کرده یا می کردیم. البته، این بدان معنا نیست که دولت ایران تمام تلاش خود را در جهت دریافت اموال مزبور به کار نبرد. برای روشن شدن اذهان خوانندگان، خصوصاً صاحب نظران و محققان، به استحضار می رساند که دولت لیبی پیش از روی کار آمدن سرهنگ قذافی، ۶ هواپیمای هرکولس باری (سی - ۱۳۰)* از آمریکا خریداری کرده و کلیه وجوه آن را پرداخته بود (در همان زمان) و تا آنجا که بنده اطلاع دارد، هنوز بیش از ۲۱ سال از این خرید می گذرد، آن دولت حتی موفق به دریافت یک هواپیما هم نشده است.

۳- می گویند: « از اموال و دارایی شاه و بستگانش هیچ چیز به دولت ایران تحویل نشد.» بنده ضمن تأیید این مطلب، اعلام می کند که در این مورد بیانیه نقصی ندارد، بلکه مشکل این است که بر اساس اطلاعات این جانب تا این لحظه هیچ اطلاعی در مورد اموال مزبور وجود نداشته است تا بتوان از طرف مقابل درخواست حکم توقیف کرد. دولت آمریکا هم که متعهد به جمع آوری اطلاعات و ارائه آنها در زمینه اموال مذکور بوده، به لطائف الحیل طفره رفته است. البته، اگر نویسنده مقاله و یا هر کس دیگری بتواند در این زمینه اطلاعات دقیق و موثق در اختیار مسئولان ذیربط قرار دهد، هیچ گونه مانع قانونی جهت مبادرت به اقدامات اجرایی وجود نخواهد داشت.

۴- انتقاد شده که « پذیرش حساب تضمینی شماره ۲، جهت تضمین احکام دیوان داوری لاهه، سبب خواهد شد که ایران میلیاردها دلار وجوه خود را به حساب مزبور ریخته، از آن طریق به جیب سرمایه داران آمریکایی بریزد.»

حال، ملاحظه کنید در عمل چه اتفاقی افتاده است. از بهمن ۱۳۵۹ تاکنون (حدود یازده سال) کل پرداخت ایران بابت دعاوی شرکتهای آمریکایی ۱/۷۸۹۵۵۸ میلیارد دلار بوده است (آمار چند ماه قبل). این در حالی است که کلیه دعاوی مهم خواهانهای آمریکایی حل و فصل شده و مهمترین دعاوی ایران در مورد پرونده هایی نظیر پرونده وزارت دفاع** در دستور کار داوری است و به گفته آگاهان مبالغ معتناهی قطعاً به نفع ایران حکم داده خواهد شد.

۵- یکی دیگر از انتقادات وارده به بیانیه، « پرداخت صدها میلیون دلار به ایرانیان فراری به عنوان داشتن تابعیت مضاعف بابت دعاوی آنها» بوده است. در این مورد باید اذعان کرد که به دلیل مشکلات کارشناسی در هنگام مذاکرات، تصور نمی رفت که آمریکا امکان سوء برداشت از تعریف کلمه تبعه داشته باشد. به هر حال، باید دید در عمل و اجرا، به رغم جنجالهای صورت گرفته، کار به کجا کشیده است؟! اولاً دیوان داوری مسئله « تابعیت غالب و مؤثر» را در قبال « تابعیت مضاعف» مطرح و تصویب کرده است و به این ترتیب، تقریباً همه ایرانیان فراری در جریان انقلاب اسلامی از طرح دعوی علیه ایران محروم شده اند (مگر خانواده هایی که از سالها قبل از انقلاب تبعه آمریکا بوده اند و رئیس خانواده در جریان انقلاب فرار کرده است). ثانیاً، تعداد دعاوی مطرح شده در این زمینه ۱۲۲ مورد بوده که تا چند ماه قبل، ۳۱ مورد آن با ۱۵۲ میلیون دلار ادعا فقط با پرداخت کمتر از یک میلیون دلار مختومه شده است. بقیه پرونده ها نیز در دست رسیدگی است و استرداد دعاوی مطروحه از طرف چنین خواهانهایی همچنان ادامه دارد. (۳۰)

به طوری که ملاحظه می شود، با پایان کار داوری، ایران نه تنها تمام وجوه، اموال و دارایی های خود را از آمریکا خارج و مطالبات و وجوه کالاهای ممنوع الصدور از آمریکا را نیز دریافت خواهد کرد، بلکه مبلغ دریافتی بابت دعاوی علیه آمریکا احتمالاً بیش از میزان پرداخت ما بابت ادعاهای خواهانهای آمریکایی خواهد بود (ان شاء الله و با کوشش دولت و دفتر خدمات حقوقی بین المللی). حق درخواست حکم توقیف برای اموال شناخته شده شاه و بستگانش در حوزه قضایی آمریکا، به طور دائمی برای ایران باقی خواهد ماند. تعهد آمریکا مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی ایران (ولو بر روی کاغذ) نیز به قوت خود باقی خواهد ماند - که مجموعه دستاوردهای فوق را می توان پیروزی بزرگی برای یک کشور جهان سوم و افتخاری برای دولت شهید رجایی دانست. گذشته از نتایج فوق، اقدام دولت شهید رجایی در حل و فصل این معضل بزرگ بسیار شجاعانه و فداکارانه بوده و نباید اجازه داد که « پس از حل معما»، « لب گود نشسته» و بدون اطلاع از جزئیات امور، فرصت طلبانه از این عمل انتقاد کرد.

در خاتمه مقاله، توصیه می شود کسانی که قصد مطالعه و تحقیق در مورد علل و چگونگی حل و فصل مسئله گروگانها و اختلافات مالی و حقوقی ایران و آمریکا را دارند، نسبت به مجموع حوادث و اتفاقات احاطه پیدا کرده و به کلیه مدارک و مستندات مربوطه مراجعه کنند. در غیر این صورت، جو سازی ها و هو و جنجالهای سیاسی که پس از آزادی گروگانها، به انگیزه های مختلف علیه بیانیه و دولت شهید رجایی صورت گرفت، بر کارهای تحقیقاتی و علمی نیز سایه خواهد افکند. در این مورد، مراجعه به صورت جلسات کمیسیون بررسی مسئله گروگانها، صورت جلسات مذاکره با هیئتهای الجزایری، مذاکرات و جلسات متعدد هیئت وزیران، صورت مذاکرات مجلس شورای اسلامی، آگاهی از مواضع امام (ره) و سران سه قوه در آن زمان، ضرورت تام دارد، که ان شاء الله همان طور که قبلاً عرض شد، بنده در صورت تصویب مقامات ذیربط، بزودی به انتشار آن همت خواهد گماشت.

من ا ... التوفیق و علیه التکلان

یادداشتها

۱- در اینجا نقل یک ماجرای تاریخی ضروری است. طی مذاکرات مربوط به بیانیه، با هیئت الجزایری، از آنجا که تحقق کامل شروط چهارگانه مجلس و سپس آزادی گروگانها مستلزم سالها مذاکره بود، دولت ایران در مرحله اول به طرف آمریکایی پیشنهاد کرد که به اندازه مجموعه ادعاهای ایران از آمریکا در خصوص اموال و دارایی های بلوکه شده کشور و شاه مبلغی معادل ۲۴ میلیارد دلار در حساب بانک مرکزی الجزایر واریز کند و گروگانها را فوراً تحویل بگیرد و طرفین پس از آزادی گروگانها در مورد حل و فصل مسائل اقدام کنند. این پیشنهاد به طور رسمی و کتبی به طرف

آمریکایی از طریق الجزایر ابلاغ شد. پیشنهاد مزبور، مورد مخالفت دولت آمریکا واقع شده و جوسازی های وسیعی توسط دولت مذکور علیه آن در وسایل ارتباط جمعی بر پا و ادعا شد که دولت ایران بابت آزادی هر گروگان مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار باج می خواهد. در داخل کشور نیز یکی از اعضای دولت موقت در گفتگوی تلفنی با احمد عزیزی، (دبیر وقت کمیسیون مربوطه در نخست وزیری)، گفته بود: « مگر اینها دیوانه هستند [منظور دولت شهید رجایی]، مگر می شود چنین پیشنهادی را به آمریکا قبولانند؟! » (نقل به مضمون). همزمان با همین اظهارات (به طور تقریبی) نیز یکی از سران دولت موقت که عضو شورای انقلاب نیز بوده، به دیدار امام (ره) می رود. امام (ره) دوبار در دو دیدار پیاپی با شهید رجایی و بنده، در همان روزها، دیدار مزبور را به شرح زیر نقل فرمودند: « ... آقای دکتر سحابی به دیدار من آمد و در حالی که در همین کنار در ایستاده بود [اشاره به در ورودی اطاق] و اشک می ریخت، گفت اینها [منظور دولت شهید رجایی] اعتقاد به حل مسئله گروگانها ندارند و کارشکنی می کنند. ترا به خدا گروه دیگری را مأمور این کار بفرمایید ... » (نقل به مضمون). حضرت امام، پس از نقل اظهارات نامبرده، از شهید رجایی و بنده خواستند با تمام توان و در کوتاهترین زمان جهت حل مسئله اقدام کنیم. پس از دیدار نخست، بنده خدمت شهید رجایی عرض کردم: « مرا از مسئولیت مذاکرات معاف کنید، چرا که با توجه به موضع بنده در مورد مسئله (مخالفت با آزادی بدون محاکمه گروگانها)، همیشه اقداماتی نظیر اتهامات فوق می تواند مطرح شود. اگر کار مذاکرات به بن بست بکشد [چنانچه در زمان بیان همین مطالب چنین شده بود]، خواهند گفت، دولت چون اعتقاد نداشته کارشکنی کرده است و حتی شاید امام هم این ادعا را بپذیرد (لحن حضرت امام در هر دو ملاقات طوری بود که گویا می خواستند به ما تفهیم کنند که مبادا در حل مسئله اهمال و یا کارشکنی بشود. تعریف داستان ملاقات با دکتر سحابی، آن هم دوبار و در دو ملاقات مؤید این برداشت است). اگر بخواهیم به هر قیمت که شده کار به بن بست نکشد، ممکن است ناچار به اتخاذ مواضعی شویم که مطلوبمان نیست ... » شهید رجایی با درخواست بنده بشدت مخالفت کرده و گفت: « اعتقاد به ولایت فقیه، عشق به نظام و فداکاری در راه جمهوری اسلامی، یعنی همین. » (نقل به مضمون).

نقل ماجرای تاریخی فوق از آن جهت بود که شرایط دولت و مواضع مخالفان بعدی بیانیه، پیش از اعضای بیانیه الجزایر روشن شود. لازم به تذکر است که بنده مطالب فوق را در جلسه رسمی و غیر علنی مجلس شورای اسلامی در اواخر سال ۵۹، یعنی در زمان حیات حضرت امام و شهید رجایی نقل کرده و در بایگانی مجلس شورای اسلامی موجود است. بنابراین، کسی نمی تواند در صحت آنها تردید و یا القای شبهه کند.

۲- متأسفانه، تا چندی پیش اعلام جرم مزبور هنوز در قوه قضائیه مطرح بوده و آخرین بار در سال ۶۵ یا ۶۶، بنده برای مشورت در مورد نحوه شروع بازپرسی در مورد پرونده مزبور به دادسرای عمومی تهران دعوت شد و به رغم اعلام آمادگی، به دلایلی که از آن بی اطلاع است، بازپرسی آغاز نشد. در حال حاضر نیز از وضع پرونده فوق بی خبر است.

۳- شرح ملاقات فوق نیز در جلسه رسمی و غیرعلنی اواخر ۵۹ مجلس شورای اسلامی، یعنی در زمان حیات امام و شهید رجایی، از پشت تریبون نقل و در بایگانی مجلس شورای اسلامی موجود است، فلذا از طرف هیچ فرد یا مرجعی قابل انکار نیست.

۴- پس از فرار بنی صدر، رئیس جمهور وقت، دیگر غیرعلنی ماندن مذاکرات جلسه مزبور وجهی نداشت (علت درخواست بنده برای جلسه غیرعلنی این بود که نمی خواست مطالبی را که ممکن است به تضعیف رئیس جمهور وقت منجر شود، علناً بازگو کند)، ولی متأسفانه به رغم درخواستهای مکرر حقیر (یعنی درخواست کنندة جلسه غیرعلنی که تمام مدت را هم فقط خود صحبت کرده است)، نه تنها مذاکرات مزبور از طرف مجلس منتشر نشد، بلکه حتی در اختیار بنده هم به طور کامل قرار نگرفت. امیداست مجلس محترم در این مورد اقدام لازم به عمل آورد.

۵- ان شاءالله صورت مذاکرات مزبور در صورت کسب مجوزهای لازم بزودی در اختیار آن مجله قرار خواهد گرفت.

۶- پس از امضای بیانیه الجزایر، بنی صدر و یارانش تلاش زیادی داشتند که برای تضعیف جناح مقابل خود اقدامات انجام شده را غیرقانونی و حتی خائنانه وانمود کنند و چون بنی صدر در آن زمان رئیس جمهور قانونی کشور بود، جوسازی هایش بر افکار عمومی جامعه، که به رئیس جمهور اسلامی (نه شخص بنی صدر) اعتماد داشت، مؤثر واقع می شد. از طرفی، بنی صدر تلاش می کرد، حال که توانسته تا حدودی افکار عمومی را در جهت اهداف خویش آماده کند، دخالت حضرت امام را نیز در مسئله آزادی گروگانها که او خیانت می نماید، کشف نماید و امام را نیز همراه پیروان

راستینش آماج حملات و اتهامات ناجوانمردانه قرار دهد. شاهد این مدعا، مکالمات بین بنی صدر و شهدای گرانقدر، بهشتی و رجایی، در جنب یکی از جلسات شورای عالی دفاع است. در جلسه مذکور، شهید بهشتی به بنی صدر متذکر می شود که حضرت امام در جریان مسئله حل و فصل آن بوده و آن را تأیید می کند. بنی صدر بلافاصله اعلام می کند: « پس چرا این را به مردم اعلام نمی کنید؟ » وقتی این مکالمات توسط شهید رجایی نقل شد، بنده توصیه نمود که از هیچ احدی و خصوصاً حضرت امام در این مبارزه نباید خرج کرد. بنده پاسخگویی به تمام اتهامات را بر عهده گرفت. به همین دلیل، هیچ یک از موارد فوق و حتی مصوبه دولت در مورد بیانیه الجزایر با مردم مطرح نشد و تا به حال نیز بنده در جایی مطرح نکرده است.

۷- به نقل از: یادداشت شهید رجایی در دفتر یادداشت روزانه.

۸- مجله سیاست خارجی، سال چهارم، شماره ۴ (زمستان ۱۳۶۹)، ص ۵۹۵

۹- همان.

۱۰- همان.

۱۱- البته ممکن بود دولت ایران در مذاکرات موضع غیرقابل انعطافی اتخاذ کرده و اعلام کند که مسئله فوق، مسئله آمریکاست و آنها خود باید راه حلی پیدا کنند و دولت ایران پاسخگویی هیچ ادعایی از سوی اتباع آمریکایی نیست. به دلایل زیر موضعگیری مزبور صحیح نبود:

۱. خلاف حق و منطقی بود که اگر ادعای منطقی و غیرمرتبط با گروگانگیری و حوادث انقلاب اسلامی از طرف یک خواهان ولو آمریکایی مطرح گردد و به آن توجه نشود. دولت آمریکا هیچ راه حلی نمی توانست داشته باشد. رئیس جمهور آمریکا بدون پیش بینی مکانسمی جهت جایگزینی دادگاههای آمریکا، قادر به ختم دعاوی و فسخ احکام توقیف و مصادره نبود. اتخاذ چنین موضعی بدون تردید مذاکرات را به بن بست می کشاند و ادامه بحران گروگانها به زمان ریاست جمهوری ریگان کشانده می شد که خواست هیچ مرجع و نهادی نبود.

۲. در صورت اتخاذ چنین موضعی، دولت ایران در آن زمان و در آینده از طرح دعاوی مشابه نسبت به آمریکا محروم می شد که معلوم نیست چندان به نفع ما تمام شود (با توجه به دعاوی بزرگ ایران در داوری مرضی الطرفین که شاید بهترین مرجع رسیدگی باشد).

۱۲- نگاه کنید به: مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای اسلامی مورخ ۱۰/۲۴/۱۳۵۹ که در آنجا صریحاً همین مطلب از طرف اینجانب به اطلاع مجلس رسانده شد و فلسفه لایحه حل و فصل دعاوی هم همین نکته بوده و صریحاً در جلسه مطرح گردید.

۱۳- مجله سیاست خارجی، سال چهارم، شماره ۴ (زمستان ۱۳۶۹)، ص ۵۹۸

۱۴- بر اساس مصوبه مجلس شورای اسلامی، در این ماده آمریکا می بایست تعهد می کرد که « از این پس » در امور داخلی ایران دخالت نکند. عبارت « از این پس »، مفهوم پذیرش مداخله قبلی را داشت و آمریکا در مقابل این عبارت، عبارت « سیاست آمریکا بر این بوده و خواهد بود که در امور داخلی ... » را پیشنهاد کرد که با مخالفت طرف ایرانی رو به رو شد و بالاخره پس از مذاکرات سخت و طولانی، طرفین بر روی جمله فوق الذکر توافق کردند که اولاً عدم مداخله در گذشته را تصریح نکرده و ناظر به زمان حال است و ثانیاً عبارت « از این پس » هم در آن وجود دارد.

۱۵- گزارش شهید رجایی به جلسه علنی مورخ ۱۳۵۹/۱۱/۶ مجلس شورای اسلامی، صفحه ۳۱ (پیوست شماره ۴)

۱۶- مجله سیاست خارجی، سال چهارم، شماره ۴، (زمستان ۱۳۶۹)، ص ۵۹۸

۱۷- صفحه ۳۱ و ۳۲ گزارش شهید رجایی به مجلس شورای اسلامی (پیوست شماره ۴). متأسفانه به نظر می رسد نویسنده مقاله چون بنده را «مسئول» بیانیه الجزایر می داند، تمام استنادات خود را به اظهارات این جانب کرده است، حال آنکه اظهارات فوق الذکر شهید رجایی در گزارش رسمی، بمراتب از مطالب طرح شده توسط این جانب در یک مصاحبه غیررسمی قابل استنادتر است (آن هم برای محققانی که کار علمی و آکادمیک می کنند).

۱۸- میزان امتیازی که انقلابیون مسلمان لبنان بابت گروگانگیری اتباع آمریکایی و اروپایی گرفته و یا خواهند گرفت، مؤید ادعای شهید رجایی است.

۱۹- گزارش شهید رجایی به جلسه علنی مجلس شورای اسلامی در ۱۳۵۹/۱۱/۶، صفحه ۳۲ (پیوست شماره ۴).

۲۰- مجله سیاست خارجی، سال چهارم، شماره ۴، (زمستان ۱۳۶۹)، ص ۶۰.

۲۱- همان، ص ۶۰۱.

۲۲- همان.

۲۳- همان.

۲۴- همان.

۲۵- لازم به توضیح است که حتی سالها بعد، پیشنهاد حل و فصل کلی و یکجای اختلافات موجود در بیانیه و داوری که چارچوب آنها دقیقاً مشخص بود، به دلیل نیاز به مذاکره مستقیم (در سطوح پایین تر از وزیر و در چارچوب ارتباطی که با آمریکا در داوری لاهه وجود دارد)، مورد تأیید مسئولان عالی رتبه کشور قرار نگرفت.

۲۶- لازم به تذکر است که برای حل و فصل یک دعوی بسیار کوچکتر که تمام ابعاد آن مشخص بوده و بین یک شرکت ایرانی و رومانیایی مطرح بود (تراکتورسازی)، خوانندگان و شاید نویسنده خود شاهد سئوالات متعدد از دو وزیر در مجلس شورای اسلامی و اعلام جرم عده ای از نمایندگان علیه این جانب، وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه وقت، و تعدادی از همکاران بنده در سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و شرکت تراکتورسازی ایران بوده اند که پس از سالها بازپرسی و رفت و آمد به دادسرای عمومی تهران، بالاخره حکم برائت، به دلیل عدم وقوع بزه برای پرونده مزبور صادر شد.

۲۷- لازم به توضیح است که با توجه به مذاکرات مجلس شورای اسلامی در جریان بحث درباره لایحه دولت پیرامون ارجاع به داوری، ملاحظه خواهد شد که حتی یک بار در طول مذاکرات، بحث « حل و فصل کلی و یکجا»، توسط هیچ یک از نمایندگان محترم مطرح نشد و در خارج از مجلس هم کسی چنین پیشنهادی را ارائه نداد.

۲۸- بارها در سخنرانی ها و مصاحبه ها، شرط برقراری رابطه با آمریکا، آزاد شدن اموال و دارایی های ما ذکر شده است. حال آنکه عمده اموال و دارایی ها تا به حال وصول شده و عمده باقی مانده اموال نظامی است. تجربه کشورهای مختلف و انقلابات نشان می دهد که تا روابط « دوستانه » (در واقع وابستگی به آمریکا) نداشته باشیم، احتمالاً قابل دریافت نیست گرچه باید تمام تلاش خود را برای استیفای این حقوق قانونی به کار گیریم - که البته، آمریکا حداقل در حرف اظهار می دارد که حاضر است وجوه مربوط به تسلیحات را پرداخت کند.

۲۹- شعار آن روز منافقین بر در و دیوار « رابطه محاکمه سعادت با آزادی گروگانها » (سعادت یکی از اعضای مرکزیت منافقین که در یک ارتباط جاسوسی به نفع شوروی دستگیر شده بود)، که هدف نشان دادن نوعی معامله با آمریکایی ها بود. طبیعی است که در چنان جو مسمومی، تصریح بر تحویل سلاحهای خریداری شده به ایران، در بیانیه، به جو مزبور دامن می زد و لذا دولت ترجیح داد که در این مورد تصریحی نشود. ضمن اینکه لفظ « اموال و دارایی ها»، شمول عام دارد و در بیانیه تحویل آنها تصریح شده است.

۳۰- تعداد ۹۱۱ دعوی دیگر با رقم کل ۲/۹ میلیارد دلار خواسته (۹۰ مورد با ۱/۷ میلیارد دلار و یک خواسته با ۱/۱ میلیارد دلار) مطرح است.

=====

----- در اینجا اصل صفحه در کتاب چاپی آمده است -----

روزنامه رسمی - مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای اسلامی - جلسه ۱۰۲

۶- گزارش آقای رجائی نخست وزیر درباره حل مسئله گروگانها

رجائی (نخست وزیر) - بسم الله الرحمن الرحيم. بعد از اینکه ماموریت حل مسئله گروگانها از طرف مجلس به دولت واگذار شد یک گروهی را برای مذاکره و مبادله اسناد از طرف دولت مأمور کردیم که همانطور که نمایندگان محترم اطلاع دارند،

ریاست این گروه را وزیر مشاور در امور اجرایی (آقای بهزاد نبوی) بعهدہ داشتند. در مجموع مصوبات مجلس همیشه مورد نظر بوده. حتی آخرین تبصره ای که مجلس تصویب کرد. با اینکه مقداری در اجرا با مذاکرات طولانی تری ما را مواجه کرد، ولی به یاری خدا در آن مورد هم ما موفق شدیم که آن مصوبه را هم طبق نظر مجلس عمل کنیم برای اینکه نمایندگان محترم در جریان پیشتر این مذاکرات قرار بگیرند من خلاصه ای را بصورت گزارش عرض می کنم و تمام بیانیہ ها و آن نوشته هایی که در این رابطه رد و بدل شده است تهیه شده است که تقدیم مجلس می شود تا اگر مجلس لازم دید، تکثیر کنند و نمایندگان محترم در جریان آن نامه هایی هم که رد و بدل شده است قرار بگیرند.

در پی پیام حج سال گذشته امام امت، و رهنمودهای ایشان سبقی بر مبارزه بی امان با آمریکا، و همچنین بمنظور عینیت بخشیدن به خشم و نفرت عمیق امت مسلمان نسبت به آمریکا و آخرین توطئه اش یعنی پناه دادن به شاه معدوم، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اقدام به اشغال جاسوسخانه آمریکا در تهران کردند. این عمل ابتکاری و در عین حال متهورانه، بازتابی مختلفی در جامعه انقلابی ما ایجاد کرد. عده ای که برایشان زیر پا گذاشتن باصطلاح قوانین بین المللی، آنهم در رابطه با ابرقدرتها باور کردنی نبود، وحشت زده منتظر عکس العمل های تند و خشن آمریکا و احیاناً از دست رفتن ثمرات انقلاب بودند. گروهی نیز حیرت زده در انتظار پایان کار بسر می بردند. و گروه سوم یعنی گروههای مخالف اسلام و انقلاب، از همان آغاز با تهمت و افتراهای گوناگون حرکت را محکوم کردند.

در این میان عکس العمل امام امت شگفت انگیز و خلاف انتظار بود. امام در همان اولین لحظات اشغال جاسوسخانه، نه تنها اقدام انقلابی دانشجویان را تأیید کرد و آنرا انقلابی بزرگتر از انقلاب اول خواندند، بلکه خود پیشاپیش این حرکت، رهبری آنرا عهده دار شدند. امت قهرمان و انقلابی نیز در پی صحنه امام، یکپارچه اقدام انقلابی مزبور را تأیید کردند.

در بادی امر، آمریکا با تصویری که از گذشته داشت و با امید نفوذ در انقلاب اسلامی ما، از در نرمش و سازش درآمده و هیأتی را برای مذاکره به ایران اعزام داشت، فرمان خشم آلود و رعدآسای امام که هر نوع مذاکره و سازشی را نفی می کرد، آنها را در آسمان میخکوب و وادار به بازگشت کرد لذا آمریکا ناچار به برملا ساختن چهره واقعی و کریه خود در قبال انقلاب اسلامی از پس نقابهای منافقانه، گردید. دستور توقیف اموال و سپرده های ما که متأسفانه ۹ ماه پس از انقلاب هنوز در بانکها و مؤسسات آمریکائی بود، صادر شد، خرید نفت تحریم و دستور محاصره اقتصادی ایران صادر گردید.

ملت مسلمان ایران بر اساس رهنمودهای امامش با تمام این پیامدها مقابله کرده و با روزه بجنگ حصر اقتصادی رفت، آمریکا از روی یأس و ناامیدی به قطع رابطه با ما دست زد و امامان فرمود که ما رابطه با آمریکا را می خواهیم چه کنیم؟، الهی که بخطر بیفتد.

شیطان بزرگ در مانده و حیران، دست به اقدامات عصبی و بی نتیجه ای زد که جز برملا شدن چهره کثیفش نتیجه ای بیارود. حمله مستقیم نظامی به طیس، که حرکتی بمراتب مفتضحانه تر از حمله به منابع بود، تنها به یاری خدا با شکست و ناکامی روبرو شده و کودتای آمریکائی نوژه و بمب گذاریهای مکرر حتی در نقاط پر جمعیت تهران، هیچ یک به نتیجه نرسید و در آخرین مرحله حمله نظامی صدام بدستور آمریکا آغاز گردید و هنوز نیز ادامه دارد.

پس از آنکه حرکت انقلابی دانشجویان ثمرات خود را ببار آورد، امام امت در پیام حج امسال خویش، تصمیم گیری در این زمینه را بعهدہ مجلس شورای اسلامی گذاشتند و مجلس نیز در ۱۱ آبانماه شرایط آزادی گروگانها را اعلام و بدولت ابلاغ کرد و دولت نیز بر اساس مصوبه مزبور اقدام و به نتایج مناسب دست یافت.

حال که با آزادی گروگانها این مرحله از جنگ ما با آمریکا تغییر شکل می یابد، ارزیابی نتایج و ثمرات این حرکت انقلابی خصوصاً با توجه به تخطئه مخالفین، ضروری بنظر می رسد.

به اعتقاد ما، اشغال جاسوسخانه و گروگانگیری جاسوسان و مأموران آمریکائی در ایران نتایج مثبت خارجی فراوانی به همراه داشت. از نظر خارجی اشغال جاسوسخانه، به افسانه شکست ناپذیری آمریکا پایان داده و به مستضعفین جهان نشان داد که ابرقدرتها، هر چند خشمگین و مصمم، در مقابل ایمان و اراده مردم متحد « هیچ غلطي نمی توانند بکنند» البته منظور این نیست که ابرقدرتها و در رأس آنها آمریکا قادر به توطئه بر علیه مستضعفین و انقلاب آنان نبوده و نخواهند بود، بلکه غرض این است که این توطئه ها هرگز نخواهد توانست که یک ملت پیاخته با ایمان را به زانو درآورده و وادار به تسلیم و سازش کند.

همچنین اشغال جاسوسخانه و برملا شدن فعالیتهای درون آن ماهیت به اصطلاح سفارت خانه های ابرقدرت ها را برای جهانیان روشن تر کرده و نشان داد که تحت پوشش مصونیت سیاسی، چه توطئه ها در داخل همین « سفارتخانه ها» بر علیه

مخالفین ابرقدرتها تدارک می‌شود. و بالاخره اشغال جاسوسخانه و دستگیری گروگانها حداقل آمریکا را در اعمال جاسوسی خود در کشورهای مختلف جهان وادار به حزم و احتیاط بیشتری کرد.

ثمرات داخلی اشغال جاسوسخانه به مراتب پرارزشتر از نتایج خارجی آنست. این حرکت انقلابی وحدت و یکپارچگی مردم را بر گرد امام و خط امام دوچندان کرد. مقاومت آنها را در قبال شدائد و حصر اقتصادی بالا برده، گرچه که از این روحیه مقاومت و حتی آمادگی برای روزه استفاده نشد، ماهیت واقعی امریکا از نظر تمام مردم ما بخوبی شناخته شد. دیگر کمتر کسی است در ایران که نسبت به جنایات و توطئه های امریکا در رابطه با انقلاب و مردم مسلمان ما بی اطلاع باشد.

اشغال جاسوسخانه به شعار « بعد از شاه نوبت امریکاست » تحقق عینی بخشید. برآستی تا زمانی که اشغال جاسوسخانه امریکا فرا نرسیده بود اشغال جاسوسخانه بر روی تمام این تحلیل ها و ارتباطات خط ابطال کشید و خطر « نه شرقی، نه غربی » « امام را طوعاً و یا کرهاً » بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی حاکم کرد. سیاستی که در عین مبارزه بی امان با غرب جنایتکار کوچکترین امیدی به شرق تجاوزگر نداشته و در مقابله با سلطه طلبی شرق، دست نیاز به سوی غرب دراز نمی کند و بالاخره سیاست موازنه منفی حکومت های ملی گرای منطقه در گذشته ای نه چندان دور، جای خود را به سیاست خارجی مکتبی فوق الذکر داد. کنار آمدن با امریکا و یا شوروی به شکلی که نه سیخ بسود و نه کباب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی از آن پس دیگر، محلی از اعراب نداشت.

افشای اسناد جاسوسخانه نیز کمک فراوانی به امت شهیدپرور ما در شناخت چهره واقعی عناصر به ظاهر ملی، گروه های به ظاهر چپ، و حتی به ظاهر ضد امریکایی، و همچنین سلیقه های غیر انقلابی مایل به سازش با امریکا کرد. سلیقه هایی که می رفت تا در صورت موفقیت امام را برای جلب رضایت امریکا از صحنه سیاست خارجی کنار زده و فعالیت دادگاه های انقلاب و غیره را متوقف کند.

اشغال جاسوسخانه سبب محاصره اقتصادی و انزوای ما گردید که به نظر ما یکی از ثمربخش ترین نتایج این حرکت انقلابی بوده است. به اعتقاد ما، دولت جمهوری اسلامی باید فردای پیروزی انقلاب، خود داوطلبانه روابط اقتصادی را با امریکا قطع می کرد و به قول امام به استقبال این انزوای سازنده می رفت و عدو سبب این خیر شد.

در اثر اشغال جاسوسخانه امریکا از ادامه سیاست های منافقانه که تصور می کرد بالاخره امکان بازگشت به ایران را فراهم می کند، مأیوس شد و به ناچار به قطع روابط با ایران اقدام کرد و سپس برخلاف تمام قوانین بین المللی که خود برای آن سینه چاک می کرد، توطئه نظامی طمس را تدارک دید. حرکات مزبور نشانه این بود که دیگر امریکا امکانی برای نفوذ خود به درون انقلاب از راه های منافقانه و توأم با نرمش و سازش نمی یابد. این ناامیدی و غضب کار را به جایی کشاند که رؤسای جمهور امریکا کارتر و ریگان در مصاحبه های رسمی خود همه ملت ما را آدم ربا و بربر می نامند.

در حل ماجرا نیز ما موفق شدیم که امریکا را وادار به تعهدات بین المللی در رابطه با عدم مداخله در امور داخلی ایران و بازپس دادن اموال شاه و بستگانش بنمائیم. گرچه می دانیم که امریکا به تعهد اولش از لحظه امضاء و پیش از آن وفادار نمانده و از اموال شاه و بستگانش نیز احتمالاً چیزی به دست نمیاید. در مورد سپرده ها و دارائی های ایران نیز همین قدر که بتوانیم حق خود را از این جهان خوار گرفته و یا با تعهدات معتبر، وی را وادار به دادن حقوقمان کنیم پیروزی بزرگی خواهد بود.

تعهدات ایالات متحده

به دنبال اعلام آخرین پاسخ دولت جمهوری اسلامی ایران، در تاریخ ۱۲ دیماه ۱۳۵۹ نمایندگان دولت الجزایر به دنبال مذاکرات طولانی با دولت امریکا، با پیش نویس دو بیانیه صادره از سوی دولت جمهوری دموکراتیک مردم الجزایر درباره:

۱- اصول کلی برای اجرای مصوبه مجلس شورای اسلامی در رابطه با ۵۲ گروگان ملت ایران.

۲- حل و فصل ادعاهای فیما بین دو دولت.

اساس کار بر این بود که چنانچه دو دولت با مفاد این بیانیه موافقت کرده و این موافقت را رسماً اعلام و به آن ملحق شوند، اصول پذیرفته شده به عنوان یک تعهد بین المللی برای هر دو طرف لازم الاجرا گردد. رسیدن به یک توافق رسمی برای تشکیل یک هیئت داوری مورد قبول طرفین از اینجهت مقتضی بود که عملاً لغو دعاوی علیه ایران در دادگاه های امریکا و فسخ احکام توقیف صادره برای اموال و دارائی های ایران در این کشور بدون پیش بینی چنین مکانیزمی امکان نداشت و دولت امریکا ناگزیر بود با ارائه این توافق به دادگاهها مدعیان را به قبول حکمیت و رسیدگی به دعاوی در خارج از دادگاه مجبور سازد و با جانشین ساختن حکمیت بین المللی موجبات لغو دعاوی علیه ایران و احکام توقیف صادره را فراهم آورده در مراحل مذاکره درباره مفاد بیانیه ها، توافق نامه دیگری به منظور روشن کردن تعهدات مالی متقابل و نحوه نقل و انتقال سپرده

ها تنظیم گردید که تعهدات دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت ایالات متحده آمریکا در رابطه با بیانیه حکومت جمهوری دموکراتیک مردم الجزایر خوانده شد. متن فارسی و انگلیسی این سند همراه با بیانیه های پذیرش رسمی آنها و سایر اسناد مربوط به نقل و انتقال سپرده ها و آزادی گروگانها تقدیم مجلس شورای اسلامی ایران می گردد. متن پاسخهای مورخ اول آذرماه ۱۳۵۹ و ۲۷ آذر ۱۳۵۹ دولت جمهوری اسلامی ایران و همچنین پاسخهای مورخ ۱۷ آبان ۱۳۵۹ و ۱۳ آذر ۱۳۵۹ ایالات متحده آمریکا قبلاً برای اطلاع ریاست و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی ارسال گردیده است. کلیه صورت مذاکرات با هیئت الجزایری تا تاریخ ۲۲ دی ۱۳۵۹ برای مجلس شورای اسلامی ارسال و از تاریخ فوق تا پایان مذاکرات متعاقباً ارسال خواهند گردید.

بر اساس بیانیه دولت الجزایر و پذیرش آن از طرف دولت ایالات متحده آمریکا این دولت نسبت به موارد زیر متعهد گردیده است:

۱- دولت آمریکا متعهد شده است که از طریق لغو احکام انسداده تا حد امکان وضعیت مالی ایران را به صورت موجود قبل از ۲۳ آبان ۱۳۵۸ (تاریخ صدور دستور انسداده سرمایه های ایران از طرف رئیس جمهوری آمریکا) بازگرداند.

۲- دولت آمریکا متعهد شده است که از طریق اعمال ترتیبات پیش بینی شده در بیانیه مربوط به حل و فصل ادعاها و ارجاع دعاوی به حکمیت مرضی الطرفین تمام اقدامات حقوقی در دادگاههای ایالات متحده که متضمن ادعاهای اتباع و مؤسسات امریکائی علیه ایران و مؤسسات دولتی آنست خاتمه داده، کلیه احکام توقیف و احکام قضائی صادر را لغو و سایر دعاوی بر اساس چنین ادعاهایی را ممنوع و موجبات خاتمه دادن آنها را فراهم نماید.

۳- ایالات متحده آمریکا متعهد شده است که از این پس در امور داخلی ایران به هر صورت مداخله ننماید.

۴- ایالات متحده متعهد شده است که دارائیهای ایران موجود در قلمرو قضایی ایالات متحده را به شرح زیر مسترد سازد:

الف- طلاهای متعلق به ایران و کلیه دارائی های ایران موجود نزد بانک فدرال رزرو نیویورک به انضمام بهره متعلقه.

ب- دارائی های نزد شعب خارجی بانکهای امریکائی با بهره متعلقه (از این محل اقساط معوقه و اقساط آتی وامهای دولت و مؤسسات کنترل شده به وسیله دولت بازپرداخت خواهد شد).

پ - دارائی های نزد شعب بانکهای امریکائی در آمریکا. این دارائی ها به دلیل وجود احکام توقیف دادگاهها، حداکثر ظرف ششماه آزاد خواهد شد که نیمی از وجوه آزاد شده حداکثر تا یک میلیارد دلار در یک حساب تضمینی بهره دار به نام بانک مرکزی دولت الجزایر نگهداری خواهد شد که صرفاً برای تضمین پرداخت و تأدیه ادعاهای علیه ایران طبق بیانیه حل و فصل ادعاها مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

ت - دارائی های دیگر ایران شامل وجوه و اوراق بقاءدار و آنچه که در چهارچوب بندی های فوق قرار نمی گیرد.

۵- ایالات متحده متعهد شده است که کلیه تحریم های تجاری علیه ایران را لغو کنند.

۶- ایالات متحده متعهد شده است که ادعاهای مطروحه در دادگاه بین المللی علیه ایران را پس بگیرد.

۷- ایالات متحده متعهد شده است که از اقامه دعوا توسط ایالات متحده و یا اتباع آن و یا اشخاص غیر امریکائی در دادگاههای آمریکا در مورد هرگونه ادعاهای حال یا آینده علیه ایران در رابطه با موارد زیر جلوگیری نماید:

الف - دستگیری و توقیف گروگانها.

ب - صدمات وارده به اتباع ایالات متحده و یا اموال آنها در جریان انقلاب اسلامی ایران.

۸- ایالات متحده متعهد شده است که موجبات بازگشت دارائیهای خانواده شاه معدوم را، که در آمریکا موجود باشد، به ایران از طریق زیر فراهم نماید:

الف- انسداده و ممنوعیت انتقال اموالی که در کنترل وراث شاه و یا هر یک از بستگان نزدیک وی بوده و به عنوان خواننده از جانب ایران، بر علیه آنان در دادگاههای ایالات متحده طرح دعوا می شود.

ب - جمع آوری اطلاعات از اشخاص مقیم در حوزه قضائی آمریکا در مورد اموال مزبور و تسلیم آنها به ایران و اعمال مجازاتهای کیفری و مدنی در صورت تخلف از این امر.

پ - اجرای مصوبه ها و احکام دادگاههای ایران در ارتباط با این دارائی ها وسیله دادگاههای امریکا.

ت - اجرای حکم نهائی دادگاهها

ث - ایالات متحده متعهد شده است که ضمن پذیرش رأی هیئت داوری در مورد هرگونه اختلاف و قصور در اجرای تعهدات فوق، خسارات وارده به ایران را جبران نماید.

همانگونه که مفاد تعهدات حاکیست، ابرقدرت امریکا در مقابل خواست انقلابی ملت ایران به طرق زیر وادار به تسلیم شده است:

۱- ابرقدرت امریکا، که همواره به استناد افسانه عظمت و انسجام دروغین نظام سیاسی و اقتصادی خود، امضای هرگونه تعهد از این گونه را، آنهم نه در مقابل همپالگی های چپاولگر خود بلکه در برابر امت مستضعف و انقلابی ایران، خارج از ضوابط امپریالیستی و دون شأن خود تلقی می کرده است، مجبور شده که این تعهدات را در سطح جهانی انتشار داده و خود را به آنها پای بند سازد. و بی شک سرپیچی احتمالی از این تعهدات در آینده رسوائی دیگری به پرونده سیاه این مستکبر خواهد افزود و مستضعفان جهان چهره کریمه این جهانخوار را کریمه تر از همیشه مشاهده خواهند کرد و ایدئولوژی دروغ و تزویر را بیش از پیش خواهند شناخت.

۲- امریکای سلطه گر مجبور شده است که مصوبه مجلس شورای اسلامی را در رابطه با تعهد عدم مداخله بپذیرد و بدون اینکه یارای اعتراض به محتوای آن را که دال بر دخالت همیشگی این مستکبر در امور داخلی ایران است، داشته باشد، به دنیا اعلام کند که دیگر، به هر صورت ممکن، پا در حریم آزادی خلق انقلابی ایران نخواهد گذاشت. مستضعفان جهان با این پذیرش و تعهد دریافتند که افسانه حقوق بشر ادعائی سردمداران سیستم کفر جهانی جز فریبی بیش نیست.

۳- سیستم سرمایه داری امریکا به خروج اموال و دارائی ها و طلاهای ایران از قلمرو مالی و اقتصادی خود رضایت داده است و این تعهدی است که متکثرین همواره از تن دادن به آن ابا داشته اند.

۴- ابرقدرت امریکا، مجبور شده است که آثار و عواقب حرکت انقلابی خلق مسلمان ایران در جریان انقلاب اسلامی و حرکت انقلابی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را در تسخیر لانه جاسوسی و دستگیری ۵۲ نفر اتباع امریکا بپذیرد و نسبت به آن تمکین نماید و صراحتاً حق هرگونه اعتراض و ادعای خسارت در این رابطه را از خود و اتباع خود سلب نماید.

۵- امریکای جنایتکار، بازیگر اصلی عروسکهای خیمه شب بازی و سرسپردگان امپریالیسم غرب، علیرغم وحشت و نگرانی آشکار این عروسکان و علیرغم پی آمدهای ناگواری که پشت پا زدن به تعهدات و پیمانهای شیطانی بین امریکا و نوکران آن، خواهد داشت، مجبور شده است که مصوبه های قانونی و قضائی ایران را مبنی بر تعلق اموال شاه معدوم و بستگان وی به ملت ایران بپذیرد و اعلام کند که دادگاههای این کشور باید بدون توجه به اصول و قوانین قضائی و حقوقی که می تواند مانع اجرای چنین مصوبه هائی باشد درباره بازگشت اموال حکم صادر کرده و خود متعهد اجرای آن گردد.

استرداد اموال و دارائی ها

اموال و دارائیهای ایران به چند دسته تقسیم می شود:

۱- سپرده های نزد بانک فدرال رزرو (شامل طلا و اوراق بهادار) به مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار

۲- سپرده های نزد شعب اروپایی بانکهای امریکائی به مبلغ ۴/۸ میلیارد دلار

۳- دارائی های نزد شعب بانکهای امریکائی در امریکا به مبلغ ۲/۲ میلیارد دلار

۴- دارائی های دیگر در امریکا و خارج از امریکا بین ۱ تا ۴ میلیارد دلار

بر اساس تعهدات دولت ایالات متحده، دو قلم ۱ و ۲ از دارائی های فوق به اضافه بهره متعلقه تقریباً معادل ۸ میلیارد دلار قبل از آزادی گروگانها به حساب بانک مرکزی الجزایر واریز گردید. دارائی های نزد شعب بانکهای امریکائی در امریکا پس از خاتمه جریان لغو دعاوی و احکام توقیف و ارجاع آنها به حکمیت که تا اوایل تیرماه به طول می انجامد به ایران بازخواهد گشت. دارایی های دیگر نیز پس از مقابله اطلاعات و ارائه اسناد و مدارک لازم به ایران مسترد خواهد گردید و هرگونه اختلاف فیما بین نیز با رأی داوری مرضی الطرفین لازم الاجرا خواهد بود.

از مبلغ ۸ میلیارد دلار واریز شده به حساب بانک مرکزی الجزایر مبلغ ۳/۶ میلیارد دلار بابت اصل بهره و اقساط عقب افتاده بدهی های دولت ایران و مؤسسات کنترل شده به وسیله دولت بر اساس دلایلی که ذیلاً خواهد آمد به بانکهای امریکائی مسترد گشته و مبلغ ۱/۴ میلیارد دلار نیز در حساب مخصوص به نام بانک مرکزی الجزایر به منظور پرداخت مبالغ مورد اختلاف در مورد سپرده ها و بهره متعلقه به سپرده های ایران در مؤسسات بانکی امریکا مسدود گردیده است. این مبلغ پس از رسیدگی دقیق و رفع اختلافات به ایران با ایالات متحده بازخواهد گشت.

انتقال ارقام موجود در شعب اروپایی بانکهای امریکائی با یک مشکل عمده روبرو بود و آن اینکه در زمان رژیم شاه معدوم مبالغی از بانکها و کمپانیهای امریکائی وام اخذ گردیده که بطور کامل پرداخت نشده و بدهی های حاصله همچنان پابرجا بود.

بانکها و مؤسسات امریکائی قبل از انتقال سپرده ها جهت اطمینان از دریافت مطالبات خود تقاضای تضمین داشتند و بدون این تضمین ها حاضر به آزاد ساختن سپرده ها نبودند. برای آزاد ساختن سپرده ها پیشنهادهای زیر مطرح بود:

پیشنهاد اول که توسط بانکهای امریکائی ارائه گردید مبنی بر این بود که یک حساب ثابت به منظور تضمین پرداخت اصل و بهره وامها به مبلغ حدود ۲ میلیارد دلار که معادل اقساط دو سال آینده وامهای مذکور است در یک بانک امریکایی افتتاح گردد و موجودی حساب ایران در این بانک هیچ گاه از این مبلغ کمتر نباشد و بانک مرکزی ایران مصونیت خود را که ناظر به معافیت از توقیف اموال قبل از رسیدگی در دادگاه است و در کشورهای جهان قانوناً به رسمیت شناخته شده است از خود سلب نماید و بانک مرکزی به رأی محاکم انگلیس تمکین کند.

دولت نیز می بایست چنین تضمین و تعهدی را بدهد. واضح است که این پیشنهاد امریکا که چیزی شبیه به قراردادهای استعماری زمان قاجاریه بود نمی توانست مورد قبول قرار گیرد و لذا رد شد.

پیشنهاد دومی نیز وجود داشت و آن اینکه ایران دارائیهای خود در بانک های امریکایی مقیم اروپا را بیرون نکشیده و فقط شرایط را به حالت قبل از گروگانگیری بازگرداند و روابط مالی و پولی عادی خود را ادامه دهد. بدین ترتیب امریکا دیگر تضمین نخواسته و موجودی پول ما در آنجا خود تضمین برای امریکا خواهد بود. این پیشنهاد نیز دارای چندین اشکال بود. اولاً- نگهداری دارائیه در بانکهای امریکا یعنی ادامه روابط پولی و مالی گذشته با آن.

ثانیاً- تجربه به ما آموخته است که امریکا به هیچ وجه تابع قوانین بین المللی نبوده و همانطور که قبلاً دارائیهای ما را ضبط نمود، در آینده هم خیلی ساده می تواند بر اساس شکایت یک کمپانی و حکم توقیف دادگاه به ضبط اموال ما بپردازد. لذا این پیشنهاد نیز رد گردید.

پیشنهاد سومی که مورد توجه قرار گرفت و دارای مزایای متعددی نیز هست بدین ترتیب بود که با استرداد اصل وامها و بازپرداخت کلیه آنها به بانک ها و مؤسسات امریکایی که طلبکار هستند با آنها تصفیه حساب نمائیم. اولین نتیجه مثبت این اقدام این است که ایران خود را زیر فشار وامهای سنگینی که بر آن تحمیل گشته بود خلاص می نماید. این وامها که توسط امریکائیه پرداخت شده معمولاً بر این اساس است که در مقابل پرداخت وام به خاطر پروژه توسط کمپانیهای امریکائی و خرید کالا از آنها این وامها پرداخت می گردید، در واقع پرداخت وام به خاطر گشایش بازار جدید در ایران جهت کالاهای امریکائی بوده است.

دومین نتیجه مثبت آنکه ایران دیگر مجبور نیست که بهره سنگین این گونه وامها را که تا ۲۲/۵ درصد می رسید پرداخت نماید. این نکته قابل ذکر است که از کل وامها تنها مبلغی حدود ۲,۹ میلیارد دلار با نرخ بهره کم (حدود ۳ الی ۷ درصد) می باشد و بقیه نرخ بهره بالا دارند.

و بالاخره، سومین نتیجه آنکه، این عمل خود آغازگر قطع ارتباط مالی و بانکی با امپریالیسم امریکا خواهد بود. با توجه به این نکات مثبت بود که دولت جمهوری اسلامی ایران ترجیح داد که به جای سپردن و دادن هرگونه تضمینی برای وامهائی که از امریکا اخذ نموده است، اصل وامها را پرداخت و به کلی قطع ارتباط مالی و بانکی با امریکا بنماید.

خوب یک مقدار هم انتقادات شده است که با اجازه نمایندگان محترم به طور خلاصه به این انتقادات در سه صفحه جواب می دهیم با توجه به اینکه ملت ما در شرایطی هستند که یک حرکت به این وسعت

محمد یزدی - در متنی که خواندید جمله ای بود که کل آنچه انجام شده است برای اطلاع مجلس و ریاست جمهوری فرستاده شده است.

رجائی - تا بیست و دوم دیماه.

محمد یزدی - ایشان در مصاحبه اخیرشان نوشته اند من در جریان نیستم و به اطلاع من رسانده نشده است.

رئیس - خواهش می کنم آقایان مطلبشان را بنویسند و بدهند. ایشان هم نوشته بودند که تا بیست و دوم داده اند.

محمد یزدی - زمان را ننوشته بودند.

رئیس - چرا در بیانیه دفتر ریاست جمهوری بود که تا بیست و دوم داده اند.

رجایی - من هم بخاطرم هست که یک زمانی را ایشان گفته اند.

رئیس - نوشته اند تا بیست و دوم داده اند و از بیست و دوم به بعد بی اطلاع هستیم. ضمناً آقایان سئوالشان را بنویسند و

بدهند آقای رجائی جنابعالی هم به سئوالات شفاهی پاسخ ندهید!

رجایی - بررسی انتقادات

پس از تجلیل ثمرات اشغال جاسوسخانه و تشریح عملکرد دولت در زمینه اجرای مصوبه مجلس در خاتمه بررسی نظریات منتقدین ضروری به نظر می رسد.

منتقدین بر دو دسته اند: یکدسته آنها که نتایج حاصله از اقدامات دولت را مورد انتقاد قرار می دهند و دسته دوم آنها که اشغال جاسوسخانه و پیامدهای آن را محکوم کرده و طبعاً راه حل ها را نیز محکوم می کنند. در پاسخ دسته اول عمدتاً باید به سه انتقاد پاسخ داد:

اول اینکه از دارائیهای شاه چیزی به دست ما نرسیده است. در این زمینه دولت بارها اعلام کرده است که صورتی از اموال و دارائیهای شاه معدوم و بستگانش در اختیار ندارد و تلاشهای یکساله بانک مرکزی نیز در این زمینه کوچکترین نتیجه ای نداشته است. بنابراین ما خواهان چیزی هستیم که نمی دانیم چیست و چقدر است! ضمناً تا یک ماه پیش تنها یک شکایت علیه اموال شاه و فرح و اشرف در دادگاه نیویورک داشتیم و دیگر هیچ اقدامی در زمینه سایر بستگان نشده بود و لذا دارائیهای این عده می توانست آزادانه نقل و انتقال یابد. آیا منتقدین راهی جز آنکه دولت رفته برای بازگرداندن چنین اموالی سراغ داشته اند و اگر نداشته اند چرا با دولت در عرض مدت یکسال گذشته مطرح نکرده اند.

دوم اینکه تعهد عدم مداخله در امور داخلی ما. اولاً ناظر به اعتراف به دخالت در گذشته نبوده و ثانیاً ضمانت اجرائی ندارد. در این زمینه دولت مجری مصوبه مجلس بوده که در آن از امریکا تعهد عدم مداخله در امور داخلی ایران خواسته شده است. توضیح این مسئله ضرورت دارد که امریکا و هیچ کشور دیگر ولو به قیمت جان ۵۲ نفری که کوچکترین ارزشی هم برای آنها قائل نیست هرگز حاضر به اعتراف به جرم نبوده و نخواهد بود. آنها در گفتگوهای پنهانی از امریکائیان و یا واسطه های آنها چنین تعهداتی شنیده بودند. اگر می خواستند آنها را به روی کاغذ و با امضای رئیس جمهوری امریکا به دست آورند، حتماً ناکام می شدند. و اما در زمینه تضمین تعهد عدم مداخله، آیا چیزی جز ایمان و همبستگی امت مسلمان و ایستادگی آنها در قبال مداخلات امریکا و ابرقدرتهای دیگر می تواند وجود داشته باشد؟

به اعتقاد دولت جمهوری اسلامی دو بند فوق الذکر از مصوبه مجلس شورای اسلامی بیش از آنکه ارزش اقتصادی و عملی داشته باشد، ارزش سیاسی دارد، والا کیست که نداند دسترسی به اموال شاه و بستگانش پس از اینهمه سروصداها و هشیاری آنها کار ساده ای نیست و یا تضمین عدم مداخله امریکا در ایران امری نشدنیست.

سومین انتقاد به عملکرد دولت اینست که دارائیهای ایران در امریکا بالغ بر ۱۴ میلیارد دلار بوده و دولت تنها، موفق به بازگرداندن ۲/۷ میلیارد آن گردیده است.

در پاسخ به این انتقاد باید بگوییم که اولاً مبلغ ۱۴ میلیارد دلار یک رقم تخمینی است. بانک مرکزی رقم سپرده های موجود در بانکهای امریکائی را چیزی نزدیک به یازده میلیارد دلار می داند و حال آنکه طرف مقابل رقمی نزدیک به ۹/۵ میلیارد را می پذیرد. و بین بانکها بیش از ۱/۵ میلیارد اختلاف حساب وجود دارد. در مورد دارائیهای دیگر، بانک مرکزی رقمی حدود چهار میلیارد دلار با تأکید بر اینکه آمار دقیق ندارد ارائه می دهد و طرف مقابل چیزی بیش از یک میلیارد دلار را شناسائی کرده است که باز رقم دقیق نیست، ثانیاً مبلغ دریافت شده فوری دولت جمهوری اسلامی نزدیک به ۸ میلیارد دلار بوده که طبیعتاً از آن مبلغ وامهای معوفه و آتی حال شده، باید پرداخت شود. ثالثاً آنچه که از این مبلغ فوراً به حساب بانک مرکزی ایران واریز شده مبلغ ۲/۸ میلیارد دلار است. و ۱/۴۱۸ میلیارد دلار مورد اختلاف نیز در حساب دولت الجزایر است که اگر بانک مرکزی اسناد آنرا ارائه دهد، می تواند مالک تمام آن گردد. از کل سپرده ها مبلغ ۲/۲ میلیارد دلار هم حداکثر تا دهم تیرماه ۱۳۶۰ در اختیار بانک مرکزی قرار خواهد گرفت.

و اما در مورد دارائیهائی که میزان آن نامعلوم و همگی در توقیف دادگاههای امریکاست، چنانچه قرار بود پس از بازگشت تمام آنها، به قرض موافقت امریکا، گروگانها آزاد می شدند اصولاً نقض غرض شده بود، زیرا که انتقال برخی از اقلام کالاهای مزبور ممکنست چندین سال به درازا بکشد و چه بسا اگر گروگانها محاکمه می شدند، محکومیت بسیاری از آنها کمتر از این مدت می شد.

در خاتمه بحث، دولت جمهوری اسلامی دو تذکر را ضروری می داند. اول اینکه در هیچ شرایطی تعهداتی بیش از آنچه که این دولت از امریکا گرفته قابل وصول نبوده و نخواهد بود، مگر بر اساس عملکردهای سازش کارانه و یا در گفتگوهای خصوصی غیررسمی، آنچه که به دست آمده بالاترین تعهداتیست که می توان از امریکا با توجه به قوانین آنکشور گرفت. تذکر دوم اینکه هیچ تعهد اضافی از امریکا به خاطر وجود ۵۲ نفری که کوچکترین ارزشی حتی برای جانسان قائل نبود نمی توان

گرفت و اینکه تصور شود ما دیگر وسیله ای برای اعمال فشار به آمریکا نداریم بی اساس است. و ذکر این نکته نیز ضروریست که حتی اگر جاسوسخانه اشغال نمی شد ما هرگز به گرفتن اینمقدار از حقوق و دارائیها، و تعهد مابقی آن از امریکا نمی شدیم. حال انتقاد دسته دوم که مخالف اصل اشغال جاسوسخانه هستند را مطرح کرده و با وجود اینکه دفاع از اشغال جاسوسخانه و پاسخگویی به انتقاد مزبور قانوناً بر عهده دولت جمهوری اسلامی ایران نیست، ولی شرعاً خود را مکلف می دانیم پاسخهای مقتضی به این دسته بدهیم.

مخالفین سرسخت و قدیمی اشغال جاسوسخانه می گویند که این عمل «احساسات ضد اسلامی و ضد ایرانی را در مقیاس جهانی» تهییج کرده، ما را دچار «تحریم اقتصادی، از دست رفتن باقیمانده ذخایر ارزی آزاد، و رکود و انحطاط رشد اقتصادی ملی» کرده و «زمینه های جنگ ایران و عراق» را فراهم کرده است. آنها با اشاره به افشاگری های دانشجویان می گویند «فرهنگ دروغ و تزویر» در جامعه پس از اشغال جاسوسخانه اشاعه یافته است. در اثر اشغال جاسوسخانه در جهان منزوی شده و در یک جمله با گروگانگیری خود گروگان امریکا شده ایم.

این دسته در حقیقت ماهیت انقلاب اسلامی ما و حتی هر انقلاب دیگری را به درستی درک نکرده اند. اینها تمام تضییقاتی را که به امت ما وارد می شود معلول گروگانگیری می دانند و حال آنکه با بررسی اجمالی حتی انقلابات غیراسلامی که سیاستهای سازشکارانه را نیز تعقیب کرده اند، می توان پی برد که پی آمد تمام آنها حصر اقتصادی و سیاسی، انزوا، و حتی حمله های مستقیم و غیرمستقیم نظامیست. حال تمام این قبیل نابسامانی ها را در رابطه با اشغال جاسوسخانه دانستن اگر ناشی از غرض نباشد، از ناآگاهی سرچشمه می گیرد.

ممکن است سؤال شود که اگر استدلال فوق درست است پس چرا تمام این نوع تضییقات پس از اشغال جاسوسخانه صورت می گیرد. پاسخ بسیار روشن است تا اشغال جاسوسخانه هنوز امریکا به روی کار آمدن حکومتی به اصطلاح «آزادمنش» و «میانه رو» در ایران دل بسته بود و لذا چهره منافقانه خود را حفظ می کرد تا بتواند با چنان حکومتی بهترین روابط را برقرار سازد. ولی پس از اشغال جاسوسخانه و شکست سلیقه های غیرانقلابی در جامعه ما این امید مبدل به یأس شده و هر چه جامعه ما به حاکمیت خط اصیل امام که نفی هر نوع سازشکاری و گرایش به غرب و شرقست نزدیکتر شد، تضییقات و توطئه ها نیز شدیدتر شد و بالاخره با شکل گرفتن سه قوه و ثبات آنها، تهاجم نظامی صدام آغاز گردید.

به هر حال چنانچه این آقایان از بابت تضییقات مزبور و از دست رفتن «اقتصاد ملی» که همان صنایع مونتاژ وابسته است ناراحتند، باید به اصل انقلاب اسلامی انتقاد کنند، که اشغال جاسوسخانه تنها مرحله جدیدی در انقلاب مزبور بوده که به گفته امامان انقلابی بزرگتر از انقلاب اول است. والسلام.

نمایندگان - احسنت، احسنت، الله اکبر - الله اکبر - الله اکبر - خمینی رهبر - مرگ بر منافقین و صدام.

۷- پایان جلسه و تاریخ تشکیل و دستور جلسه بعد

رئیس - برنامه فردا، وقت جلسه ساعت ۸ صبح فردا و اولین دستور لایحه الحاق یک تبصره به لایحه قانونی راجع به افزایش مدت مندرج در ماده ۳۸ قانون امور گمرکی از ۵ سال به ده سال است.

۲- لایحه لغو محدودیت های مندرج در تبصره های ۵ و ۱۶ قانون بودجه سال ۵۹.

۳- سؤال آقای محمد نوروزی از وزیر کشاورزی.

جلسه را ختم می کنیم. (جلسه ساعت ۱۲/۱۵ پایان یافت)

رئیس مجلس شورای اسلامی - اکبر هاشمی رفسنجانی

۶ واقعت از واقعیتهایی که بهزاد نبوی بروز داده است

چرا باید مشکل گروگانها با کارتر حل می شد؟:

بهزاد نبوی می گوید امضای بیانیه الجزیره از افتخارات زندگی او است و جای جای اصرار می ورزد که مشکل گروگانها باید در دوره کارتر حل می شد. چرا؟ در پاسخ به این پرسش، می نویسد:

«امروز بنده به این نتیجه رسیده است که اگر ماجرای گروگانگیری در زمان ریاست جمهوری کارتر حل نمی شد، هیچ بعید نبود که امریکا همان برخوردی را که امروز با عراق می کند، در زمامداری ریگان با جمهوری اسلامی بکند. افکار عمومی غالب

دولتها در سطح بین‌المللی (به پیروی از موضع ابرقدرتها و قدرتهای بزرگ) برای انجام چنین اقداماتی، بمراتب آماده‌تر از شرائط اقدام علیه عراق بود.

این دلیل را کافی نمی‌داند و در جای دیگر، اهرمهای فشاری را که در اختیار امریکا بود، بر می‌شمارد. اهرم شماره ۵ را عبارت می‌داند از:

« شکست کارتر در انتخابات و روی کار آمدن قریب الوقوع ریگان که ایران را باجگیر و وحشی خوانده بود و مسلماً با این طرز فکر حاضر به تنظیم بیانیه‌ای شبیه آنچه تنظیم شد، نبود.»

طرفه اینکه وقتی به اهرمهای فشار در دست ایران می‌پردازد، از نو، یکی از دو اهرم را، اهرم فشار برای ریگان می‌گرداند:

« ۱- در اختیار داشتن ۵۲ نفر گروگان امریکائی که از ارزش آن بتدریج کاسته شده بود و معلوم نبود که برای ریگان اصولاً ارزشی مگر به عنوان بهانه‌ای جهت قداره‌کشی، داشته باشد.

۲- انگیزه‌های شخصی کارتر به آزادی گروگانها قبل از ترک کاخ سفید.»

اگر حکومت یک کشور ضعیفی بداند که: ۱- خطر روی کار آمدن یک حکومت "قداره‌کش" وجود دارد و ۲- اهرم فشار در دستش، گروگانهای هستند که ارزش خود را از دست داده‌اند و ۳- در کشور قوی، تنها رئیس‌جمهورش علاقه دارد مشکل گروگانها حل شود، کدام زمان را برای حل مشکل انتخاب می‌کند؟ آیا صبر می‌کند کارتر در انتخابات شکست بخورد و پس از آن نیز تا روزهای آخر بهانه می‌تراشد تا ناگزیر شود، میلیاردها دلار را نیز روی گروگانها بگذارد و یکجا تحویل ریگانی بدهد که از ترس او، مصمم شده بود هر طور هست کار را با حکومت کارتر تمام کند؟

بدینسان، ایران گیتیه‌های فشار را می‌شناختند. آقای بهزاد نبوی حقیقت را تمام و کمال نمی‌نویسد. کامل حقیقت اینست که نه بر آنها و نه بر هیچکس پوشیده نبود که تا وقتی امید آزاد شدن گروگانها بود، بنا بر سنجشهای افکار، اقبال انتخاب شدن کارتر قطعی بود. ریگانیان تا بدانحد ترسیده بودند که "کمیته اکتبر سورپرایز" را تشکیل دادند. این حل نکردن به موقع مشکل گروگانها بود، که سبب انتخاب ریگان به ریاست جمهوری امریکا شد.

اما واقعیتی را که آقای بهزاد نبوی بروز می‌دهد، اینست: او از کجا می‌دانست که بطور قطع و یقین ریگان به ریاست جمهوری امریکا انتخاب می‌شد؟ و اگر حکومت رجایی و کسانی که در پشت پرده "مشکل گروگانها را حل می‌کردند"، قطع داشتند ریگان انتخاب خواهد شد و بدین دلیل بهر قیمت می‌خواستند کار را با حکومت کارت تمام کنند، چرا در مجلس، کار را از روی قرار و قاعده به تأخیر می‌انداختند؟ چرا دو روز به انتخابات ریاست جمهوری امریکا مانده، مجلس ۴ شرط را تصویب کرد؟ و چرا رفسنجانی در روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا گفت: «در آینده خواهند گفت که ما ریگان را در امریکا رئیس‌جمهور کردیم»؟ پس آقای بهزاد نبوی خود و دیگر ایران گیتیه‌ها را لو می‌دهد: آنها چنان عمل می‌کردند که ریگان بطور قطع به ریاست جمهوری امریکا برسد. آن واقعیت اساسی را که راست می‌گوید، اینست که ایران گیتیه‌ها بهر قیمت می‌خواستند کار را با حکومت کارتر تمام کنند. اگر حکومت کارتر به این واقعیت پی می‌برد، یقین مشکل گروگانها بگونه‌ای حل می‌شد و وضعیت سیاسی امریکا و ایران و کشورهای منطقه جز آن می‌شد که شد.

چرا ایران گیتیه‌ها بهر قیمت می‌خواستند مشکل را با حکومت کارتر حل کنند؟ پاسخ این پرسش را در بررسی واقعیت مهم دومی می‌جوئیم که آقای بهزاد نبوی بروز داده است. پیش از آن، از او و ایران گیتیه‌ها پرسیم: اگر از آن می‌ترسیدید که ریگان بر سر کار بیاید و همان بلا را بر سر شما بیاورد که بر سر عراق آورد، چرا از نو، در لبنان دست به گروگانگیری زدید؟ آیا افتضاح ایران گیت دلیل بر این نیست که آن زمان، چنین ترسی مطلقاً در ذهن شما وجود نداشت؟ گروگانگیری و معامله بر سر آزاد کردن آنها، از ۱۹۸۲ تا پایان ۱۹۹۱، بطور انجامید و در تمامی این مدت، حکومت ریگان، بجای بمب، برای "رهبر" شما، کیک و انجیل و اسلحه فرستاد! آیا برآستی دلیلی را که تراشیده است، خود کودکانه و گریه آور نیافته است؟ عراق وقتی به کویت حمله کرد که امپراطوری روس فروپاشیده بود. امریکا ۲۹ کشور را با خود همراه کرده بود. در مورد ایران، ایجاد این وضعیت ممکن نبود. با وجود این، مگر عراق به پشت گرمی امریکا وارد جنگ نشده بود؟ علاوه بر این، چه کسی به "دانشجویان خط امام" خبر داده بود که حکومت کارتر قصد اجرای طرح نظامی دومی را دارد؟ پخش کردن گروگانها در پی کدام اطلاع دقیق از وجود این طرح و قریب الوقوع بودن زمان اجرای آن، عملی شد؟ جز ریگانیان، چه کسانی این طرح را لو دادند؟ پس

همانطور که شما جازم بودید به ریگان کمک کنید رئیس جمهوری امریکا بشود، ریگانیان نیز جازم بودم نگذارند حکومت کارتر طرحی نظامی بیبانه رها کردن گروگانها، به اجرا بگذارد.

اما دلیل او برای مطالبه نکردن قطعات یدکی و اسلحه خریداری شده از امریکا، هنوز کودکانه تر و گریه آورتر است:

دلیل بهزاد نبوی بر مطالبه نکردن قطعات یدکی و تجهیزات نظامی و واقعیتهایی که هرش در نیویورک تایمز فاش می کند:

دلیل مطالبه نکردن قطعات یدکی و تجهیزات نظامی را اینطور می تراشد:

« بنده در جواب شایعات وسیعی که ایران را متهم به ساخت و پاخت با امریکائیا و برقراری پل هوایی جهت تحویل اسلحه به ایران در قبال آزادی گروگانها می کرد، ضمن تکذیب شایعه مزبور، اعلام کرد که ما بهیچوجه، نیاز به سلاح امریکائی نداشته و از چنان کشوری سلاح نخواهیم گرفت. (نقل به مضمون). که البته این نظر دولت شهید رجایی بود که از زبان بنده بیان می شد. این توضیح از آن جهت است که دانسته شود دولت ایران حتی در زمان تصویب و امضای بیانیه الجزایر، کیسه ای برای سلاح امریکائی ندرخته بود و می دانست تا انقلاب اسلامی برپاست، امریکا به ایران سلاح نخواهد داد. لذا در این زمینه، آنچه اتفاق افتاده، کاملاً قابل پیش بینی بوده و اگر غیر از این می بود، می بایست نسبت به ماهیت انقلاب اسلامی تردید کرده یا می کردیم.»

و هر مطلبی را که آوردنش در متن، دلیلهائی را خراب می کرده که می تراشیده و یا دروغها را فاش می کرده که می ساخته، و در ضمن نمی توانسته بدان اشاره نیز نکند، به زیر نویس برده است. از جمله در زیر نویس، توضیحی بر متن بالا آورده است که عذر بدتر از گناه است:

« شعار آن روز منافقین بر در و دیوار "رابطه محاکمه سعادت با آزادی گروگانها" ... که هدف نشان دادن نوعی معامله با امریکائیا بود. طبیعی است که در چنان جو مسمومی، تصریح بر تحویل سلاحهای خریداری شده به ایران، در بیانیه، به جو مزبور دامن می زد و لذا دولت ترجیح داد که در این مورد، تصریحی نشود. ضمن اینکه لفظ "اموال و دارائیا" شمول عامل دارد و در بیانیه به تحویل آنها تصریح شده است!»

۱- " شایعات وسیع درباره برقراری پل هوایی جهت تحویل اسلحه به ایران" را جز ریگانیان، چه کسی در امریکا و جهان پخش می کرد؟ گاری سیک در کتاب خود، مصاحبه ها و خبرسازیهای ریگانیان را گرد نیاورده است؟ آقای بهزاد نبوی که آنهمه از حکومت ریگان می ترسیده است، چه سودی در تکذیب " شایعات وسیعی" داشته است که ریگانیان پخش می کردند؟

۲- تحویل گرفتن اسلحه و قطعات یدکی متعلق به ایران، چرا سازش معنی می دهد؟ اگر مطالبه اسلحه و تجهیزات و قطعات یدکی که به قول شما "جزء اموال و دارائیا" است، تعبیر به سازش می شود، چرا دارائیا، یعنی پول را مطالبه کردید؟ چرا پولها را تصریح کردید؟

۳- اگر قرار بود شما بخاطر "شعار نویسی منافقین" کاری را نکنید، نباید از اول سعادت را توقیف می کردید. زیرا به استناد کتاب غائله ۱۴ اسفند (ص ۸۴) پس از دستگیری سعادت، " کمیته های انقلاب متهم به همکاری با سفارت امریکا شدند." اما شما به دلیل این تبلیغات، نه سعادت را آزاد کردید و نه برای اینکه نگویند کمیته ها همکار سفارت امریکا هستند، آنها را منحل ساختید. و آیا بدینخاطر که دروغگو کم حافظه است و یا چون می خواهد از نماندن چند و چون محاکمه سعادت در حافظه ها استفاده کند، به این آشکاری دروغ می گوید؟ دادگاه سعادت در ۱۵ نوامبر وارد شور شد و آقایان رفسنجانی و رجائی در ۲۲ اکتبر گفتند ایران اسلحه امریکائی نمی خواهد. و به شهادت بیاناتی که گاری سیک در کتاب خود آورده است، تا دهه سوم ماه اکتبر، درست وقتی که کارتر حاضر شده بود، تمامی تجهیزات و قطعات یدکی و اسلحه متعلق به ایران را بدهد، شما از مطالبه آن انصراف جستید. و اگر برآستی اینهمه نسبت به شعار نویسی بر دیوار حساسیت داشتید، چرا بجای به تأخیر انداختن محاکمه سعادت، از اسلحه و قطعات یدکی چشم پوشیدید؟ ایران سخت ترین روزهای جنگ را نمی گذراند؟

۴- کارتر در مناظره با ریگان، بصراحت تمام گفت در صورت آزاد شدن گروگانها، تمامی تجهیزات و قطعات یدکی و اسلحه خریداری شده را تحویل خواهد داد. ریگان نیز مخالفتی اظهار نکرد. پس دیگر جای هیچگونه شبهه ای نبود که سازشی در میان نیست. و اما شما با وجود این تعهد رسمی، پس از گذشت ۲ سال، به این آشکاری دروغ می سازید که امریکا به ایران اسلحه نمی داد، می توانید بگوئید چرا حکومت ریگان به شما ایران گیتیاها، در تمامی طول جنگ اسلحه داد؟ ذکر دو تحقیق جدید بی فایده نیست:

۱- هرش در نیویورک تایمز افشا می کند که حکومت ریگان تا سال ۱۹۸۲ به ایران اسلحه واز آن ببعده، به عراق اطلاعات و اسلحه می داد:

نیویورک تایمز مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۹۲، فاش ساخت که حکومت ریگان از بهار ۱۹۸۲ ببعده، اطلاعات نظامی درباره ایران را در اختیار دولت عراق قرار داده است. یعنی دو سال زودتر از زمانی که بطور رسمی پذیرفته و اظهار شده بود. هرش که تحقیق را به انجام برده است، می افزاید که ریگان اجازه فروش اسلحه به عراق را نیز داد تا به صدام حسین کمک شود و او از ایران شکست نخورد.

به استناد قولهای مسئولان وقت امریکا، روزنامه می نویسد که به یمن کمک امریکا و کمک روسیه که دیرتر بعمل آمد، عراق قدرت منطقه ای شد که در اوت ۱۹۹۰، کویت را تصرف کرد. روزنامه می نویسد این به کمک سری امریکا بود که عراق پایگاههای متحرک موشک تهیه کرد.

هرش می نویسد: تصمیم به کمک کردن به عراق، زمانی اتخاذ شد که دوایر سری امریکا گزارش کردند که عراق ممکن است از ایران شکست بخورد. ارتش ایران تا آن وقت، با تحویل سری اسلحه امریکائی به ایران، تقویت شده و توان پیروزی در جنگ را پیدا کرده بود. سیمور هرش این اطلاعات را از مسئولان سابق و کنونی کاخ سفید و وزارت خارجه و سازمانهای اطلاعاتی بدست آورده است. کیهان مورخ ۲ شنبه، ۷ بهمن ۱۳۷۰ (۲۷ ژانویه ۱۹۹۲)، روزی بعد از انتشار تحقیق در نیویورک تایمز، آن را با سانسور کردن قسمتی منتشر کرده است که با خط کشی زیر جمله ها، مشخص شده است. اطلاعات مورخ ۸ بهمن نیز همین سانسور را بعمل آورده و نقلی نیز کرده است: بهار سال ۱۹۸۲، بهار سال ۱۳۶۲ می شود اطلاعات، فروردین ۱۹۶۱ نوشته است تا سانسور را کامل کرده باشد.

پیش از این نیز، تحقیق مهم دیگری در نیویورک تایمز منتشر شد که مسلم می کرد حکومت ریگان از آغاز به ایران گیتیاها اسلحه و مهمات می داده است:

۲- نیویورک تایمز: مقامات رسمی حکومت ریگان و اسرائیل تصدیق می کنند که در سال ۱۹۸۱ و بعد از آن، معادل چند میلیارد دلار اسلحه امریکائی با اجازه حکومت ریگان، از راه اسرائیل به ایران فروخته شده است:

نیویورک تایمز (۹ دسامبر ۱۹۹۱) می نویسد:

پس از در دست گرفتن زمام امور، حکومت ریگان، زود، سیاست امریکا را بطور سری و ناگهانی تغییر می دهد و به اسرائیل اجازه می دهد معادل میلیاردها دلار اسلحه ساخت امریکا را به حکومت ایران بفروشد. این امر را مقامات رسمی حکومت ریگان و مقامات رسمی وقت اسرائیل اعتراف و تصدیق می کنند.

سیل اسلحه، تنها چند ماه بعد از آنکه گروگانهای امریکائی، همزمان با افتتاح ریاست جمهوری ریگان در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، آزاد شدند، بسوی ایران جاری شد.

ایالات متحده امریکا به اسرائیل اجازه خاص داد که بنا بر حسابهای مختلف، برای یک دوره ۶ تا ۱۸ ماهه، به ایران اسلحه بفروشد. اما امریکا متوجه شد که بعد از این تاریخ نیز اسرائیل بفروش اسلحه ادامه می دهد. حتی بعد از اینکه حکومت ریگان به "عملیات بند آوردن" (Operation Staunch) سیل اسلحه به ایران، دست می زند، اسرائیل بفروش اسلحه ادامه می دهد! در این و آن فرصت، گزارشهایی مبنی بر اینکه اسرائیل اسلحه و قطعات یدکی از همان سال ۱۹۸۰ به ایران می فروخت، منتشر می شدند. اما تا امروز، هیچگاه مقامات رسمی امریکائی در علن، کلامی در تأیید این گزارشها، نمی گفتند.

تغییر سیاست امریکا پیش از آن شروع شد که لبنانیهای دست نشانده ایران، امریکائیان را در لبنان، در ۱۹۸۲، بگروگان بگیرند. شاید به این علت بود که کاخ سفید بر آن شد که در ازاء آزادی گروگانها، به ایران اسلحه بدهد و ماجرای ایران گیت پدید آمد.

در سال ۱۹۸۱، ایران نیازمند اسلحه و قطعات یدکی بود تا از خود در برابر عراق که در سپتامبر ۱۹۸۰ به ایران حمله کرده بود، دفاع کند. اسرائیل علاقه داشت که دو قدرتی که خصم بالقوه او بودند، در جنگ بمانند و یکدیگر را تانوان کنند. پرده بر افتادن از موافقت حکومت ریگان با فروش اسلحه از سوی اسرائیل به ایران، زمانی روی می دهد که تحقیقات رسمی درباره این دعوی که اداره کنندگان مبارزات انتخاباتی ریگان، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰، با حکومت آیت الله خمینی معامله ای پنهانی کرده اند، شروع شده اند. ماهی پیش از آن انتخابات، هر یک از دو طرف بیم آن داشتند که طرف مقابل، در آخرین لحظه، معامله ای بر سر گروگانهای سفارت بکند - یا آزادی آنها را به تأخیر بیندازد - و از آن بهره برداری سیاسی کند. برای هر دو طرف، این بیم، " اکتبر سورپرایز " نام گرفت.

در ماههای اخیر، توجه ها بر روی " اکتبر سورپرایز " متمرکز شده اند. سناریو آن اینست که ریگانیان معامله ای با ایرانیان انجام داده اند تا آنها آزادی گروگانها را به بعد از انتخابات ریاست جمهوری بگذارند.

تحقیق نیویورک تایمز که سه ماه بطول انجامید و طی آن، با بیش از ۱۰۰ تن از مقامات رسمی کنونی و سابق، فروشندگان اسلحه، عوامل اطلاعاتی و دیگران، مصاحبه بعمل آمد. با اطلاع مستقیم از جنبه های عملیات، ربطی میان فروش اسلحه از سوی اسرائیل به ایران، از همان سال ۱۹۸۰، با " اکتبر سورپرایز " نیافت.

تحقیق نشان داد که در ۱۹۸۱، وزیر امور خارجه، الکساندر هیگ، و بگین، نخست وزیر اسرائیل، توافقی بعمل آوردند که بنا بر آن، امریکا فهرستهای تقاضاهای ایران را باید می دید و پس از موافقت با تقاضاهای ایران، اسرائیل می توانست قطعات یدکی و تجهیزات دیگر را به ایران بفروشد.

در بهار سال ۱۹۸۲، حکومت ریگان آن توافق را لغو کرد. این امر را مقامات رسمی وقت امریکا و اسرائیل تصدیق می کنند. بعد از اینکه هیگ و مشاوران او دانستند که آریل شارون، وزیر دفاع اسرائیل، بدون اجازه امریکا، همچنان به ایران اسلحه امریکائی می فروشد، او توافق را لغو کرد.

حکومت امریکا مانع فروش نشد اما این حق را برای خود محفوظ داشت که هر زمان لازم دید، فروش اسلحه ساخت امریکا را ممنوع بسازد.

وقتی از شروود گلدبرگ Sherwood Goldberg، که مدتهای دراز مشاور آلکساندر هیگ بود، معنی این حرف را پرسیدیم، اینطور توضیح داد: « هیچ زمان هیگ اجازه فروش اسلحه ساخت امریکا را به اسرائیل نداد. هر سخنی غیر از این، خلاف است.»

اما سرتیپ آوراهاام تمیر Avraham Tamir، مقام عالی در وزارت دفاع اسرائیل در ۱۹۱۸، که بعد مدیر کل وزارت خارجه اسرائیل شد، معامله های اسلحه را بیاد می آورد:

« هرماه ما فهرستی از اسلحه و قطعات یدکی ساخت امریکا را که بنا بود به ایران بفروشیم، به حکومت امریکا می دادیم. و امریکا موافقت خود را بطور شفاهی اظهار می کرد. این فهرستها، بمدت ۱۸ ماه به سفیر امریکا در اسرائیل، ساموئل لوئیس Samuel W. Lewis، تسلیم می شدند. در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲، اسلحه با توافق هیگ، وزیر خارجه امریکا به ایران فروخته می شدند. بعد فروش اسلحه متوقف شد. از آن پس، تاجران اسلحه امریکائی و انگلیسی و اسرائیلی به فروش اسلحه ادامه دادند. ارزش اسلحه ای که با توافق به ایران فروخته شد، بالغ بر چند میلیارد دلار است.»

یک دیپلمات ارشد سابق امریکائی اظهارات تمیر را با تغییراتی تأیید می کند. او می گوید: در اوائل سال ۱۹۸۱، توافق میان هیگ و اسرائیل بعمل آمد که بنا بر آن، اسرائیل می توانست بعد از ملاحظه و موافقت امریکا، مقادیری قطعات یدکی به ایران بفروشد. شارون این توافق را رعایت نکرد و هیگ موافقت امریکا را پس گرفت. اما این زخم در حکومت ماند. موافقت امریکا با صدور اسلحه به ایران، از آغاز تا زمان لغو، ۶ ماه بطول انجامید. اما بعد از آنهم که توافق لغو شد، امریکا مانع جریان اسلحه ساخت امریکا از طریق اسرائیل به ایران نشد.

مقدمات اطلاعات امریکا گزارشهایی درباره فروشهای اسلحه امریکائی و غیر آن به ایران، دریافت می کردند و این گزارشها، بنا بر رویه، برای مقامات کاخ سفید و وزارتخانه های ذیربط، فرستاده می شدند.

یک مقام اطلاعاتی ارشد در حکومت ریگان می گوید: « دربارهٔ فروش اسلحه توسط اسرائیل به ایران، ما گزارشهای روزمره، دریافت می کردیم. همهٔ مقامهای تصمیم گیرنده این گزارشها را دریافت می کردند و از این فروشها، اطلاعات روز به روز داشتند.

یک دیپلمات ارشد می گوید: اسرائیل مرتب تقاضا می کرد قطعات یدکی و اسلحه ای را که می فروخت، امریکا جانشین کند. می گفتند در جریان تعلیمات نظامی و تمرینها از بین رفته اند. اما هیچ تحقیقی بعمل نمی آمد که معلوم کند راست می گفتند یا برغم لغو توافق، آنها را به ایران می فروختند.

وقتی در هفته گذشته جیمی کارتر را از نتایج تحقیق نیویورک تایمز آگاه کردیم گفت: « مات و مبهوت شده است». و افزود: « بیاد می آورم که کاخ سفید با آنهمه تأکید می گفت با آدم ربایان و تروریستها مذاکره نمی کند».

در ۱۹۸۰، در جریان انتخابات ریاست جمهوری، جیمی کارتر فروش اسلحه به ایران را ممنوع ساخت. حکومت او با تقاضای ایران مبنی بر از توقیف خارج کردن تجهیزات نظامی خریداری شدهٔ ایران، تا معادل ۱۵۰ میلیون دلار، موافقت کرد. اما وقتی کارتر این موافقت را اظهار کرد، ایرانیها گفتند ما آن را نمی خواهیم.

در مصاحبهٔ تلفنی، آقای کارتر، با تأکید تمام خواست خود را مبنی بر لزوم انجام گرفتن تحقیق کامل دربارهٔ " اکتبر سورپرایز"، تکرار کرد.

از میزان اسلحه ای که در آن زمان به ایران فروخته شده اند، تخمین دقیقی نمی توان زد. اما مقامات اطلاعاتی امریکا و اسرائیل، ارزش اسلحه و مهمات و قطعات یدکی را که به ایران فروخته شده اند، چند میلیارد دلار می دانند.

بگفته مقامات وقت حکومت اسرائیل، حمل بخشی از آنچه به ایران فروخته می شد، از پایگاه هوایی محفوظ، نزدیک توکسون در آریزونا، به اسم مارانا ایر پارک Marana Air Park، سازمان داده می شد.

سیا سالها پایگاه مارانا را برای فروش محرمانهٔ اسلحه، مورد استفاده قرار می داد. از اواسط سال ۱۹۸۰، سیا از این پایگاه، در رساندن اسلحه به کنتراها در نیکاراگوا، استفاده می کرد.

بن مناش افسر اطلاعاتی سابق اسرائیل می گوید: « اسرائیل دفتر تحت پوششی در نیویورک ایجاد کرده بود که اسلحه و تجهیزات ساخت امریکا را می خرید تا به ایران، بفروشد.

مقامات رسمی دیگر دربارهٔ انواع این اسلحه و تجهیزات می گویند:

عبارت بودند از پیشرفته ترین اسلحه، از جمله موشک هاگ، موشکهای زمین به زمین، موشک ضد تانک تاو و انواع توپ و مسلسل و ... بنا بر قوانین امریکا، اسرائیل حق نداشت این اسلحه را بدون موافقت دولت امریکا، به کشور دیگری بفروشد.

تحقیق نیویورک تایمز به این نتیجه رسید که آقای بن مناش در شمار مقامات اطلاعاتی اسرائیلی و از مجریان برنامهٔ فروش اسلحهٔ امریکائی از طریق اسرائیل به ایران، بوده است.

سران " سه قوه" هر هفته اجتماع می کردند:

واقعیت سومی را که آقای بهزاد نبوی بروز می دهد، " جلسات هفتگی سران سه قوه، بدون حضور، بنی صدر" است. می نویسد:

« واقعیت قضیه اینست که پس از طرح مصوبهٔ مجلس در جلسهٔ هیأت وزیران، وزیر مشاور در امور اجرائی، بعنوان نمایندهٔ دولت جهت انجام مذاکرات و اتخاذ روشهای اجرائی برای حل و فصل مسئلهٔ گروگانها و مسائل حقوقی و مالی بین ایران و امریکا، انتخاب شد. در کلیهٔ مراحل مذاکرات مزبور، اینجانب با داشتن سمت وزیر مشاور در امور اجرائی، صرفاً بعنوان نمایندهٔ دولت عمل کرده و این حقیقت در کلیهٔ صورت مذاکرات هیأت وزیران، بطور دقیق منعکس است. همچنین اشاره به این نکته ضروری است که کلیهٔ مراجع عالییهٔ مملکتی، از جمله دفتر حضرت امام، سران سه قوه، هیأت رئیسه و کمیسیونهای ذیربط مجلس شورای اسلامی، هیأت وزیران و ... علاوه بر اینکه به صورت مکتوب، در جریان جزو جزو، مذاکرات و مواضع اتخاذ شده از سوی مذاکره کنندگان و نتایج حاصله قرار می گرفتند، طی چند ملاقات با حضرت امام (ره) و در جلسات سران سه قوه (که در آن زمان، بدون حضور رئیس جمهور وقت و با شرکت شهدای گرانقدر، بهستی و رجائی، حجت الاسلام والمسلمین آقای

هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس و اینجانب، بطور منظم و هفتگی، تشکیل می گردید، پیشرفت مذاکرات و مشکلات احتمالی مطرح و از ایشان رهنمودهای لازم، دریافت می شد».

بدینسان، آقای بهزاد نبوی، مثل تقی زاده، خود را آلت فعل می خواند. بروز می دهد که "مسئله گروگانها، تحت نظر" سران سه قوه، بدون حضور رئیس جمهور"، در رابطه با "دفتر امام"، قرار داشته است. "دفتر امام" یعنی آقای احمد خمینی، بدینقرار، آقای بهزاد نبوی واقعیتی را تصدیق می کند که بنی صدر، به تکرار، می گفت: «بهشتی و هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی عاملان و رجائی و بهزاد نبوی آلتهای اجرائی، بوده اند». اما چرا در آن زمان نمی گفتند "سران سه قوه" جلسات مرتب دارند؟ زیرا بنا بر قانون اساسی، هماهنگ کننده سه قوه، رئیس جمهوری است. آنها نمی خواستند مردم ایران بدانند این سه، بر ضد منتخب آنها هماهنگ هستند. "بطور منظم و هفتگی" جلسه می کنند و همه کاره آنهایند. سه قوه، آلتی بیش نیستند. بیشتر از این، نمی خواستند افکار عمومی بدانند جلسات دارند. زیرا باید می گفتند در جلسات "منظم و هفتگی" خود، چه اموری را موضوع گفتگو قرار می دهند. آنها وحشت داشتند مردم بدانند، در واقع، این نه مجلس که این گروه است که "مسئله گروگانها" را در اختیار دارد و آن را وسیله بازبهای خویش، در سیاست داخلی و خارجی، می کند. دلیل این وحشت، همین که پس از گذشت ۱۲ سال، در مقاله ای، از آن سخن به میان می آید.

واقعیت چهارمی که آقای بهزاد نبوی بروز می دهد، برداشتن پرده از سازش پنهانی این گروه با ریگانیان است.

بهشتی به بنی صدر گفت: «حضرت امام در جریان مسئله و حل و فصل آن بوده و آن را تأیید می کند:

مهمترین واقعیتها را در "یادداشتها" بروز می دهد. در یادداشت ۶، می نویسد:

پس از امضای بیانیه الجزایر، بنی صدر و یارانش تلاش زیادی داشتند که برای تضعیف جناح مقابل خود، اقدامات انجام شده را غیر قانونی و حتی خائنانه وانمود کند و چون بنی صدر در آن زمان، رئیس جمهور قانونی کشور بود، جوسازیهایش بر افکار عمومی جامعه، که به رئیس جمهوری اسلامی (نه شخص بنی صدر) اعتماد داشتند، مؤثر واقع می شد. از طرفی، بنی صدر تلاش می کرد، حال که توانسته تا حدودی افکار عمومی را در جهت اهداف خویش آماده کند، دخالت حضرت امام را نیز در مسئله آزادی گروگانها که او خیانت می نامید، کشف نماید و امام را نیز همراه پیروان راستینش، آماج حملات و اتهامات ناجوانمردانه قرار دهد. شاهد این مدعا، مکالمات بین بنی صدر و شهدای گرانقدر، بهشتی و رجائی، در جنب یکی از جلسات شورایعالی دفاع است. در جلسه مذکور، شهید بهشتی به بنی صدر متذکر می شود که حضرت امام در جریان مسئله و حل و فصل آن بوده و آن را تأیید می کند. بنی صدر بلافاصله اعلام می کند: «پس چرا این را به مردم اعلام نمی کنید؟ وقتی این مکالمات توسط شهید رجائی نقل شد، بنده توصیه نمود که از هیچ احدی و خصوصاً حضرت امام، در این مبارزه نباید خرج کرد. بنده پاسخگویی به اتهامات را بر عهده گرفت. به همین دلیل، هیچیک از موارد فوق، حتی مصوبه دولت در مورد بیانیه الجزایر با مردم مطرح نشد و تا به حال نیز، بنده در جایی مطرح نکرده است».

بدینقرار، آقای بهزاد نبوی اعتراف می کند بنی صدر، "بعنوان رئیس جمهور اسلامی"، از اعتماد عمومی مردم ایران برخوردار بود. سخنش تناقض ساده لوحانه ای در بر دارد: اگر مردم ایران به شخص بنی صدر اعتماد پیدا نمی کردند، چگونه به او رأی می دادند و با آن اکثریت عظیم؟ و مگر آقای خمینی، مرجع تقلید و رهبر انقلاب نبود، آیا نه به شخص او و نه به او بعنوان "مرجع و رهبر" اعتماد نداشتند؟ تا آنجا که بنی صدر می خواست او را هم شریک خیانت کند؟ نویسنده که بر اصل ثنویت تک محوری می اندیشد و هنوز همان استالینیسست دوران شاه سابق مانده است، نمی داند که اعتماد به مقام و نه به شخص را استبدادهای فراگیر اساس کار قرار می دهند.

او که نخست می نویسد: بنی صدر می خواست آقای خمینی را نیز در شمار خیانت کنندگان قرار دهد. و سپس، پایین تر، واقعیتی بس مهم را، دلیل اثبات ادعای دروغ خویش قرار می دهد و می نویسد: «در جنب یکی از جلسات شورایعالی دفاع، بهشتی به بنی صدر گفته است «حضرت امام در جریان مسئله و حل و فصل آن بوده و آن را تأیید می کند» و بنی صدر پاسخ داده است: «پس چرا این را به مردم اعلام نمی کنید؟». اما آقای بهشتی در شورایعالی دفاع عضویت نداشت و از تجاوز عراق

به ایران بعد، دوبار بیشتر نزد بنی صدر نیامد: یکبار در ۱۳ مهر ۱۳۵۹، به‌مراه اعضای "شورای عالی قضائی"، برای اعلام پشتیبانی کامل. و یکبار در دزفول، در پایگاه نیروی هوائی، در ۱۰ آبان ماه ۱۳۵۹. بگواهی صورت جلسات مجلس، تا ۵ مهرماه، آقای رجائی، دو نوبت، به مجلس تذکر داد که "امام می خواهند مشکل گروگانها بسرعت حل شود". تا یک هفته بعد از آمدن بهشتی و اعضای "شورای عالی قضائی" به نزد رئیس جمهوری، گفتگوها با حکومت کارتر، به نتیجه نزدیک شده بودند. کارتر از طریق سفیر سوئیس و ترکیه اطلاع داده بود اگر گروگانها زود آزاد شوند، هم پولهای ایران را از توقیف خارج می کند و هم اسلحه در اختیار ایران می گذارد. تأکید کرده بود امریکا شکست ایران در جنگ را برای خود، امری قابل تحمل نمی داند. پس تا آن تاریخ، جائی برای گفتگوئی که آقای بهزاد نبوی نقل می کند، نبود. از آن تاریخ به بعد بود که ناگهان ورق برگشت. آقای بهشتی گفت: «در کار گروگانها تعجیلی نیست. لویح مهمتری در دستور کار مجلس است!» گفتگوهای مورد استناد آقای بهزاد نبوی، در ۱۰ آبان ماه، پیش از تصویب "چهار شرط" در مجلس، روی داده اند. بنی صدر پرسید: چرا به گفتگوها با حکومت کارتر پایان دادید و با ریگانان معامله کردید؟ و بهشتی پاسخ داد: «امام در جریان بوده و آن را تأیید می کند». بنی صدر گفت: «باور نمی کنم. اما به من اطمینان داد از سازشهای پنهانی اطلاع ندارد و نخواهد گذاشت کاری خارج از مجرای قانونی و رسمی انجام بگیرد. حال اگر می گوئید امام از زد و بند شما خبر دارد و آن را تأیید می کند، چرا اعلام نمی کنید؟» بنی صدر آن زمان، سوء ظن نیز به آقای خمینی نداشت و اینطور تصور می کرد که اگر موضوع علنی شود، خمینی مطمئن خواهد شد سازش پنهانی بعمل آمده است و خود عاملان سازش را از کار برکنار خواهد کرد. چون موضوع گفتگو، سازش پنهانی با ریگانان بود، اگر در ۱۰ آبان بطور رسمی اعلام می شد، با موافقت آقای خمینی، توافقی محرمانه با نامزد ریاست جمهوری امریکا، از حزب جمهوریخواه، بعمل آمده است، ریگان به ریاست جمهوری امریکا نمی رسید.

با اینکه دیدار بهشتی از بنی صدر در دزفول، در مطبوعات و در کارنامه رئیس جمهوری ثبت است، اما از تناقضهای نوشته آقای بهزاد نبوی نیز آشکار است، که این گفتگو، نمی توانسته است، بعد از این تاریخ بعمل آمده باشد. زیرا تا صدور "بیانیه الجزیره"، هنوز بطور رسمی، امری واقع نشده بود که بتوان آن را خیانت خواند و با آقای بهشتی، درباره اش، گفتگو کرد. بخصوص که آقای بهزاد نبوی اعتراف می کند مردم ایران و رئیس جمهوری منتخب آنها را از گفتگوها آگاه نمی کرد. حتی بیانیه الجزایر را با آنکه بر طبق قانون اساسی باید رئیس جمهوری یا نماینده او امضاء می کرد، به اطلاع او نرسانید و بنی صدر در همان تاریخ، گفت: گفتگوها و متن بیانیه را حکومت به او اطلاع نداده است. نویسنده، صحبت آقای رجائی در مجلس را نیز بعنوان دلیل آورده است. در مجلس، آقای محمد یزدی، "رئیس" کنونی قوه قضائیه، به او گفته است: آقای رئیس جمهور می گوید: «من در جریان نیستم و به اطلاع من رسانده نشده است». و "رئیس" مجلس، آقای رفستجانی، مانع از آن شده است که آقای رجائی پاسخ روشنی بدهد. بوقت امضای بیانیه، بنی صدر که از طریق رئیس بانک مرکزی، از نکات اصلی قرارداد آگاه شده بود، به آقای خمینی نامه نوشت و اخطار کرد، کاری که دارد می شود، خیانت است، مانع از وقوع آن بشوید. بعد از این تاریخ نیز نمی توانست این گفتگو به عمل آمده باشد. زیرا دیگر "مسئله گروگانها و حل و فصل آن"، وجود نداشت تا آقای بهشتی بگوید: «امام آن را تأیید می کند». بخصوص که اگر موضوع گفتگو بیانیه بود، رجائی در همان تاریخ در مجلس درباره آن توضیح داده و بهزاد نبوی آن توضیح را ضمیمه مقاله خود کرده است. رجائی به مجلس گفته است: بطور مرتب گزارش کار را به خمینی داده است. پس موضوع امر دیگری بود و آن امر بود که اگر مردم می دانستند خمینی در آن دخیل بوده است، اعتبار او و آنها که قول و قرار بر پله های مرمرین گذاشته بودند، بر باد می رفت. موقعیتشان بخطر می افتاد و ... بدینقرار، نوشته آقای بهزاد نبوی، خود، آشکار می کند که گفتگوهای آقای بهشتی با بنی صدر، در فاصله ۵ مهرماه تا ۱۲ آبان ماه ۱۳۵۹ واقع شده است. اما چون در این فاصله گفتگوها با حکومت کارتر قطع شده بودند و هنوز چهار شرط و "بیانیه الجزایر" نیز وجود پیدا نکرده بودند، پس موضوع دیگری جز سازش پنهانی با ریگانان، برای گفتگو باقی نمی ماند. در پی این گفتگو و پس از اینکه آقای بهشتی مطمئن شد، بنی صدر را نمی تواند با سازش پنهانی موافق کند بود که، همزمان با انتخابات ریاست جمهوری امریکا، در مجلس ملاتاریا، او و همدستانش در خواست عزل بنی صدر را از فرماندهی کل قوا، به امضای "نمایندگان" رساندند. به دلیل اطلاع بنی صدر از سازش پنهانی و در پی این گفتگو بود که بنی صدر در کارنامه ۱۳ آبان ماه نوشت: کار گروگانها را به ترتیبی حل و فصل کرده اند که کارتر رئیس جمهوری نشود و ریگان بشود.

همه از بیانیه راضی بودند به استثنای بنی صدر:

واقعیت پنجمی را که آقای بهزاد نبوی بروز می دهد، اینست:

"... نه بقصد توجیه بیانیه ها که به بهترین وجهی از زبان شهید رجائی توجیه شده و مورد رضایت و قبول و تأیید کلیه مقامات ذیربط وقت (به استثنای بنی صدر) قرار گرفته است"

و پیش از آن اعتراف می کند:

« پس از فرار بنی صدر و مشخص تر شدن ماهیت مخالفان وقت بیانیه و با توجه به اوضاع بحرانی جامعه و کشور، پاسخگویی به اتهامات و جوهر پاشیهای بنی صدر و دار و دسته اش، ضروری و به جا تشخیص داده نمی شد. از طرفی، مسئولان و مردم نیز، آنقدر مسئله با بنی صدر و هواداران وی داشتند که فرصت برخورد با موضوع کهنه شده گروگانها و بیانیه برایشان وجود نداشت و بطور خلاصه، با تغییر شرائط، مسئله بیانیه، دیگر مسئله روز نبود که در مورد آن، بحث و گفتگوی جدید آغاز شود.»

وقتی می نویسد: « کلیه مقامات ذیربط وقت (به استثنای بنی صدر) با بیانیه موافق بودند، یکبار دیگر، اعتراف می کند موضوع گفتگوی بهشتی با بنی صدر، بیانیه نبوده است. بخصوص که با وجود نامه بنی صدر به آقای خمینی و توضیحات آقای نوبری به شخص او، آقای خمینی هیچ موضع مخالفی با بیانیه اتخاذ نکرد. در روزهایی که بنی صدر، هنوز در ایران و در مخفیگاه بود، خبرنگاری، خبری منتشر کرد که بنی صدر تهدید کرده است اسناد روابط پنهانی کودتاگران را با امریکا، افشا خواهد کرد. آقای بهزاد نبوی، بعنوان "سخنگوی دولت" به بنی صدر تضمین داد که اگر اسنادی در اختیار دارد، می تواند از مخفیگاه بدر آید و در علن، آنها را انتشار دهد و دولت قول می دهد، متعرض وی نشود! بدینقرار، امروز، مثل آن روز، اعتراف می کند بنی صدر، یک روز از پی گیری سازش پنهانی و ننگین ایران گیتها در اکتبر ۱۹۸۰ با ریگانیان، که او "اتهامات و جوهر پاشی" می خواند، باز نایستاده است.

روزی که کودتا کردند، آقای رفسنجانی در نماز جمعه گفت: کدخدا را به این آسانی نمی شد، تغییر داد. امروز آقای بهزاد نبوی، اعتراف می کند "آنقدر مسئله با بنی صدر و هواداران او" داشته اند، که فرصت برخورد با "مسئله کهنه شده گروگانها و بیانیه" برایشان باقی نمانده است. به سخن دیگر، در برابر "اتهامات و جوهر پاشی های بنی صدر" رویه سکوت را در پیش نگرفتند؟ چرا رویه سکوت در پیش گرفتند؟ زیرا می دانستند که پاسخ به "اتهامات و جوهر پاشیها"، سبب می شد که ماجرای سازش پنهانی طرح شود و نقد راستها و دروغها که می گفتند، واقعیت را بر جهانیان آشکار کند. از زمانی که کنگره امریکا رسیدگی به ماجرا را طرف توجه قرار داد، زبان باز کردند. تا این زمان، نوشته آقای بهزاد نبوی مفصل ترین اظهار نظری است که بعمل می آید. هنوز عاملان اصلی، آقایان رفسنجانی و خامنه ای و احمد خمینی، کلمه ای نگفته اند. آقای کروبی، تکذیب کوتاهی کرده و گفته است: من نمی گویم، مذاکره نشده است. می گویم من در آن نبوده ام!

و ششمین واقعیت مهمی که بروز داده است، به میلیاردها پولی راجع می شود، که با امضای قرارداد الجزیره، به جیب امریکا ریختند. گر چه خواننده خود می تواند، این قسمت از نوشته را با آنچه کارتر و جردن و گاری سیک نوشته اند، مقایسه کند، اما از آنجا که پنداری خطاب به کنگره امریکا، هشدار می دهد اگر تحقیق درباره "اکتبر سورپرایز" را تا به آخر بروید، ناگزیر می شوید اعتراف کنید، میلیاردها دلار به ایران بدهکارید، این قسمت از نوشته آقای بهزاد نبوی را نیز، موضوع بحث قرار می دهیم:

آقای بهزاد نبوی برای امریکا، دلیل می تراشد!:

مطالبات مالی که به دیوان داوری لاهه اظهار شده اند و مبلغ آن:

وی یک قسمت را در متن و قسمتی دیگر را در "یادداشتها" آورده است. در متن می نویسد:

« دولت شهید رجایی ... با بیش از صدها شکایت اتباع امریکا علیه ایران با خواسته ای معادل میلیاردها دلار، در دادگاههای امریکا مواجه بود ... از بهمن ۱۳۵۹ تا کنون (حدود ۱۱ سال)، کل پرداخت ایران بابت دعاوی شرکتهای امریکایی، ۱/۲۸۹۵۵۸ میلیارد دلار بوده است. (آمار چند ماه قبل)».

و در "یادداشتها" می نویسد:

« تعداد ۹۱ دعوای دیگر، با رقم کل ۲/۹ میلیارد دلار خواسته (۹۰ مورد با ۱/۷ میلیارد دلار و یک خواسته با ۱/۱ میلیارد دلار) مطرح است.»

بدینترار، تا بحال ۱/۸ میلیارد دلار از ایران بابت "مطالبات" گرفته اند و خطر آن وجود دارد که ۲/۹ میلیارد دلار دیگر نیز بستانند. یعنی در جمع، ۴/۷ میلیارد دلار. توجه خواننده را به واقعیتی جلب می کنم که آقای گاری سیک در کتابش اظهار کرده است: ۱- تنها ۲/۲ میلیارد دلار پول ایران بابت شکایتها در توقیف دادگاههای امریکائی بود و ۲- این مطالبات در صورت طرح در دادگاههای امریکا، غیر قابل وصول بودند. به سخن دیگر، با امضای قرارداد الجزیره، "کلیه مقامات به استثنای بنی صدر"، به کشور خود، این خیانت مالی را کرده اند. آقای بهزاد نبوی وعده داده اند که "پرونده وزارت دفاع در دستور کار دیوان داوری است و به گفته آگاهان، مبالغ معتناهی، قطعاً، به نفع ایران حکم داده خواهد شد". شگفت وعده ای! آیا باید قراردادی را با امریکا امضا می کردید تا آن قدرت، پولهای ایران را بخورد و ادعاهای پوچ را مطالبه و وصول کند و ایران به این دلخوش کند، که دیوان رأی خواهد داد و احتمالاً، قسمتی از حشش را به او پس خواهند داد؟

تحصیل دلیل برای امریکا:

خوانندگان اطلاع دارند که تا امروز، ایران مدعی است که امریکا ۱۲ میلیارد دلار پولش را هنوز در توقیف نگاهداشته است. و حالا آقای بهزاد نبوی می نویسد:

« نظیر ۳۰۰ میلیون دلار پرداخت اضافی به فدرال رزرو امریکا و یا ادعای ۱۲ میلیارد دلاری وزارت دفاع علیه امریکا، ... در زمان تصویب و امضای بیانیه، وضع روشنی نداشتند.»

از او نباید پرسید شما چرا قراردادی را امضاء کردید که "ادعا"ی ۱۲ میلیارد دلار مطالبات وزارت دفاع ایران از امریکا، "هنوز وضع روشنی نداشت"؟ چرا وضع آن را روشن نکردید و پیش از وصول آن، در لحظه ادای سوگند ریگان، گروگانها را آزاد کردید؟ و حالا چرا آن را "ادعا" می خوانید؟ بانکهای امریکا دستور بانک مرکزی را در انتقال وجوه ایران، اطاعت نکرده بودند؟ نزدیک به محکوم شدن بودند که شما قرارداد خائنانه الجزیره را امضاء کردید. آنها که پول ایران را بالا کشیده اند، اعتراف می کنند و شما که عامل شده اید، آن روز می گفتید چرتکه نیندازید و امروز برای امریکا در خوردن آن پولهای در توقیف نگاهداشته، دلیل می تراشید!

و این ۶ واقعیت، تمامی واقعیتهایی نیستند که آقای بهزاد نبوی بروز داده است. به واقعیتهای دیگر، خواننده خود با مقایسه این نوشته، با نوشته های دیگران، در کتاب اکتبر سورپرایز، پی خواهد برد.